[illegible]

[illegible]

[illegible]

حسب ارشاد فیض بنیاد ... صاحب المروت و الامتنان منبع الفضل و الاحسان
جناب معلی القاب ... مولوی محمد واجد علیخان صاحب بهادر خلف الصدق جناب غفران مآب حکیم محمد
سعادت علیخان بهادر رئیس ... ضلع بریلی معرفت جناب مولوی سید عزیز الدین صاحب ...

در مطبع مجمع علوم محمدی محمد علی بخش خان لکهنو در ... طبع یافت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين خاتم النبيين
سيدنا ومولانا محمد وعلى آله واصحابه واحبابه اجمعين اما بعد بر كافه اهل
اسلام آشكارا باد كه عقد مجالس اذكار سراسر موجب بركت ست وسبب نزول رحمت رب غفور
و اعلان و توقير و تكريم و اشاعت ذكر كريم حضرت محبوب رب العالمين سيد المرسلين صلى الله
عليه وسلم كه رفعنا لك ذكرك مبين رفعت شان و لعمرك قسم جان آن سرور جهان ست
مستوجب حصول قرب ست و نور على نور سيما درين قرب قيامت كه منكرين نبوت حضرت
خاتم رسالت و مانعين و مبطلين و جاحدين عظمت و وجاهت حضرت محبوب رب العزة
در مجامع و مجالس خود بادرپی اخفاء و انكار فضائل و ارهاصات و معجزات حضرت سيد
المرسلين باشند اجتماع اهل اسلام براى مجالس اذكار حضرت خير الانام عليه السلام و اشاعت
تكريم و توقير ذكر مكرم حضرت سرور عالم صلى الله عليه وسلم البته زياده تر موجب احكام دين
و مستلزم ارغام شياطين ست هر چند كه نزد اهل ايقان اينهمه عيان ست اما از انجا كه اين
آن وقتى ست كه جهلا و سفها را حوصله خودسرى در سر افتاده كه عمومات كتاب و سنت
و معتقدات حقه متفقه جمهور اهل سنت و جماعت را بر طاق اغماض گذاشته خود را شارع
فهميده اند و نوبت به تحميق و تجهيل و تفسيق و تذليل بلكه تكفير و تضليل برگزيدگان رب جليل
رسانيده اند مبتدعى تنزيه او تعالى را از زمان و مكان و جهت در بدعات حقيقيه داخل ساخته

چندی میگوید که عقد قضیهٔ غیر مطابقه للواقع و القای آن بر ملائکه و انبیا خارج از قدرت
الهیه نیست والا لازم آید که قدرت انسانی ازید از قدرت ربانی باشد بدینهم همی حضرت
مکالمهٔ حقیقی با حق تعالی و عصمت لابدی که عصمت انبیا برای مقبولین خود ثابت میکنند
یعنی از کتاب و سنت و اجماع امت خبر نداشته از حیات انبیا علیهم السلام در برزخ که بتصریح
محققین دین بالاتفاق حیات حقیقی جسدی مماثل حیات دنیوی هست انکار کرده بدین بنا عدم
جواز استمداد و توسل و تشفع و عدم سماع حضرت سید انام سلام و کلام زائرین قبر مبارک را
لازم می پندارد و دولی ایمانی از عطا کردن شفاعت بجناب شفیع المذنبین که احادیث صحیحه
صریحه مثل اعطیت الشفاعة و غیره مثبت آن هستند و از حقیت و تیقن و قطعیت شفاعت
حضرت انکار میدارد حالانکه بموجب تصریح جمهور اهل سنت اعتقاد بودن آنحضرت یقیناً اول
شافع و اول مشفع و مقبول الشفاعة واجب است و در سیاهی معجزات و فضائل جناب
سرور کائنات گفتگوهای بیهوده میکنند و گمراهی بر اطلاق لفظ آیه بر معجزه آنحضرت
عالی بر مجرد چندی از افعال بی اعتقاد الوهیت حکم شرک فی العبادت لازم میداند و تعالی
بدور خیر که از مستحسنات ائمه اعلام و متضمن ... غیره موجب رونق اسلام اند با وجود اندراج
در عمومات شریعت و عدم مزاحمت و مخالفت کتاب و سنت اطلاق بدعت بهیک معنی را
با کمانه و میدان تضلیل و تکفیر ائمه دین قدم می اندازد که آنها مراین ایام را در ضمن ...
هم طعن و ملام بر اصحاب کرام میگردانند بلکه بتصاریح اقوال این جهال لا بطور الزام ...
باتش نموده نوبت طعن بجناب نبی کریم و قرآن عظیم می رسانند سه بخس و خار که در راه ...
خیرامی باد صبا و اینهمه آورده نتوانند بدبخت چندی از نافهمان از حسن و فضل مجالس اذکار
حضرت خیر الانام سید الابرار صلی الله علیه وسلم انکار دارند و بر ابطال شرف و برکت ایام ...
سعادت همت نامی گمارند و با وجودیکه ائمه معتمدین و اجله مستندین از فقها و محدثین باستحسان
هیئت اجتماعیه مجالس شریفه در ازمنهٔ لطیفه در کتب مشهوره دین تصریح فرموده اند بلکه رسائل
مستقله درین باب تالیف نموده اند و اگر در پایه کسی درین باب خارشکی خلیده و بدع و شبهات
در انداخته اند و قول شاذ و نادر را مرود ساختند تا آنکه اینهمه از مطالعه معدود بودی و انسان ...

در سیرت شامی و مواهب و حسن المقصد و کشف الظنون و غیره توان دریافت با اینهمه چندی از طائفه هوائیه بر مجوزین انکار شکیب نموده اعتقاد شرفه برکت ایام ولادت باسعادت و نفس استحباب اعلاوه شکر نعمت و عقد مجلس اذکار پر برکت را از زبان شقاوت توامان بافند بزم حنیم کنهیا قرار میدهند بر مجوزین و عاملین مجالس شریفه تهمت دخول در زمرهٔ مشرکان و خلل اصل ایمان مینهند و نمی دانند که این حکم فاسد چه آفتها برپا می سازد و در ثبوت روایت دین اسلام و احکام شریعت بوسیله اهل عدالت رخنه می اندازد و از غایت غوایت و غباوت اینقدر هم نمی اندیشند که کسانیکه سلسله سند دین خود باو شان راست میکنند هم داخل مجوزین و عاملین این عمل بوده اند بمشاهده این حال بخیال خوشنودی ذو الجلال خواستم که بدفع طعن و ملام عوام کالانعام از حضرات ائمه اسلام بپردازم و حرفی چند در رفع او هام آن لئام تحریر سازم از جمله رسائل طائفه مجموعه فتوی چند که جمع نموده و برادر خورد و وکلان سنت و این طائفه را بران نازش بی پایان است برای تحریر جواب منتخب ساختم و عجالة به تحریر آنچه در خاطر آمد بی آنکه نوبت بجمع کتب کثیره رسد درین رساله سپرده اختم **قوله** در خواص و عوام هندوستان شائع است الخ **اقول** درینمقام نقل عباراتی چند از علماء دین بقلم می آید تا واضح گردد که تخصیص ذکر هندوستان محض بنابر ایهام و تغلیط عوام می نماید علامه قسطلانی علیه الرحمه در مواهب لدنیه که مستند این طائفه است فرموده و لا زال اهل الاسلام یحتفلون بشهر مولده علیه السلام و یعملون الولائم و یتصدقون فی لیالیه بانواع الصدقات و یظهرون السرور و یزیدون فی المبرات و یعتنون بقراءة مولده الکریم و یظهر علیهم من برکاته کل فضل عظیم الخ و همین مطلب حافظ ابو الخیر سخاوی در سیرت شامی منقول است ملا علی قاری علیه الرحمه که هم مستند این طائفه است در مورد روی فرموده اما اهل مکة معدن الخیر و البرکة فیتوجهون الی المکان المتواتر بین الناس انه محل مولده لاجل رجاء بلوغ کل منهم بذلک لقصده و مزید اهتمامهم الی آخره و هم ازان است و لاهل المدینة کثرهم الله تعالی به احتفال و علی فعله اقبال الخ و هم ازان است و اما العجم فمن حین دخل هذا الشهر المعظم و الزمان المکرم لاهلها مجالس فخام من انواع الطعام للقراء الکرام و العلماء العظام و الفقراء من الخاص

والعالم الخ قوله با آنکه از فقها و محدثین معتمد هیچکی باستحسان و جواز آن نرفته الخ اقول این
قول سست سقیم و کیدی سست عظیم شیخ عبدالحق و ملا علی قاری و محمد طاهر صاحب مجمع البحار و شیخ
عبدالوهاب متقی مکی و امام ابن جزری صاحب حصن حصین و حافظ ابن حجر حنبلی و علامه
ابو الطیب سبتی مالکی و حافظ جلال سیوطی و صاحب سیرت شامی و مجد الدین شیرازی و علامه
سیف الدین ابو جعفر ترکمانی دمشقی حنفی و شیخ برهان الدین جعبری و علامه محمد عبد الله و امام
سلیمان برسوی و مولانا حسن بحرینی و برهان ناصحی و شیخ شمس الدین سیواسی و شیخ محمد بن
حمزة العدلی الواعظ و شمس الدین دمیاطی و فخر الدین دنقلی و حافظ زین الدین عراقی و علامه
برهان ابو الصفا و حافظ ابو شامه و حافظ ابن حجر عسقلانی و علامه ابو القاسم لولوی و علامه
ابو الحسن البکری و امام سخاوی و برهان الدین صاحب سیرت حلبی و علامه ابن حجر مکی که همه
تصانیف این حضرات معروف و مشهور و در کتب متداوله مشهوره مثل کشف الظنون بمدح
و قبول مسطور و مذکور است و سوای این حضرات دیگر علما و معتمدین از اجله محدثین و فقهاء مشهورین
از اهل حرمین شریفین و سائر بلاد اسلامیه در رسائل و فتاوی خود استحسان آن فرموده اند و رسا
ئل تالیف نموده اند باری اگر مقصود علم بکتب علماء سابقین حضور نشد و نشود در یافت این امر
از اقوال مشهوره علماء لاحقین و فضلاء متاخرین که در قرب همین زمان گذشته اند چه دور بود باخصوص
کسانیکه در سلسله سند صاحب رساله و امثالش در روایات کتب فقه و تفسیر و حدیث و عقاید
معدود و در رسائل امثال صاحب رساله استناد باو شان موجود مانند شاه ولی الله صاحب
و شاه عبد الرحیم صاحب محدث دهلوی و مرزا حسن علی صاحب محدث لکهنوی و غیرهم اگر
گوئی که صاحب رساله که در سکر خودبینی سرشار است همه سابقین و لاحقین را بی خبر از فقه
و حدیث بلکه از جاهلین و ضالین بلکه موافق عقیده طائفه از کافرین و مشرکین می شمارد پس
چه جای اعتماد و اعتبار است و ذکر این همه سابقین و لاحقین از ائمه دین و علماء مشهورین
بمقابلش بیکار است پس اولا گوئیم که اگرچه جامه طائفه اسماعیلیه و بابیه بجهت بیخوفی از خدا
و فقدان شرم و حیا همین اعتقاد آرند و آنحضرات عظام و متبعین آن کرام را از زمرهٔ ضالین
و جاهلین فی الدین می شمارند اما از صاحب رساله تصریح این امر بظاهر دور است چه در آخر این

رساله که برای اظهار استناد صاحب رساله سند استاد صاحب رساله ثبت است و منقبت شان بلفظ
استاذ المحققین سند العالمین فی العالمین مولانا المفتی صدر الدین خان دهلوی درج و در آن
سند اکتساب نمودن صاحب رساله فقه و اصول فقه و عقاید و کتب دیگر علوم دین مثل بخاری
و تفسیر بیضاوی وغیره را از مفتی صاحب موصوف مذکور است و همان سند متصف بودن صاحب رساله
بعزت و اهلیت و شرم و حیا مسطور است همان سند العالمین فی العالمین در فتوی مشهوره خود که
بحالت حیات شان در لکهنؤ مطبوع هم شده است می فرمایند عمل مولد شریف در ماه مولد
حضرت سید الاولین و الآخرین صلی الله علیه وسلم و اجتماع مومنین درین و مسعود که خالی باشد
از منهیات و مکروهات الی قوله از بهترین اعمال حسنه است و متوارث است از علمای اعلام و قضاة
و مفتیان اهل اسلام و مشایخ کرام کابراً عن کابر و اتفاق است جم غفیر را از اعاظم علمای دین
بر تحسین این عمل مکرم و معمول به اکابر محدثین و فقهای اقطار عالم است و شک نیست که
این عمل محمود موجب مزید ثواب و برکات و نزول رحمت و شفای قلوب و انشراح صدور و قرة
عیون اهل اسلام و ارغام شیاطین و خذلان اهل ضلال و طغیان است خصوصاً درین زمانه که درین ملک
که بعضی جاهلان از عوام به تقویت و استظهار علمای حال نوبت بزبان درازی باقصی الغایة
رسانیده اند الی آخره و بعد نقل اقوال ائمه دین و علمای مشهورین فرموده پس قول تاج الدین
فاکهانی مالکی که این عمل مذموم است بمقابل جم غفیر از ائمه دین و علمای محققین از فقها و محدثین که
باستحسان آن رفته اند مقبول نیست و رده السیوطی و کثیر من العلماء الاعلام بما یشفی قلوب المتقین
پس تمسک بانکار فاکهانی و تفرد او در این عمل مکرم را مختلف فیه گفتن غلطی فاحش است و عجب
و بس عجب ازان گروه مماثل عقیدت که عمل مولد شریف را از بدعات سیئه گویند و بجز اینکه این
عمل باین صفت و خصوصیت آن در ماه مولد حضرت سرور انس و جان صلی الله علیه وسلم منقول
از قرون ثلثه نیست دلیلی دیگر نزد خود ندارند حتی که کدام روایت شاذه از کتب غیر مشهوره
فقه حنفیه هم بجهت حرمت یا کراهت آن پیش نمی کنند و نمی دانند که برین تقدیر لازم می آید که جمله
مستحسنات علمای متاخرین که کتب فقه مذاهب اربعه خصوصاً فقه حنفی مملو ازان است و هزارها
مرقوم است استحسنه المتاخرون جمله در بدعات داخل شود و علمای متاخرین از فقها باجمعهم

از اہل بدع و ضلال بشمار در آیند چه از مستحسنات ایشان اثری در قرون ثلثه نبود و ماهو الا ارتفاع
الامان عن الشرعیات اعاذنا الله تعالی من هذه العقیدة الفاسدة محفل که در آن ذکر
جمیل ولادت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم بلا انضمام منکرات دیگر و بات شرعیه باشد
آن را مجمع آثام و بدعات فهمیدن و اجماع تمامی علمای دین سابق و حال را از مذاهب اربعه شرقاً
و غرباً و عرب و عجم بر ضلالت و بطلان قرار دادن و حرمین شریفین زادهما الله شرفاً را دار البدع
انگاشتن و اتباع سنت منحصر در افراد عدیده بلاد هندوستان دانستن چه خوش اعتقادی
و حسن ظن نسبت بعلمای اسلام و بلاد اسلام ست حرره العبد المسکین محمد صدر الدین
ختم الله له بالحسنی و ثانیا بر تقدیر یکه صاحب رساله همه مجوزین این عمل را از غیر معتمدین
بلکه گمراه و بیدین می شمارد پس چرا از اکثر جمیع ائمه دین فقها و محدثین برای اثبات دعاوی
سندهای بیجا می آرد و بسر شاخ نشستن و بن را بریدن بر عقل خود خط کشیدن ست قوله بدعت را
دو معنی ست یکی لغوی عام که عبارت از مطلق محدث ست خواه عبادت بود یا عادت و دوم شرعی
خاص که عبارت ست از زیادت و انتقاص در دین بعد صحابه بدون اذن شارع لا قولا و لا فعلا
و لا صراحة و لا اشارة پس لفظ بدعت درین حدیث و در احادیث دیگر عام ست شامل همه
محدثات و این عموم بحسب معنی شرعی خاص ست نه معنی لغوی عام الی قوله و باین تحقیق
تعمیر مناره مسجد که بنا بر اعلام اوقات صلاة ست و تصنیف کتب که آله و عون تعلیم و تبلیغ سنت
و استعمال نخل مداومت بر اکل لب حنطه و مثلها که هر یک امر از ینها ماذون فیه بل مامور به است
بسبیل اجمال الی آخره اقول از ین مقام با قرارش ثابت ست که چیزیکه بالاجمال داخل ماذونات
شرعیه باشد گو خصوص آن صراحةً از قول و فعل شارع بهیئت کذائیه ماثور نباشد و نه از
صحابه کرام مروی باشد در ضلالت داخل شدن نمی تواند پس از مستحسنات ائمه دین اعتراض
وهابیه مندفع و مطرود و خرافات شان همه باطل و مردود شدند که آنحضرات آن مستحسنات را
باشاره مضامین احادیث صریحه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم مستحسن گردانیده اند
و داخل بودن آنها در عمومات ماذونات بلکه مامورات شرعیه بالاجمال ثبوت رسانیده اند
قطع نظر از استحسان عام دیگر بدعات حسنه حال خصوص اظهار سرور و ادای شکر نعمت در ایام

مبارک ولادت شریفه آنکه صاحب مجمع البحار که مستند این طائفه است و نزد این طائفه در ایشه محققین
واجله فقهاء و محدثین داخل در خاتمه مجمع البحار فرموده نحمد الله و تیسیره الثلث الاخیر
من مجمع بحار الانوار فی غرائب التنزیل و لطائف الاخبار فی اللیلة الثانیة عشر
من شهر السرور والبهجة مطلع منبع الانوار والرحمة شهر ربیع الاول فانه شهر امرنا
باظهار الحبور فیه کل عام الی آخره و اگر برین تسلی نیاید تا کلام ابن الحاج مستند خود مطالعه
نماید که باشاره آنحضرت صلی الله علیه وسلم فضیلت شهر مبارکه و اولویت زیادت اعمال
را کیاست دران تحقیق می فرماید با آنها طعن بر لفظ بدعت باینکه آنحضرات بران مستحسنات در کتب
شرعیه اطلاق محدثه و بدعت می نمایند و صراحة بدعت بمعنی شرعی را تقسیم می فرمایند پس
این اعتراض و اشکال مغلطه جهال است حاصل اینکه مراد ایشان از بدعت که آنرا مورد تقسیم ساخته اند
و بران هم اطلاق معنی شرعی پرداخته اند همین است که بخصوصه سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نباشد و قول و فعل آنجناب ازان ساکت باشد خواه مزاحم و مخالف سنت و مغیر و منافی کدام
طریقه محموده آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد خواه موافق قواعد عامه شریعت و بالاجمال
حکم او داخل سنت و ثابت باشاره احادیث صریحه جناب شفیع امت صلی الله علیه وسلم باشد
سر آنحضرت این معنی عام را هم معنی شرعی فرموده اند و تقسیم آن نموده اند ملا علی قاری علیه الرحمه
در شرح موطا امام محمد فرموده اصل البدعة ما احدث علی غیر مثال سابق و یطلق
فی الشرع علی ما یقابل السنة ای ما لم یکن فی عهده صلی الله علیه وسلم ثم ینقسم
الی الاحکام الخمسة کذا ذکره الحافظ السیوطی مویدات این امر معروف و مشهور و قدری
ازان در دیگر رسایل منقول و مسطور اما اینجا اختصار منظور است و وجه تقسیم بدعت و اطلاق معنی
شرعی برین معنی چند امر است اولا آنکه لفظ بدعت بمعنی لغوی شامل کل ما احدث من غیر سابق است
و لفظ سنت بمعنی لغوی شامل هر طریقه هر کس است اما هرگاه در عرف شرع سنت اصالة اسم
خاص برای قول و فعل و تقریر آنحضرت صلی الله علیه وسلم شده است و اطلاق بدعت بران نباید داد
و بدعت در مقابل سنت است پس این معنی خاص یعنی هر چیزیکه بالخصوص سنت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم نباشد البته معنی لغوی لفظ بدعت نمی تواند شد صرف اصطلاح اهل شرع است دوم آنکه

از صحابه کرام اطلاق لفظ بدعت بر محدثات خود شان ثابت است باوجودیکه گاهی بر سنت آنحضرت
اطلاق بدعت نفرموده اند پس البته این اطلاق بدون تقسیم بسوی حسنه و سیئه درست نمی تواند شد
قطع نظر ازینهمه نزاع متنازعان در استعمال آن و اطلاق معنی شرعی بران نزاع لفظی است لو فرضنا که
این معنی معنی لغوی است و معنی شرعی اصطلاحی منحصر در خصوص آن معنی است که جز بر بدعت سیئه
صادق نشود اما این از کجا که بر مستحسنات ائمه دین با وجود عدم مزاحمت کدامی سنت و با وجود دخول
در مندوبات شریعت بالاجمال حکم ضلالت لازم گردانیده آید اطلاق بدعت بران بمعنی دیگر است را
و لزوم کلیت ضلالت برای معنی دیگر حاصل آنکه بیان معنی لغوی و اصطلاحی تفرقه ساختن و تعمیم اطلاق
پس پشت انداختن و به تحقیق و تطبیق چنانکه ائمه دین فرموده اند نپرداختن و بی باکانه ظلم طعن
بر ائمه اعلام افراختن همان کیدی است که شیطان لعین خوارج و روافض و معتزله و غیرهم را که ماخذ
دران گرفتار گردانیده بقعر ضلالت رسانیده است **قوله** و عند الاستقراء در عبادات بدنیه
محضه هیچ صوم و صلوة و تلاوت و امثال ذلک بدعت غیر سیئه یافته نمی شود الی آخره **اقول**
منشاء این دعاوی همان کج فهمی اقوال اکابر است البته امری که در قواعد عامه شریعت مندرج
نباشد از طرف خود در عبادات داخل نمودن حسن نمی تواند شد اما آنچه بطور عموم از مندوبات
شارع باشد اگر به نیت برکت کدامی هیئت خاص آن که منافی و مغیر حدود معینه شریعت نباشد
بعمل آورده شود البته در عبادات بدنیه هم اطلاق بدعت حسنه موافق تصریحات استعمالات
ائمه دین بران نموده خواهد شد اینجا که نظر بر اختصار است بر نقل عبارت کتاب تنبیه السفیه که رد مجتهد
روافض است اکتفا میرود جائیکه مجتهد مذکور در کتاب صوارم الزام بدعت بر صاحب تحفه
و غیره نهاده صاحب تنبیه السفیه جوابش بدین عبارت داده اگر مراد از بدعت بدعت حسنه است
نعم و مرحبا و هیچ کس از فرق اسلامیه انقسام بدعت را مذموم نمی شمارد و اگر مراد بدعت سیئه است
پس لا نسلم که ازین عبارت مفهوم شود چه بسیار خیرها در عهد سلف نبود مثل بنای مدارس
و قناطر و تدوین کتب و علوم که خلف صالح پیدا کرده اند و در طریقه زهد و عبادات و مجاهدات
و اشغال اختراع بسیار واقع شده و اصلا جای ملامت و عتاب نیست قال الله تعالی و رهبانیة
ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله الی آخره و مؤیدات این از حد بیشتر

می‌آید ازین مقام ظاهرست که تجاریه مخالفت تمام فرق اسلامیه نموده اند **قوله** فقیر میگویم که آنچه
در قول علما تقسیم بدعت بسوی حسنه و سیئه یافته می شود و کلیه کل بدعة ضلالة محمول بر بدعت سیئه شده
مبنی بر غفلتیست که در تعریف و تشخیص بدعت رو داده الی **قوله** ازین سو رانده و زان سو مانده
بنابر احتیاج رفع تناقض بصورت تلفیق و تطبیق بظن خود که ان الظن لا یغنی من الحق شیئا
قسمت بدعت بحسنه و سیئه کرده اند و ضلالت هر بدعت را حمل بر سیئه نموده اند چون رشته تقلید عقد الجید
هر که در سر است هر که آمد بعمق نظر به تحقیق و تنقیح زائد نکرده بر قول منقول بلا امعان جمود نموده در رشته
رفته این دار حصال همه را فرا گرفت الی آخره **اقول** الله الله این چه حماقت هست و چه سفاهت
و بی معقول الشعا بلکه تصریح است باینکه از عهد صحابه کرام تا هزار دوم که هزاران هزار از محققین و فقها و
محدثین بر بسیاری از امور باوجود اطلاق بدعت حکم استحسان فرموده اند و تقسیم بدعت بسوی حسنه و
سیئه و حمل کلیه حکم ضلالت بر کل بدعة سیئه نموده اند معاذ الله آن ائمه دین در دار عضال جهل گرفتار
بوده اند پس این سخنی است که بالبداهة بر جهالت صاحب ساله شهادت میدهد و همین سخن لغویت
بیان صاحب ساله بجلوه ظهور می نهد **قوله** همین تنها حضرت مجدد در هزار دوم بشناعت این قسمت
و تفریق متنبه ملهم شده تردید تقسیم بدعت نموده اند الی **قوله** بعد آنجناب علمای دیگر موفق
باین ادراک شده ضلالت هر بدعت باثبات رسانیده اند الی آخره **اقول** اولا ملهم شدن شیخ
تنها در هزار دوم بتردید تقسیم امری بیک معنی مستلزم بطلان تقسیم آن امر بمعنی دیگر مقتضی فساد
اثبات حسن بعض افرادش بآن معنی نیست چنانکه ائمه اخیار و مشائخ کبار آن شیخ نامدار در هزار
اول تصریح فرموده اند و نه این الهام استلزام تضلیل و تجهیل آن ائمه اعلام و شیوخ اسلام دارد تا که
مذهب اسماعیلیه و بابیه بثبوت رسد و ثانیا قطع نظر از تصریحات ائمه دین که در هزار اول
گذشته اند بموجب قول صاحب ساله در مرض جهل گرفتار بوده اند بسیاری از امور را
که کتاب و سنت از آنها بهیئت مخصوصه کذائیه ساکت ست و از قول و فعل آنحضرت صلی الله
علیه و سلم ماثور نیستند باوجود ترک شایع در هزار دوم هم همین شیخ نامدار ذی شان و دیگر
ائمه طریقه و اکابر سلسله ایشان استحسان و تجویز آن فرموده اند پس استدلال بمکاتیب و اقوال
آن [illegible] در حق صاحب ساله و دیگران ازین طائفه موجب وبال و نکال ست و ثالثا

ملکیت طائفه نجدیه باید دید که درینجا از نافهمی خود برای تجهیل کافه علماء دین تا هزار و دوصد سال استناد
بیک قول شیخ میکنند حالانکه درهمین مجموعه قنوجیه تبرا از تشنیع و تصریح بمقتضای الکنایة ابلغ من التصریح
بحال آن صاحب جاهل عائد میگردانند چنانکه برادر بزرگ این خورد هیچ آگه حمله سترگ بر شیخ نموده و گفته
بعض از شارحان شریعت این قوم اشاره بالسبابه را که باتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع
ائمه اربعه و صاحبین و جمیع فقهاء و محدثین سنت است حرام گفته اند الخ قطع نظر از انکه ادعاء ثبوت
سنیت رفع سبابه باتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع جمیع فقهاء و محدثین ثابت نگردانیده
باید دید که چگونه تشنیع شنیع تهمت تشریع در مسئله خلافیه بر شیخ لازم می نماید و ایشان را منکر سنت
متواتره و مخالف اجماع جمیع قرار می دهد پس صاحب رساله که برای تغلیط عوام نام امام شیخ برای
اثبات تخطیه کافه علماء کرام تا هزار و دوصد سال بر زبان می آرد حالا بیان کند که بچه جهت عقیده و یا بیعت شیخ را
از کدام فریق می پندارد **قوله** اطلاق بدعت بر هیچ جا درست نیست بلکه تقسیم نمیتوان کرد **اقول** این دعوی
محض است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله و
رسوله کان علیه من الاثم مثل آثام من عمل بها الخ قاری گفته و قیدها النبی علیه السلام بالضلالة
لاخراج البدعة الحسنة کالمنارة کذا ذکره ابن الملک الخ و در جمع البحار بذیل بدعة ضلالة
نوشته هو احتراز عن البدعة الحسنة الخ و محدث دهلوی در اشعة اللمعات و در شرح آن
فرموده بخلاف بدعت حسنه که در وی مصلحت دین و تقویت و ترویج آن باشد الخ و در مظاهر حق
بذیل حدیث من احدث فی امرنا ما لیس منه نوشته اور لفظ ما لیس منه میں اشاره هی اس بات کی طرف
که نکالنا اوس چیز کا جو مخالف کتاب و سنت کی هو برا هی الخ و کفی بذلک حجة علی المخالفین **قوله**
بعد اعتراف در بارهٔ امری به بدعت بودن وی تقسیم به نفس بدان نماند که یکی گوید بول دو قسم است
پاک و مباح و حرام و نجس الخ **اقول** جوش جهالت صاحب رساله و کمال تهور است در هر قول
زائد از ماسبق و از نافهمی میبید معهذا هر دم در میدان تجهیل و تضلیل ائمه دین قدم می نهد قطع نظر
از ظهور سفاهت درین قول اشعار طعن و تبرا از اصحاب کبار حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
وسلم است تفصیل این اجمال آنکه از روایات معتمده ثابت که صحابه کرام با وجود اعتراف بدعت
بودن در بارهٔ بسیاری از امور در پی استحسان و ترویج آن رفته اند و واقف از جهالت خود در حق صحابه

کرام الفاظ ضلالت اللیام بر زبان می آرند و مدح آن امور را با وجود اعتراف و اطلاق بدعت
مخالفت حضرت شارع می شمارند ائمہ دین فرمودہ اند کہ مدار قبح و ذم بر مزاحمت و تغییر احکام
کتاب و سنت ست نہ بر مجرد تلفظ لفظ بدعت و این لفظ بدو معنی مستعمل ست و بیک معنی منقسم ست
بسوی بدعت حسنہ و بدعت سیئہ پس در تعبیر بدعت حسنہ و حکم بحسن امری باوجود اعتراف بدعت
بودنش ہیچ جای اعتراض نیست حالا صاحب رسالہ مہجوا باد کہ بازہمان مسوسئہ از بیخ و بن برکندہ را
رونق تازہ دہد و فتنۂ افسردہ خوابیدہ را بیدار ساختہ بمنصۂ ظہور نہد بناءً علیہ در پردۂ تجہیل
آن ائمہ اعلام حقیقۃً قصد تفضیل صحابۂ کرام دارد کہ ہمچو الفاظ شنیعہ تشنیع بر زبان می آرد حالا چند
اقوال علماء دین نقل نمایم تا واضح گردد کہ تحقیق و تقسیم آن ائمہ اعلام ہمہ صواب و درست نیست و اعتراض
صاحب رسالہ بر آن کرام محض جہل و تاہم بود و سست امام بخاری علیہ الرحمۃ در صحیح خود روایت نمودہ
کہ حضرت امیر المومنین فاروق رضی اللہ تعالی عنہ در حق اہتمام جماعت تراویح و التزام آن فرمودہ
نعمت البدعۃ ہذہ شعرانی در کشف الغمہ آوردہ کان ابو امامۃ الباہلی رض یقول احدثتم
قیام شہر رمضان و لم یکتب علیکم فدامو علی ما فعلتم و لا تترکوہ فان اللہ تعالی عاتب
بنی اسرائیل فی قولہ و رہبانیۃ ابتدعوہا ما کتبناہا علیہم الا ابتغاء رضوان اللہ الخ
و حضرت ابن عمر رض در حق صلوۃ ضحی فرمودہ نعمت البدعۃ ہذہ و نیز فرمودہ ما ابتدع المسلمون
افضل من صلوۃ الضحی ہکذا فی فتح الباری و غیرہ امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف بذیل شرح قول
حضرت امیر المومنین رضی اللہ تعالی عنہ فرمودہ انما دعاہا بدعۃ لان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم لم یسنہا لہم و لا کانت فی زمن ابی بکر رض و رغب فیہا لقولہ نعم لیدل علی
فضلہا و لئلا یمنع ہذا اللقب من فعلہا و البدعۃ فی الاصل احداث امر لم یکن فی
زمن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثم البدعۃ علی نوعین ان کانت تندرج تحت
مستحسن فی الشرع فہی بدعۃ حسنۃ الخ و امام قسطلانی فرمودہ سماہا بدعۃ لانہ
صلی اللہ علیہ وسلم لم یسن لہم الاجتماع لہا و لا کانت فی زمن الصدیق رض و ہی
خمسۃ واجبۃ و مندوبۃ و محرمۃ و مکروہۃ و مباحۃ و حدیث کل بدعۃ
ضلالۃ من العام المخصوص و قد رغب عمر رض فیہا بقولہ نعم البدعۃ و ہی کلمۃ

مجمع المحاسن كلها الخ ومجمع البحار گفته في حديث عمر رض في قيام رمضان نعمت البدعة هي
نوعان بدعة هدى وبدعة ضلال فمن الاول ما كان تحت عموم ما ندب
الشارع اليه وحض عليه فلا يذم لوعد الاجر عليه بحديث من سن سنة حسنة
وفي ضده من سن سنة سيئة ومن الثاني ما كان بخلاف ما امر به فيلام وينكر
عليه والتراويح من الاول لانه صلى الله عليه وسلم لم يسن لهم الاجتماع وانما
صلاها لياليٍ ثم تركها ولا كانت في زمن الصديق وهي على الحقيقة سنة لحديث
عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين واقتدوا بالذين بعدي وعلى الآخر
يحمل حديث كل بدعة ضلالة الخ در سيرت شامي از امام ابو شامه آورده قال عمر رض
نعمت البدعة يعني انها محدثة لم تكن واذا كانت فليس فيها رد لما مضى فالبدع
الحسنة متفق على جواز فعلها والاستحباب لها ورجاء الثواب لمن حسنت نيته
فيها وهي كل مبتدع موافق لقواعد الشريعة غير مخالف لشيء منها ولا يلزم من فعله
محذور شرعي الخ قوله بدعت آنست كه بعد قرون ثلثه مشهود لها بوجود آمده واصلش از كتاب
وسنت علم نشده وسند ش بهیچ حجت نه پیوسته چه ظاهر وچه خفی چه ملفوظ وچه مستنبط الخ اقول
درینجا چند امور ملاحظه باید نمود اول اینکه در ما سبق در تعریف بدعت صرف قید بعدیت
صحابه باعتبار داشته بود ودرینجا قید بعدیت قرون ثلثه افزود دوم آنکه حسب این تعریف چیزیکه
بعد قرون ثلثه بوجود آمده اما الیه دیبت اذن شارع گو اشاره هم باشد وسنما استحسان گو خفی
و مستنبط باشد ثابت فرموده باشد آنرا شما بدعت وضلالت نتوان گفت پس اکثر دعاوی
صاحب رساله هم منشر باشد نیست ونابود شدند سیوم بر تقدیر اخذ قید بعدیت قرون ثلثه
در مفهوم بدعت ضلالت حسب این تعریف چیزیکه در قرون ثلثه بوجود آمده باشد اما اصلش
از کتاب وسنت نباشد بلکه مزاحم کتاب وسنت باشد آنرا بدعت ضلالت نتوان گفت
حالانکه وجود وظهور ضلالت خروج ورفض وقدر در قرون ثلثه بلکه در قرن اول که زمان
صحابه کرام بوده است وبالاتفاق عقاید اینهمه منشا داخل بدعت ضلالت اند اینجا
مقترح میگردد که اعتبار تحدید زمانی در بدعت چنانکه تحدید میکنند لغو ومهمل است صحیح همان است

که جمهور محققین علماء دین میگویند که هر امریکه مزاحم کتاب و سنت باشد خواه در قرون ثلثه
بوجود آمده باشد یا بعد ازان مذموم و ضلالت ست و هر امریکه مندرج مندوبات شارع ست
و از مستحسنات ایمهٔ دین ست حسن و موجب برکت ست **قوله** لهذا بعض گفته اند که منقسم بحسنه
و سیئه بدعت لغوی ست الخ **اقول** ذکر قول این بعض و استناد بدان صاحب رساله را
چه مفید ست که حسب این قول این بعض بدعت بمعنی اصطلاحی شرعی جز سیئه نباشد اما این
ازینجا که حسب قول این بعض مستحسنات ایمهٔ دین داخل بدعات شرعیه منحصره در ضلالت اند بسیاری
از مستحسنات که وهابیه اسماعیلیه بر قائلین آن حکم ضلالت کرده اند و میکنند بموجب تصریح
همین علما هم استحسان آن ثابت ست قطع نظر از دیگر مسائل صاحب رساله آنقدر چالاکی و بیباکی
و جسارت و سفاکی اختیار نموده که بی لحاظ عقل و فهم برای تائید مذهب خود سند ملا علی قاری
و ابن حجر مکی و حافظ عسقلانی و سخاوی و رفیع الدین خان مرادابادی و غیرهم می آرد حالانکه
اینهمه حضرات را بسبب تصریح استحسان همین عمل مجلس مولد جاهل و گمراه میشمارد و بس تا چند ورق
که برای تطویل رساله اقوال این علما متضمن ذم بدعت از نافهمی ذکر کرده همه خارج از بحث ست
که صاحب رساله پی بمقصد و مطلب آنجا نبرده **قوله** فصل اول در ادلهٔ منع انعقاد مجلس
برای عمل مولد الی **قوله** از سلف و خلف معتمد و مستند منقول نه الخ **اقول** این ادعا محض فضول ست
چه استحسان انعقاد مجلس شریف از اکابر دین و ایمهٔ معتمدین تا استناد مستند صاحب رساله که
نقلشان موجب شهادت آخر همین رساله سند العالمین فی العالمین ست ثابت و منقول و
اطلاق بدعت بران بدان معنی که مستلزم ضلالت باشد غیر صحیح ست و بدان معنی که اطلاق بدعت
بران می توان نمود خواه آنرا معنی شرعی گفته آید یا لغوی بهر تقدیر حکم لزوم ضلالت بران محض
باطل و قبیح است **قوله** اول کسیکه این عمل ایجاد کرد شیخ عمر بن محمد ست که هیچکی از مشائخ و صوفیه
و علمای کرام او را نمی شناسد و در هیچ کتاب از و استناد مروی نیست الخ **اقول** در کتاب
سیرت شامی هم که مستند اکابر صاحب رساله معروف و مشهور ست مذکور و مسطور ست و کان
اول من فعل بالموصل عمر بن محمد الملا احد الصالحین المشهورین و به اقتدی
فی ذلک صاحب اربل وغیره الخ پس ازین عبارت شهادت صلاحیت و شهرت

حضرت شیخ قدس سره واولیت فاعیت این عمل در شهر موصل نسبت بآن شیخ اجل رضی الله
تعالی عنه ظاهرست پس بجهالت خود نگریستن و دیگران را بچشم بد نگریستن حماقت ست
وبس و این جمله را یاد باید داشت که جابجا درین رساله و دیگر رسایل این طائفه کارآمدنی ست
قوله سبط ابن جوزی در کتاب مرأت الزمان نوشته حکی بعض من حضر فی بعض الموالد انه
عد فی ذلك السماط خمسة آلاف غنم شوی وعشرة آلاف دجاجة ومائة الف
زبدیة وکان یعمل للصوفیة سماعا من الظهر الی الفجر ویرقص بنفسه وکان یصرف
علی المولد کل سنة ثلثمائة الف دینار الی **قوله** فادعی الشیخ تاج الدین عمر بن علی اللخمی
السکندری المشهور بالفاکهانی من متاخری المالکیة ان عمل المولد بدعة مذمومة
انتهی **اقول** درینجا حال مغالطه وافترا پردازی صاحب رساله باید دید که بنام نهاد مرأت الزمان
سبط ابن جوزی عبارتی نقل نموده ودران قول تاج الدین داخل کرده لفظ انتهی نوشته
تا مطالعه کنندگان را شبهه این معنی شود که فاکهانی قبل از سبط ابن جوزی بوده وسبط ابن جوزی
استناد و ذکر آن فرموده حالانکه ولادت فاکهانی در سال وفات سبط ابن جوزی واقع شده
چه در کشف الظنون از قطب الدین موسی مورخ آورده رأیت ان اجمع التواریخ مقصدا واعذبها
مرأة الزمان فشرعت فی اختصاره فوجدته قد انقطع الی سنة ۶۵۴ اربع وخمسین وستمائة وهی التی توفی
المصنف فی اثنائها الی آخره وحافظ سیوطی در بغیة الوعاة در ذکر فاکهانی فرموده ولد سنة
اربع وخمسین وستمائة ومات سنة احدی وثلثین وسبعمائة این ست حال دیانت
این طائفه در نقل که خاصه لازمه ایشان ست **قوله** دلیل اول آنکه باری تعالی از عبادات و
اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی دانست مشروع نمود الی **قوله** زیادت بر نص ست و
زیادت بر نص نسخ ست کما تقرر فی موضعه الی آخره **اقول** این کلام محل بحث ست بچند وجوه
اولا آنکه مراد شان از مشروع نمودن باری تعالی ظاهر این ست که همه فروع جمیع عبادات و جمله
افراد کل تطوعات مشروعه را بقیود مخصوصه ونوافل صوریکه ائمه نام بنام تصریح و تقیید
وتعیین و تحدید فرموده ست پس هرچه نه چنین ست غیر مشروع ست و عمل بدان احداث الی
زیادت بر نص ست و مستلزم لزوم نسخ ست پس این ادعای است فاسد و قولی ست کاسد که قطع نظر

از لذیش طعنی شنیع بر حال صحابهٔ کرام رضی الله تعالی عنهم لازم میکند که باحداث بسیاری از امور
افراد فرموده اند باوجودیکه از نصوص کتاب الله هیئت کذائیه مخصوصه آنها ثابت نه نموده اند بلکه
بسیاری از نوافل عبادات مخصوصه و هیأت قطوعات معینه را که صرف از احادیث شریفه
ثابت اند بجهت عدم ثبوت مشروعیت از کتاب الله ناسخ قرآن و زائد بران معاذ الله گفته آید
و عمل باحادیث احاد در اموریکه در کتاب الله حکم آن نیست باطل باشد و این هم فتح باب
جهل و الحاد است چنانکه در کتب اصول مذکور است و اگر مرادش این است که قرآن مجید اصول عامه
جمیع عبادات و خیرات و مندوبات را بطور اطلاق حاوی است و هر چه از اطلاق فعل خیر
و جنس مندوبات مشروعه و عمومات کتاب الله مخالفت داشته باشد غیر مشروع و نسخ ست
و عمل بدان زیادت بر نص پس بر تقدیر مستحسنات ائمه دین عموماً اگر بالخصوص از کلام مجید
ثابت نباشد الزام نسخ دادن و بر عمل حولد خصوصاً تهمت لزوم نسخ نهادن و در پی تکفیر
و تضلیل اکابر دین از فقها و محدثین افتادن سفاهت و ضلالت است ثانیاً در کتب اصول
تصریح است باینکه زیادتی که نسخ بودن و نبودن آن متنازع فیه و مبحوث عنها است مراد از ان
زائد کردن امری باعتقاد رکنیت یا شرطیت در امر منصوص مخصوص است که بجز زیادت نزد
حنفیه داخل نسخ ست پس از احادیث صحیحه هم که احاد باشد اثبات بجز زیادت جائز نیست
و نزد شافعیه و حنبلیه داخل نسخ نیست نه اینکه هر امری که در قرآن مجید مذکور نبود و فرقان حمید
ازان ساکت باشد قول بآن و عمل بدان مستلزم تجویز نسخ قرآن باشد یا در امر منصوص امری
دیگر بقصد استحباب و نیت برکت یا حسب تعامل عادت مرعی نمودن بی آنکه رکن و شرط
گردانیده آید مستلزم نسخ باشد که این هم مخالف مقررات محققهٔ اصول است پس از نافهمی
خود حوالهٔ مسئلهٔ اصولیه نمودن و لب باظهار تبحر خود کشودن و برای اظهار منطق دانی خود
قیاس مرکب ساختن و بر عدم تکرار حد اوسط نظر نینداختن امری ست قبیح کما لا یخفی علی کل
ذی فکر سلیم و عقل صحیح چون بتجدید در هر مقام باوجود عدم فهم مراد و آنکه مسئله زیادت بر نص
و استلزام نسخ بر ان تضلیل و تکفیر ائمه اعلام و ابطال استحسان مستحسنات آن کرام پیش میکنند
میخواهم که درینمقام عبارات چند از کتب مشهورهٔ اصول نقل کنم در مسلم الثبوت نوشته مسئله

مسئلہ زیادۃ عبادۃ مستقلۃ لیست نسخا الخ بحر العلوم در شرح فرمودہ ای لیست نسخا
للمزید علیہ وان کانت من جنسہ فانہ لا یرفع شیئا من المزید علیہ وھو ضروری الخ
ونیز در مسلم وشرح اوست واما زیادۃ جزء فی الواجب کالتغریب فی الحد للزنا او زیادۃ
شرط بعد اطلاق الواجب عنہ کالایمان ای اشتراطہ فی رقبۃ الیمین فھل ھو
نسخ لحکم المزید علیہ فالحنفیۃ قالوا نعم نسخ وھو المسمی بالنسخ بالزیادۃ والشافعیۃ
والحنابلۃ واکثر المعتزلۃ قالوا لا نسخ الی آخرہ وبعد بیان مذاہب نوشتہ انا ان
المطلق عن تلک الزیادۃ دل علی الاجزاء مطلقا سواء مع الزیادۃ او مجردا
عنہا لانہ ای المطلق کالعام یدل علی افرادہ التی ھی مع الزیادۃ او مجردا عنہا ابدا
ولیس ھناک صارف عنہ لان الکلام فیما لا صارف غیر ھذہ الزیادۃ وھی
صفر من الاشفاء زمان وجود المطلق فیحمل علی الاطلاق ویدل علیہ التقیید
بجزء او شرط ینافیہ فانہ یقتضی عدم الاجزاء بدونہ فیرفع ھذا التقیید
حکما شرعیا وھو اجزاء الافراد التی ھی مجردۃ عن ھذا التقیید وھو ظاہر جدا
الخ ونیز در مسلم نوشتہ ولہذا امتنع الزیادۃ عندنا بخبر الواحد علی القاطع کالطہارۃ
للطواف الخ در شرح بعد بیان فروع گفتہ ثم ھذا القدر انما یکفی لعدم افتراض ھذہ
الامور الخ ونیز در مسلم وشرح بحر العلوم در بیان جواب دلیل مجوزین ناسخیت اجماع گفتہ
قلنا اولا ان الآیۃ کانت ساکتۃ عن حال الام مع الاخوین وکان امیر المومنین
عثمان رضی اللہ تعالی عنہ ردھا فی ھذا الحال من الثلث الی السدس فسأل ابن عباس رض
ان الآیۃ لا یتناولھا فاستدل امیر المومنین رض بالاجماع فیما سکت عنہ الکتاب
وھذا لیس من النسخ فی شیء وھو ظاہر جدا الی آخرہ در تنقیح فرمودہ اما وصف الحکم
فقد اختلفوا ان الزیادۃ علی النص نسخ ام لا وذکروا انہا اما بزیادۃ جزء کزیادۃ رکعۃ
مثلا علی رکعتین وشرط کالایمان فی الکفارۃ او ما یرفع مفہوم المخالفۃ الخ
در توضیح بعد بیان مذاہب ودلائل مختار خود نوشتہ فلا یزاد التغریب علی الجلد والنیۃ
والترتیب والولاء علی الوضوء وھو ای الوضوء علی الطواف والفاتحۃ وتعدیل

الاركان على سبيل الفرضية بخبر الواحد والايمان على الرقبة بالقياس اى لا يزاد قيد الايمان على الرقبة فى كفارة اليمين بالقياس على كفارة القتل يرد ههنا انكم زدتم الفاتحة والتعديل بخبر الواحد حتى وجبا وانما لم يثبت الفرضية لانها لا تثبت بخبر الواحد عندكم فان الفرض عندكم ما ثبت لزومه بدليل قطعى والواجب ما ثبت لزومه بدليل ظنى فقد زدتم على الكتاب بخبر الواحد ما يمكن ان يزاد به وهو الواجب فيمكن ان يجاب بانا لم نزد الفاتحة والتعديل على وجه يلزم منه نسخ الكتاب لانا لم نقل بعدم اجزاء الاصل لولا الفاتحة والتعديل حتى يلزم النسخ حينئذ بل قلنا بالوجوب فقط الى آخره در فتح القدير در بحث تسمية وضوء آورده فادى النظر الى وجوب التسمية فى الوضوء غير ان صحته لا يتوقف عليها الا ان الركن انما يثبت بالقاطع وبهذا يندفع ما قيل المراد به نفى الفضيلة لئلا يلزم نسخ آية الوضوء يعنى الزيادة عليها فانه انما يلزم بتقدير الافتراض لا الوجوب الى آخره

ازين بيان بصراحت تمام بثبوت رسيده كه از تجويز امريكه بخصوصه در قرآن مجيد مذكور نبود و مشروعيت آن از نص ثابت نباشد و فرقان حميد ازان ساكت باشد تجويز نسخ قرآن لازم نمى آيد ورنه بر عباداتيكه ثابت باحاديث شريفه هم حكم لزوم نسخ نص كتاب لازم خواهد آمد نيز بثبوت رسيده كه امريكه در قرآن شريف منصوص نيست يا مقيد بصورت خاصه نيست ركن يا شرط گردانيدن امرى ديگر دران البته داخل نسخ بالزيادة نيست اما زيادت امرى ديگر دران باعتقاد فرضيت و ركنيت و شرطيت بلكه بطور استحباب بلكه بطور وجوب هم داخل نسخ نص نيست پس بر مجوزين قائلين استحسان عمل محفل ذكر مولد شريف كه هيچگونه دران زيادت كدامى ركن و شرط بر عبادات منصوصه منصوصه كتاب نمى نيست بحواله قاعدة الزيادة على النص نسخ تهمت تجويز نسخ نص كتاب ادعودن [illegible] سازى و افترا پردازى ست و ثالثا احتجاج بآيه كريمه اكملت لكم دينكم الآية بر ابطال مستحسنات ايشان ازين كه انواع خاصه عبادات مندوبات مطلقه كتاب و سنت اند مندرج تحت قواعد و اصول شرعيت اند محض جهالت ست مراد از آيه كريمه تكميل اصول دين و تصريح قواعد عامه شرعيت ست نه تحديد افراد خاصه جمله احكام و تخصيص صور كه از ائمه مجتهدين و علماء [illegible]

فهم این معنی از آیه کریمه مبتنی بر مجرد وهم است که همین وهم راه منکرین قیاس هم زده بود و چه عجب که
صاحب رساله کلام و حجت منکرین قیاس را دیده بیجا احتجاج کرده است قاضی ناصر الدین بیضاوی
در تفسیر اسرار التنزیل فرموده الیوم اکملت لکم دینکم بالنصر والاظهار علی الادیان کلها
او بالتنصیص علی قواعد العقاید والتوقیف علی اصول الشرائع وقوانین الاجتهاد
علامه خطیب در حاشیه فرموده هذا جواب عن دلیل نفاة القیاس فانهم تمسکوا علی
ابطاله بان الدین کمل فی آخر عهد النبی صلی الله علیه وسلم فلو کان القیاس جائزا بعده
وکان فی ذلک القیاس لابد ان یکون لاظهار حکم لم یکن معلوما فکان القیاس موجبا
لکمال الدین فلم یکن کاملا فی ذلک الزمان والجواب عنه ما ذکره وهو ان المراد
باکمال الدین تحقیق قواعد العقاید وتبیین قواعد الاجتهاد وهذا لا ینافی وقوع الاجتهاد
وتخریج الاحکام بعده الی آخره و در تفسیر کبیر گفته المسألة الثانیة قال نفاة القیاس
دلت الآیة علی ان القیاس باطل وذلک لان الآیة دلت علی انه قد نص علی الحکم
فی جمیع الوقائع فالقیاس ان کان علی وفق ذلک النص کان عبثا وان کان علی خلافه
کان باطلا الی آخره بالجمله زیادتی که منافی آیت کریمه باشد و آنرا مستلزم نسخ گفته آید بر مستحسنات
علماء دین صادق نیست زیادتی که صادق می آید شد منافی آیه کریمه و مستلزم تجویز نسخ نیست
پس دلیل اول بر ابطال و انکار عمل مولد محض الی هبا و سعی صاحب رساله همه رایگان است
فقیر میگوید که از اصول همین مقدمات مسلمه او بعد طرد و اخراج مزخرفات مخترعات صاحب رساله
دلیلی جید برای ابطال حکم تحریم و ممانعت این عمل ترتیب می توان داد و مثلا می توان گفت تعظیم و توقیر
و تکریم حضرت نبی کریم در شرع شریف مشروع است پس اظهار شکر نعمت وجود باجود [illegible]
عبادات و صدقات و دعوات اهل اسلام و جمیع مسلمین برای ابتهاج ارهاصات و معجزات
و فضائل حضرت سید الانام صلی الله علیه وسلم [illegible] باستعانت [illegible] از افراد
اصل توقیر مطلق آنجناب صلی الله علیه وسلم است [illegible] استحباب [illegible] شکر نعمت و فضل و شرف
ایام با سعادت علماء مثل ابن حاج و غیره از بیان [illegible] فرموده اند
[illegible] مجلس [illegible]

بابرکت ست گو مخصوصه تنصیص حکم آن در قرآن شریف نباشد باوجود عدم مزاحمت حدود
خاصه منصوصه شریعت بلکه باوجود عدم ثبوت تحریم و کراهت و ممانعت از مجتهدین امت
حکم به تحریم آن نمودن و راه انکارش پیمودن لب به نسخ حکم مطلق و زیادت بر نصوص شریعت
کشودن ست چنانکه در اصول مقرر شده ست مثلا در بیان کفاره که ذکر مطلق رقبه ست پس
انکار از تجویز اعتاق عبد کافر که یک فرد از افراد آن ست گو در قرآن مجید ذکر آن مخصوصه نیست
حسب قول اهل اصول حنفیه زیادت بر نص و مستلزم نسخ آن اطلاق ست و درین مقام نقل فقره
از رساله دعائیه مولوی خرم علی که از اکابر طائفه بوده اند برای دهن دوزی امثال صاحب رساله
ضروری ست. در رساله مطبوعه مذکوره در بحث استحباب دعا بهیئت کذائیه بعد صلوة نوشته
اگر گوئی که دست برداشتن در دعا و مسح نمودن از احادیث قولیه و فعلیه البته ثابت ست لیکن بر دعای
عقب صلوات خمسه بهیئت کذائیه چه دلیل ست گوییم و بالله التوفیق که چون ثابت شد که رفع الیدین
از آداب دعاست و جالب اجابت ست و موقت بوقتی دون وقتی نیست پس حاجت دلیل
دیگر نماند الخ بلفظه ایضا فیه باید دانست که دست برداشتن وقت دعا و رو مالیدن بدانها
باحادیث صحاح و حسان قولا و فعلا در دعای استسقا وغیره ثابت ست گو بالتزام عقب صلوات خمسه
بهیئت کذائیه مروی نباشد الی آخره **قوله** واگر این زیادت را معین داریم لازم آید عدم صدق
حق تعالی الخ **اقول** اگر از آیه کریمه تصریح فرموده دادن هیئات کذائیه هر هر تطوع و جمله افراد
مخصوصه عمومات خیر و کل احکام خاصه جمیع امور در نص مراد می بود گنجایش ذکر این ایراد بود
حالانکه در کلام الله شریف هرگز تخصیص و تعیین صور کذائیه جمیع تطوعات و هیئات مخصوصه
جمله نوافل و مستحبات و مقید بکل افراد کل امور خیر تصریح و تنصیص نفرموده ست پس چگونه این معنی
از آیه کریمه مراد توان داشت و چرا ائمه دین و علماء معتمدین در استحسان صور کذائیه مستحسنات
مخصوصه علم طعن تضلیل باید برافراشت واگر این معنی را معین داریم لازم می آید عدم صدق
حق تعالی در قول او وهذا خلف ممتنع و محال لا مجال فیه للامکان والاحتمال عندنا
معاشر اهل الحق مگر آنکه جماعه اسماعیلیه که بالتزام امکان و مقدوریت کذب او تعالی شانه
مقرانند و از استحاله و امتناع آن منکر اند و امام شان تقدیسه السانی را بنقیصه شنیعه کذب

برای تقدیر بیت و امکان این عیب فاحش بجناب مقدس ربانی دلیل ساخته و بر تقدیر عدم
آن بلازم او یاد قدرت انسانی بر قدرت ربانی پرداخته اگرچه نزیل ٹونک کفر بودن
این استدلال کاسد و اعتقاد فاسد مسلم داشته و در رساله کلام الفاضل مولای خود را
در مغاک اغماض انداخته برارت ذات خود ازان ضلالت در تحاشی و انکار ازان
اعتقاد پسندیده داشته اما چون عامه اسماعیلیه بنابر پاسداری رئیس طائفه قول فاضل کبیر
خود را باطل و مردود می شمارند و حسب ارشاد مولای خود همان قول را کالوحی می انگارند
از ایشان عجبی نیست که تجویز وقوع آنهم کنند **قوله** و این احتجاج در رد همگی بدعات بکار
می توان آمد انتهی **اقول** هرچند نافهمی صاحب رساله از ما سبق بخوبی عیان گردید اما درینجا
یکدو قول دیگر از علماء دین معتمدین و مستندین صاحب رساله باید شنید صاحب هدایه
بعد ذکر تلبیه مسنون در بحث جواز زیادت تلبیه بر قدر ماثور نوشته و لا ینبغی ان یخل
بشئ من هذه الکلمات لانه هو المنقول باتفاق الرواة فلا ینقص عنه ولو زاد فیها
جاز خلافا للشافعی هو اعتبره بالاذان و التشهد من حیث انه ذکر منظوم ولنا
ان اجلاء الصحابة کابن مسعود رض و ابن عمر رض و ابی هریرة رض زادوا علی
الماثور و لان المقصود الثناء و اظهار العبودیة فلا یمنع من الزیادة علیه انتهی
درین مقام باید فهمید که اگر استدلال صاحب رساله صحیح باشد الزام تجویز نسخ امر مسنون و ماثور
بلکه نسخ نص کتاب الله بر صاحب هدایه و سائر ائمه حنفیه بلکه بموجب روایت صاحب هدایه
بر حضرت ابن مسعود و ابن عمر و ابو هریره رضی الله تعالی عنهم نیز حسب تخیل صاحب رساله
می توان نمود و نیز صاحب هدایه در انچه مقصود ازان مطلق ثنای معبود بود در زیادت
بر قدر ماثور تجویز فرموده پس بر اظهار و اعلان عقد مجالس ذکر آنحضرت و استحباب ادای
شکر نعمت ولادت باسعادت که مقصود اهل دین و عامه مسلمین ازان ثنا و تعظیم
و رفعت ذکر و تکریم آنحضرت صلی الله علیه وسلم است هیچگونه مزاحم و مدافع امور محدوده
حضرت شارع نیست بلکه داخل افراد توقیر و مندرج در ان اصل عام است اگر بالفرض
لفظ زیادت صادق نیز آید تاهم بموجب قول صاحب هدایه از تجویز زیادت منع نمودن

انتهی شاید و در در مختار در بحث خواندن درود شریف در فصل صفۃ الصلوٰۃ گفته و
ندب السیادۃ لان زیادۃ الاخبار بالواقع عین سلوک الادب فهو افضل
من ترکه ذکره الرملی الشافعی و غیره الخ و در غنیۃ المستملی گفته و ان زاد فی دعاء الاستفتاح
بعد قوله وتعالی جدک لفظ وجل ثناءک لایمنع من الزیادۃ و ان سکت لا یومر به
لانه لم یذکر فی الاحادیث المشهورۃ الخ بالجمله این احتجاج فاسد مخالف تحقیق محققین
بکار نمی تواں آمد و زیادت احکام ثابته از سنت بر کتاب اللہ و زیادت احکام مجتهدین
بر کتاب و سنت و زیادت امید دین و علماء کاملین بر زمانه تا قیامت و اخل نسخ بالزیادت
نیست بلکه اجراء احکام عمومات کتاب اللہ بر افراد خاصه و تفصیل مجملات آنست امام
شعرانی مسقته صاحب رساله در میزان گفته فان قلت فما دلیل المجتهدین فی زیادتهم
الاحکام التی استنبطوها علی صریح الکتاب والسنۃ و هلا کانوا وقفوا علی حد
ما ورد صریحا فقط و لم یزیدوا علی ذلک شیئا لحدیث ما ترکت شیئا یقربکم
الی الله الا وقد امرتکم به ولا شیئا یبعدکم عن الله الا وقد نهیتکم عنه
فالجواب ان دلیلهم فی ذلک الاتباع لرسول الله صلی الله علیه وسلم فی تبیینه ما
اجمل فی القرآن مع قوله تعالی ما فرطنا فی الکتاب من شیء فانه لو لا بین لنا کیفیۃ
الطهارۃ والصلوٰۃ والحج وغیر ذلک ما اهتدی احد من الامۃ لمعرفۃ استخراج
ذلک من القرآن و لا کنا نعرف عدد رکعات الفرائض والنوافل ولا غیر ذلک فکما
ان الشارع بین لنا بسنته ما اجمل فی القرآن فکذلک الائمۃ المجتهدون بینوا لنا
ما اجمل فی احادیث الشریعۃ ولو لا بیانهم لنا ذلک لبقیت الشریعۃ علی اجمالها
وهکذا القول فی اهل کل دور بالنسبۃ للدور الذی قبلهم الی یوم القیامۃ الخ
قوله چنانچه حضرت مجدد و صاحب مجالس الابرار الی آخره **اقول** حضرت مجدد خود امور
مخصوصه را که غیر ثابته از کتاب و سنت را تجویز و استحسان نموده اند بلکه کمال تاکید نهایت
اصرار بر اداء سنت و اصلاح آنها فرموده اند از انجمله است ذکر خلفاء راشدین رضی الله تعالی
عنهم در خطبه که حضرت مجدد در مکاتیب خود آنرا از اعظم شعائر ساخته اند و در حق تارک آن

بتحریر این کلمه پرداخته اند که ترک نکند آنرا بعد مگر کسی که دلش مریض و باطنش خبیث باشد
اگر صاحب رساله را عقلی و فکری باشد ببیند که دلیلش بر تقدیر تمامیت بر حضرت شیخ هم
بعینه اعاده می توان نمود که باریتعالی از عبادات و اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی
دانست مشروع نمود و دین ایشان کامل کرد چنانکه در قرآن است که اکملت لکم الآیه پس
برین تقدیر اگر ذکر خلفاء راشدین هم در خصوص خطبه نماز جمعه و عیدین از امور دین می بود
البته حق تعالی آنرا مشروع میفرمود چه جای آنکه از شعائر باشد و حق تعالی از شرع و حیث آن
خبر نبود و چون شارع ازان بحث نکرد معلوم شد که احداث آن زیادت بر نص کتاب الله است
و زیادت بر نص نسخ است کما تقرر فی موضعه و اگر این زیادت را حسن دانیم لازم آید
عدم صدق حق تعالی و هذا خلف پس ثابت شد که این عمل محدث است و سندش از کتاب الله هم
ثابت نیست برارباب انصاف مخفی نیست که اگر دلیل صاحب رساله تمام است کلام حضرت شیخ
ایراد و طامست و اگر کلام حضرت شیخ حق و درست و صحیح است استنتاج صاحب رساله مردود
و باطل و قبیح است و ازینجا اکثر دلائل مورده مردود شدند و اگر آن دلائل مقبول باشند
کلام حضرت شیخ مردود میگردد و مثلا می توان گفت در خطبه نماز التزام ذکر خلفاء کبار و اهتمام
این کار از حضرت سید ابرار صلی الله علیه و سلم ماثور نیست لا قولا و لا فعلا و کفی بهذا دلیلا و نیز
می توان گفت که التزام این عمل و اهتمام آن از جمیع اصحاب کبار و اهلبیت اطهار منقول نیست
با آنکه این حضرات در قطب محبت و عقیدت خلفاء راشدین اقدم تام استاده اند و این خالی
از چند حالات نیست یا خطبه در ایام سعادت فرجام ایشان نبود یا ادخال امری غیر مسنون
و مشروع را در عین خطبه که هیئت خاصه از کتاب و سنت ثابت نیست از دین نمی شمردند
یا از مثوبت و برکت و خوبی این ذکر نادان بودند و بعد ابطال الشقوق الاخر نماند مگر شقی
شان از احداث عمل و زیادت امری در خطبه ماثوره و اگر کسی بر اثبات اهتمام این امر که از
صحابی همت برگمارد درین بحث و امر سبب تصریحات طائفه پیش نظر دارد و اولا آنرا
اثبات دهد همی از صحاح باسناد متصل سازد و دیگر آنکه به نقل التزام این عمل محدث در عین خطبه
عیدین و جمعه از جمیع اصحاب و اهلبیت لا اقل اکثر شان با نقل سکوت باقین بلا نکیر احدی

پرداز و بودن این هر دو امر را علیحده با نجات نیست و نیز می توان گفت که عملی که فی نفسه مستحسن باشد
اما فعلش از آن سرور ماثور نباشد ترک آن در حق عین امت اتباع سنت و فعل آن موجب مواخذه
خدا و نیز می توان گفت که اگر این زیادت در خطبه نماز عید و جمعه هر قدر مروی و ماثور مسنون
جائز هم باشد لکن لما واظب الناس علیه واعتقدوه طریقة لازمة بحیث لا یجیزون
ترکه ویطعنون علی من اسقط هذا الذکر مرة فی خطبة حتی وصل الینا من بعض
من اشتهر بالعلم انه قال هو من الشعائر فلیحکم بالکراهة والمنع وای تحقیق صاحب رساله
که با وجود یکه از کلام او ظاهر است اینکه علماء دین تا هزار سال بهمین تحقیق جمود نموده در داء عضال
گرفتار مانده بودند همین تنها حضرت مجدد در هزار دوم بشناعت اقوال شان ملهم شده
تحقیق امر حق نمودند معهذا بموجب دلائل خود همان حضرت مجدد را هم در دام تجویز نسخ کتاب الله
و شناعت استحسان امر محدث مع بدعت گرفتار می سازد و باز برای مغالطه عوام بذکر و مدح حضرت
مجدد می پردازد مقتضای ایمان و انصاف آن بود که اگر صاحب رساله را بسبب ظاهر
چیزی مخالف تحقیق سلف در کلام حضرت مجدد بنظر رسیده و از حملش بنا فهمی خود دیگر
در عونت مانع گردیده تاویل کلام میساخت یا به حمل بر سهو می پرداخت آخر مجتهدین هم سهو و خطا
نموده اند که این همه از التزام تضلیل ائمه دین از عهد صحابه و تابعین تا اکابر و پیشوایان حضرت مجدد و
دیگر فقهاء و محدثین و التزام تهمت تجویز نسخ قرآن بآن پیشوایان اخف و اهون بود اگر خصوص
ذکر پیشوایان طریقه حضرت مجدد کنم دفتر ضخیم میگردد بنابر اختصار رساله بریک سند کفایت میکنیم
حضرت خواجه محمد شریف حسینی نقشبندی از اجله خلفای حضرت خواجه عزیزان صدیقی در کتاب
حجة الذاکرین از رساله حضرت قطب الوقت قیوم سبحانی جناب خواجه محمد پارسا نقشبندی که
از اکابر علماء دین و فقهاء و محدثین و از اجله خلفاء نامدار حضرت خواجه بهاؤالدین بوده اند نقل
آورده قال رضی الله عنه بدان ایدک الله سبحانه بتوفیقه ویسر علیک بفضله سلوک طریقه
که بدعت حسنه که موافق اصول شریعت مطهره بود و متضمن مصالح دینیه باشد و منافی مرام
شرعی نه باشد و از مستحسنات علمای دین و کبرای اهل یقین روح الله ارواحهم بوده میان امت
که خیر الامم اند زادها الله شرفا سلفا و خلفا بسیار است و اکثر من ان یحصی من عهد الصحابة

والتابعین الی یومنا ہذا الی آخرہ انتہی بکلماتہ الطیبۃ این ست حال حوالہ حضرت مجدد وقس علے ذلک حال اقوال صاحب مجالس الابرار وانظر بعین الانصاف ولاتکن من المتعسفین الاشرار **قولہ** دلیل دوم آنکہ عمل مولد از صاحب مع لہ علیہ الصلوۃ والسلام ماثور نہ شدہ نہ قولا ونہ فعلا وکفی بہذا امتناعا پس لامحالہ بدعت ست الی آخرہ **اقول** اولا آنکہ مجرد عدم ماثوریت از قول وفعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دلیل ممانعت شدن نمی تواند کہ قطع نظر از تحقیقات محققین اہل سنت بچند وجوہ مخالف تقریرات پریشان صاحب رسالہ ہم ست اما می بینتا صحابہ وتابعین وتبع تابعین کہ آنحضرات باوجود اطلاق بدعت ومحدث بودن واقرار عدم ماثوریت از آنحضرت استحسان فرمودہ اند کہ بحسب ظاہر نزد صاحب رسالہ ہم داخل ممنوعات وضلالت نباشند حالانکہ بمقتضاء بر تمامیت این دلیل ہمین استدلال بر ممانعت آن استحسانات ہم جاری می توان نمود والا مجرد عدم ماثوریت از سنت برای ممانعت کافی نخواہد بود وثانیا اگر مراد شما از اثبات ممانعت واطلاق بدعت این ست کہ استحباب اعادہ شکر نعمت بانواع عبادت واعتقاد فضیل ایام ولادت از قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نہ اشارۃً ثابت ست نہ صراحۃً وشدش نہ ظاہر ست نہ خفی نہ ملفوظ نہ مستنبط واولہ عامہ شریعت شہادت آن نمی دہد پس اطلاق بدعت بدین معنی برین عمل قولی ست کہ بطلانش قطع نظر از تحقیق دیگر محققین خود از قول علامہ ابن حاج مستند صاحب رسالہ کہ ایشان را از اجلہ ائمہ امت ومحققین کتاب وسنت می شمارد ظاہر وباہر ست کہ عبارتش بعد ازین بنقل خواہد رسید پس ادعای نفی ثبوت حجت از سنت مرتفع گردید اگر گوئی کہ ہرگاہ آن تعریف بدعت برین عمل صادق نیست پس بعض از ائمہ دین کہ باوجود استحسان آن اطلاق بدعت نمودہ اند محملش چیست گوئیم از تعدد اصطلاحات واختلاف عرف مجازات مانع نیست عن ابن عمر رض انہ قال فی صلوۃ الضحی انہا بدعۃ ونعمت البدعۃ **قولہ** دلیل سیوم این عمل از فعل اصحاب کبار واہل بیت اطہار منقول نشدہ الخ **اقول** اولا این استدلال تمام نیست چہ اکابر ائمہ دین از فقہا ومحدثین مستندین صاحب رسالہ در بسیاری از مسائل استحسان مستحسنات تحقیق فرمودہ اند

باوجودیکه بهیئت کذائیه منقول از اصحاب کبار و اهلبیت اطهار نبوده اند که خود آن ایمه دین
بدان اقرار نموده اند از انجمله است استحباب هیئت کذائیه رجعت قهقری برای تکریم کعبه معظمه
در طواف وداع علامه شامی در حاشیه در مختار در بحث غلاف قبر گفته اذا قصد به
التعظیم فی عیون العامة حتی لا یحتقروا صاحب القبر ولجلب الادب والخشوع
للغافلین الزائرین فهو جائز وان کان بدعة فهو کقولهم بعد طواف الوداع یرجع
القهقری حتی یخرج من المسجد اجلالا للبیت حتی قال فی المنهاج انه لیس فیه سنة
مرویة ولا اثر محکی وقد فعله اصحابنا کذا فی کشف النور الخ و تحقیق این مسئله به تفصیل
تمام در شرح مناسک علی قاری باید دید و همچنان دیگر بسیاری از امور را هم که بعد صحابه کرام
و غیرهم معتاد شده اند و مزاحمت بجود و شارع ندارند علماء دین از مستحسنات می شمارند
تا آنکه صاحب صین العلم علی الاطلاق گفته والاسراد بالمساعدة فیما لم ینه عنه
وصار معتادا بعد عصرهم حسن وان کان بدعة الخ حالا باید دریافت که مغالطه صاحب رساله
در اینجا هم جاری می توان ساخت که این عمل بطریق صحیح مرفوع متصل از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ثابت نشده بلکه از عموم اصحاب و اهلبیت هم در صحاح بسند معتمد صحیح مروی
نگردیده با آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و جمله اصحاب کبار و اهلبیت اطهار در غلبه تکریم
شعائر الله و تعظیم بیت الله اقدم تمام امت اند و این از چند حال خالی نیست یا کعبه در ایام
سعادت فرجام ایشان نبود یا تکریم بهیئت خاصه کذائیه را از دین نشمردند یا از مثوبت
واجر این عمل نادان بودند الی آخر المغالطه بالجمله همین مغالطه در جمله مستحسنات فقهاء حنفیه
و دیگر ائمه دین جاری می توان کرد اگر کوی احتمال دارد که صاحب رساله بر طبق مذهب
اسماعیلی همه آن ائمه دین را از ضالین و مبتدعین بلکه از مشرکین می پندارد گوئیم برین تقدیر
درین رساله برای اثبات دعاوی خود چرا از ایشان سند می آرد و ثانیا میگوئیم که مجرد عدم
نقل چیزی دیگر است و نقل ترک و عدم فعل چیزی دیگر مغالطه صاحب رساله اگر جاری
تواند شد [illegible] صاحب فتح القدیر در بحث تسمیه وضو بعد از آنکه عدم نقل آن
[illegible] جوابات آن فرموده و بالجمله عدم

النقل لا ینفی الوجود الخ پس قول او یا ماه ربیع الاول در ایام شان بود یا ذکر ولادت
و حمائد نبوی را بتخصیص یوم و ماه بهیئت کذائیه از دین نشمردند الخ بر تقدیری صادق می آید
که صاحب رساله این امر ثابت می نمود که آنحضرات باذن شارع صرف در دیگر ایام و ماهها ذکر
حمائد نبوی میکردند و در ماه و ایام ولادت بجهت عدم اجازت شارع ترک می نمودند فیما
درینصورت گنجایش ذکر این امر بود که ترک آنحضرات خالی ازین سه شق نبود الخ چنانکه بعض
علما در بعض مسائل صلوة گفته اند و چون صاحب رساله این امر ثابت نه نموده بلکه ائمه دین
فضائل مجالس اذکار باحادیث صحیحه و اشتغال صحابه اخیار بذکر حضرت سید ابرار در همه ازمان
و ادوار بآثار صریحه ثابت می نمایند پس کجا گنجایش این وهم است که آنحضرات درین ایام بجهت
عدم اجازت ترک نموده اند اما قوله بهیئت کذائیه متعارفه این دیار پس این قول هم دلیل ممانعت
نمی تواند شد چه هرگاه فضیلت اجتماع برای مجالس اذکار شریفه و زیادت فضل عبادات در ازمنه
متبرکه لطیفه و شرف ایام ولادت باسعادت جناب رسالتمآب و استحباب اعاده شکر نعمت
رب الارباب از مضامین احادیث سید المرسلین حسب تصریح ائمه دین و مستندین صاحب رساله
ثابت است پس بر هیئت کذائیه یکجا نمودن چند حسنات مشروعه که شارع حکم آنها را مقید بقیدی
و مخصوص بهیئتی و مشروط بشرطی نفرموده باشد هیچ احتمال اضافت کردن و نسبت به تضلیل اکابر دین
کشودن اطلاق احکام مطلقات شارع را نسخ نمودن است و ازهمین جا حال فساد دلیل چهارم
هم ظاهر گردید که حسب تحقیق محققین از علمای حنفیه و غیرهم برای استحسان افراد و مقیده مندرجه
تحت مستحسنات عامه شریعت که شارع حکم آن علی الاطلاق فرموده باشد و قید بعد هر آن
قیود مخصوصه زائده نه نموده باشد تنصیص بر تخصیص از مجتهدین سابقین ضروری نیست چنانکه
مستندین صاحب رساله تصریح آن نموده اند مثلا در ردالمحتار در بیان استحباب صلوة برای عموم
امراض نوشته و منه الدعاء برفع الطاعون قول ابن حجر [illegible] لکل طاعون
وباء ولا عکس الخ علامه شامی در حاشیه نوشته قوله حسنة کما في النهر [illegible] والمراد
تعتریها الاحکام الخمسة کما اوضحناه في باب الاشربة [illegible] الخ و [illegible] کل طاعون
وباء نوشته و هذا بیان لدخول الطاعون في [illegible] الامراض [illegible] عنا

وان لم ینصوا علی الطاعون بخصوصه الخ مقام استعجاب ست کہ اسماعیلیہ برای اثبات
تفضیل امیه دین از مجوزین عمل مجلس شریف و تحریم و ممانعت محفل منیف گاهی عدم ذکر
استحسان آن بخصوصه در کتاب و سنت پیش می آرند و گاهی عدم نقل از اصحاب و مجتهدین
دلیل گمراهی مجوزین می شمارند اما اینقدر نمی فهمند که آخر حکم تحریم و ممانعت امری و تفسیق
و تضلیل مجوزین آن هم از احکام شرعیه است پس برای آن دلیل خاص از کتاب و سنت
و نقل صریح از اصحاب و مجتهدین است چرا ضرور نیست اگر بعموم و اطلاق فهم عدم آن میزنند
پس باوجود نافهمی مطلبش عموم کتاب و سنت در خوبی تکریم آنحضرت و اطلاق حسن مجالس
اذکار و توقیر حضرت سید ابرار چرا برای مجوزین این عمل که هیچگونه مزاحم شریعت نیست دلیل
استحسان آن نخواهد گردید و اگر خود را مجتهد قرار داده و باوجود عدم نقل از مجتهدین سابقین
در تحریم این عمل قیاس مع الفارق بر مسایل صلوة وغیره نموده آبروی اجتهاد میریزند پس
استحسان محققین حنفیه و شافعیه وغیرهم را از فقها و محدثین و علماء معتمدین که اگرچه بمنصب
اجتهاد استقلالی نرسیده اما در اصول و فروع مذاهب خود ها کما ینبغی تحقیق و تدقیق
نموده اند و در کمالات علمیه و عملیه و تحقیقات دینیه این جمله را با وشان نسبت یکی از هزار هم
نیست و در دعاوی خود با وشان استناد هم میکنند چرا دلیل جواز این عمل نباید فهمید
و اگر کسی باره بر سر سخن نرسد و سر کلام نفهمد و از نافهمی خود استحسان مستحسنات خاصه و هیئت
کذائیه و اثبات آن از اصول عامه مطلقه شرعیه را موقوف بر منصب اجتهاد مستقل دارد
تا گوش فرا آرد که علماء کاملین از عهد تلامذه مجتهدین تا شاه عبد العزیز صاحب وغیره
علماء لاحقین که باستحسان مستحسنات مخصوصه تصریح فرموده اند و آنها را از اصول عامه
مطلقه شریعت ثابت نموده اند این امر را موقوف بر منصب اجتهاد استقلالی نداشته اند
و این استحسان را اجتهاد نانگاشته اند مولوی خرم علی در شفاء العلیل ترجمه قول جمیل جائیکه
شاه ولی الله محدث دهلوی اوراد و اشغال و اعمال سلاسل خود نوشته اند و از مشایخ چشتیه
[illegible] آسته در گلو وقت دعا آورده اند از شاه عبد العزیز صاحب در ترجمه

مذکورہ آوردہ مولانا نی فرمایا کہ بعض نا واقفون نی اعتراض کیا ہی آستین گردن میں ڈالنا کیونکر جائز ہوگا حالانکہ ادعیہ ماثورہ میں یہ ثابت نہیں ہم جواب دیتے ہیں کہ قلبت یعنی چادر کا اولٹنا پلٹنا نماز استسقا میں رسول علیہ السلام سی ثابت ہی تا حال عالم کا بدل جاوے تو اسیطرح آستین گردن میں ڈالنا امر مخفی کے اظہار کی واسطے یعنی تضرع کی لئی یا واسطے گردش حال کی حصول مقصود سی کیونکر ناجائز ہوگا الی آخرہ بالجملہ کسیکہ کتب دینیہ سابقین و لاحقین دیدہ است خواہد فہمید کہ استحسان امور یکہ مندرج در مندوبات شریعت اند و بکتاب و سنت مزاحمت ندارند موقوف بر حصول اجتہاد نیست تحقیق و تدقیق اصول و فروع و بلکہ علوم دینیہ کفایت میکند کہ مجوزین این عمل را بخوبی تمام حاصل بودہ است و با وجود اینہمہ ع مدعی گر نکند فہم سخن گو سر و خشت ؛ قولہ دلیل پنجم آنکہ عدم نقل قول و فعل خیر البشر و صحابہ عالیقدر یکی از دلائل و براہین مذہب امام ابوحنیفہ است چنانکہ در کتب معتبرہ فقہیہ مثل ہدایہ و بحر رائق و مستملی شرح منیۃ المصلی و غیرہا جابجا عدم نقل را حجت گرفتہ اند الی آخرہ اقول اگر مجرد عدم نقل مذکور علی الاطلاق از دلائل و براہین مذہب امام ابوحنیفہ علیہ الرحمہ میبود و نحو بلکہ جمیع افراد مستحسنات علمای دین را ہم با وجود عدم ورود شریعت منع می نمود لاجرم جماعت محققین از حنفیہ حکم باستحسان مستحسنات مخصوصہ بقصد خیر با وجود عدم نقل مذکور نمی فرمود قطع نظر از اقوال دیگر محققین صاحب رسالہ کہ ذکر ہدایہ و بحر و مستملی پرداخت بنظر انصاف سوی تحقیقات ہمین صاحب ہدایہ و صاحب بحر و صاحب مستملی نظر باید انداخت از انجملہ آنکہ صاحب ہدایہ در نیت تلفظ نیت فرمودہ ویحسن ذلک لاجتماع العزیمۃ الی آخرہ و صاحب بحر رائق در ہمین مسئلہ بعد از انکہ از منیہ مستحب بودن آن بر مذہب مختار و از مجتبی تصحیح استحباب آن و از کافی و تبیین مستحسن بودنش بقصد جمع عزیمت و از اختیار و محیط و بدایع سنت بودنش و از قنیہ و فتح بدعت بودن آن بطور اختلاف نقل نمودہ میفرماید فتحصل من ہذا انہ بدعۃ حسنۃ عند قصد جمع العزیمۃ وقد استفاض ظہور العمل بذلک فی کثیر من الاعصار فی عامۃ الامصار فلعل القایل بالسنۃ اراد بہا الطریقۃ الحسنۃ لا طریقۃ النبی صلی اللہ

عليه وسلم الخ و در غنیۃ المستملی بعد از انکہ از ابن ہمام لفظ بدعت آوردہ بطور استدراک فرمودہ لکن عدم النقل
وکونه بدعۃ لا ینافی کونه حسنا الخ **قوله** صلوۃ رغائب و جماعت نوافل کہ اکثر در ماہ رمضان و سوای ماہ رمضان با ماثورہ
منقولہ با وجود نظیر آن در اصل شرع و مواقع مشخصہ صرف بنا بر عدم نقل از ان سرور مکروہ داشتہ اند الخ **اقول**
اولاً بطور صاحب رسالہ توان گفت کہ عدم نقل از ان سرور مستلزم ممانعت و کراہت نیست چنانچہ در ہمین سندات صاحب رسالہ
از بحر رائق و در مختار و طحطاوی و طوالع الانوار و کافی و چلپی و مستملی و غیرہا بسیاری از
امور را با وجود عدم نقل از ان سرور صلی اللہ علیہ و سلم جائز و مستحسن نگاشتہ اند و آن امور
غیر ماثورہ و منقولہ را در مواقع مشخصہ بنا بر عدم نقل از ان سرور مکروہ نپنداشتہ اند در
بحر رائق گفتہ و فی التجنیس ذکر الخلفاء الراشدین مستحسن بذلک جری التوارث و بذکر
العمین و در در مختار گفتہ یندب ذکر الخلفاء الراشدین والعمین و نیز در در مختار گفتہ
التسلیم بعد الاذان حدث فی ربیع الآخر سنۃ فی عشاء لیلۃ الاثنین ثم
فی الجمعۃ وھی بدعۃ حسنۃ و ایضا فی الدر المختار قراءۃ الفاتحۃ بعد الصلوۃ
جهرا للمهمات بدعۃ قال استاذنا لکنها مستحسنۃ للعادۃ والآثار و ایضاً
فی الدر المختار فی مسئلۃ المصافحۃ بعد العصر و قولهم انه بدعۃ ای حسنۃ
مباحۃ کما افادہ النووی فی اذکارہ و غیرہ فی غیرہ الی آخرہ و ہم در در مختار گفتہ
والتلفظ عند الارادۃ بها مستحب ھو المختار و قیل سنۃ دائبۃ یعنی احبہ او سنۃ
علماءنا اذ لم ینقل عن المصطفی والصحابۃ والتابعین بل قیل بدعۃ الخ طحطاوی
بعد بہ نوشتہ لکنها حسنۃ علی المعتمد لا سیئۃ الخ و نیز در در مختار نوشتہ و جاز تحلیۃ
المصحف لما فیہ من تعظیمہ الخ ایضا فیہ و علی ھذا لا باس بکتابۃ اسامی السور
و عدّ الآی والعلامات فهی بدعۃ حسنۃ الخ و نیز در در مختار گفتہ و لا باس بہ
عقب العید لان المسلمین توارثوه فوجب اتباعهم و علیه البلخیون و لا یمنع العامۃ
من التکبیر فی الاسواق فی الایام العشر و به ناخذ بحر و مجتبی و غیرہ الخ طحطاوی
در فصل جمعہ آوردہ سئل العلامۃ محمد البرهمتوشی عن حکم الترقیۃ فقال انها بدعۃ
حسنۃ استحسنها المسلمون و قال صلی اللہ علیہ و سلم ما رآہ المسلمون حسنا

فهو عند الله حسن الخ بالجمله از کتب مذکوره و دیگر کتب معتمده مشهوره اگر شواهد این امر نقل
نمایم دفتری ضخیم میگردد پس علی الاطلاق بحوالۂ این کتب و امثال آن گفتن که بمذهب امام اعظم عدم نقلها
از آن سرور موجب ممانعت است و بران بنا تضلیل علما، دین که استحسان این عمل فرموده اند
نمودن سفاهت است و ثانیا صلوة رغایب و همچنان صلوة نصف شعبان را هم بسیاری از محققین
دین مستندین صاحب رساله و امثالش جایز بلا کراهت دانسته اند پس استشهاد بکروه بودن آن
صاحب غنیة المستملی وغیره آنرا علی الاطلاق بمذهب امام ابوحنیفه نسبت نمودن از سفاهت است
در عین العلم گفته وکل ما ورد فیه فضیلة کصلوة الرغائب ولیلة النصف من شعبان
وکانوا یواظبون علیها الخ و همچنان است در کنز العباد وغیره کتب فقه مستنده اشاره بجوازها
و ملا علی قاری در شرح اربعین بعد نقل قول علامه ابن حجر نوشته و فیه ان الصلوة خیر
موضوع و احیاء کل لیلة بالعبادة مشروع و اذا لم یصح حدیثهما الدال علیهما علم
فعلهما انهم لا یعتقد سنیتهما مع انه جاء فی لیلة شعبان قوموا لیلها وصوموا نهارها
وقد سماها الله تعالی فی القرآن لیلة مبارکة فهی من مواسم الخیرات و مظان نزول
البرکات فصلوة مائة رکعة بای طریق لا یکون من البدع المذمومة سیما وقد صح ما ورد
عن ابن مسعود رض ان ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ و نیز ملا علی قاری
در رساله فضائل نصف شعبان فرموده قلت جهالة بعض الرواة لا یقتضی کون الحدیث
موضوعا وکذا نکارة الالفاظ فینبغی ان یحکم علیه بانه ضعیف ثم یعمل بالضعیف
فی فضائل الاعمال اتفاقا مع ان نفس الصلوة النافلة فی تلک اللیلة ثابتة عن النبی
صلی الله علیه وسلم بطرق صحیحة فلا یضره ضعف بیان الکمیة والکیفیة فان الصلوة
خیر موضوع و احسن مشروع عند کل مقبول و مطبوع وبهذا تبین جواز ما یفعله
الناس فی بلاد ما وراء النهر و خراسان والروم والفرس والهند وغیرها من مائة رکعة کل رکعة
فیها سورة الاخلاص عشر مرات علی ما ذکره صاحب القوت والاحیاء وغیرهما
فانه وان لم یصح ولکن لا مانع من فعله ولو علی وجه الدوام نعم اعتقاد کونه سنة
غیر صحیح عند العلماء وکذا اداء بالجماعة مکروه عند بعض الفقهاء الخ اما ادای نوافل

بجماعت پس آنہم علی الاطلاق کی بکروہ و ممنوع بالاجماع والاتفاق ہست چنانکہ مزعوم اہل شقاق است
چہ اکثر محققین بدون تداعی جائز بلاکراہت و باتداعی مع الکراہت نوشتہ اند و در معنی تداعی ہم
در کتب فقہیہ اختلاف فہا نگاشتہ اند علامہ کفوی در طبقات حنفیہ در ذکر امام صدر کبیر برہان الدین
محمود صاحب محیط برہانی نوشتہ و فی باب الامامۃ من کتاب الصلوۃ من المحیط قال لایکرہ
الاقتداء بالامام فی النوافل مطلقا نحو القدر والرغائب ولیلۃ النصف من شعبان
ونحو ذلک لان ما رآہ المسلمون حسنا فہو عند اللہ حسن خصوصا اذا استمر فی
بلاد الاسلام والامصار لان العرف اذا استمر نزل منزلۃ الاجماع وکذا العادۃ اذا
استمرت واشتہرت وفی اکثر بلاد الاسلام یصلون الرغائب مع الامام وصلوۃ
لیلۃ القدر لیالی رمضان ولم یثبت ان النبی علیہ السلام صلی لیلۃ النصف من شعبان
ولیلۃ الرغائب والقدر ومع ذلک صلی المومنون مع الجماعۃ فی اکثر امصار الموحدین
وبلادھم وما رآہ المومنون حسنا فہو عند اللہ حسن وفی تلک الصلوۃ مع الجماعۃ
مصالح وفوائد نحو رغبات المومنین فی تلک الصلوۃ واعطاء الصدقات من الدراھم
والاطعمۃ والحلاوی وغیر ذلک ومنع بعض الفقہاء ذلک لکن افسادھم اکثر من
اصلاحہم لان فی المنع منع الصدقات ومنع رغبۃ الناس عن الحضور فی الجماعات
وذلک لیس مرضیا عقلا وسمعا ومن افتی بذلک فقد اخطاء فی دعواہ انتہی ملخصا
وبعد بیان اختلافات نوشتہ ورأیت فی فتاوی الصوفیۃ لایکرہ التطوع بالجماعۃ
مطلقا اذا صلوا بغیر اذان ولا اقامۃ لعدم التداعی حقیقۃ وھو الاذان والاقامۃ
وقد صح فی شرح الکافی للناصحی فی صلوۃ الکسوف حیث قال انما یکرہ التطوع
بجماعۃ اذا صلوھا علی وجہ استدعاء الناس الیہا بجماعۃ کما یدعی الی المکتوبۃ
ولا شک ان استدعاء الناس الی المکتوبۃ لایکون الا بالاذان قولہ اذا نادیتم
الی الصلوۃ الآیۃ والنداء لیس الا بالاذان فکذا الاستدعاء ذکرہ فی الجامع الصغیر
الخانی ویؤیدہ ما فی الظہیریۃ فعلم ان التداعی رفع الصوت بالاذان والاقامۃ
وفی السراجیۃ ان امامۃ النبی علیہ السلام لیلۃ المعراج کانت فی النوافل وذکر الم

الفاضل يعقوب في شرح الشرعة واصح ماجاء من نوافل الصلوة صلوة التسبيح بعد
نقل ما في المقدمة من صلوة الرغائب والبراءة والقدر بقي ههنا بحث مهم وهو انه
هل يكره امثال تلك التطوعات بجماعة ام لا قال في خزانة الفتاوى التطوع بجماعة
في غير رمضان مكروه وقال شارح النقاية لا يكره الاقتداء بالامام في القدر
والرغائب نصف شعبان لان ما رآه المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن الى آخره
ملخصا وثالثا قياس مسئلہ مبحوث عنها بر صلوة رغائب وجماعت نفل قياس مع الفارق است
صاحب فتح القدير در بحث تلبيه در شرح قول هدايه ولو زاد فيها جاز خلافا للشافعي هو اعتبره
بالاذان والتشهد من حيث انه ذكر منظوم ولنا ان اجلاء الصحابة كابن مسعود
وابن عمر وابي هريرة رض زادوا على الماثور ولان المقصود الثناء واظهار العبودية
فلا يمنع من الزيادة عليه الخ در بيان عدم جواز قياس تلبيه [illegible]
تشهد گفته بخلاف التشهد لانه في حرمة الصلوة والصلوة تنتهي بالزيادة [illegible] انما
لم تجعل شرعا كالة عدمها ولذا قلنا يكره تكرار [illegible] حتى [illegible]
قلنا لا يكره الزيادة لانه [illegible] من قبل الشارع نظرا الى [illegible]
عدم نقل جماعت در نماز نفل [illegible] ثابت [illegible]
شارع قرار داده [illegible] ثابت [illegible]
افراد قرار نموده اند [illegible] عدم نقل [illegible]
صلوة رغائب [illegible] بعض علماء كرام گرديده [illegible]
داخل [illegible] صلوة [illegible] باوجود اندراج تحت اطلاق احكام [illegible]
انها مشروط [illegible] ومقيد بقيدي [illegible] باوجود عدم [illegible]
كدام سنت صرف بوجه عدم نقل از آن سرور على الاطلاق ممنوع شود [illegible] عبادت
منقوله بالماثور را صرف بجهت هيئت ابتداعيه [illegible] باوجود عدم نقل [illegible]
ائمه اعلام ممنوع وحرام گفته شود واز همين مقام بوضوح رسيد حال فهما واستدلال
بقول صاحب هدايه يكره ان يتنفل بعد طلوع الفجر باكثر من ركعتي الفجر لانه عليه السلام

لم یوجد علیهما مع حرصه علی الصلوة الخ که قیاس عمل مجلس مولد بران قیاس مع الفارق است
و جواز زیادت بر قدر سنت در امریکه مقصود ازان مطلق ثنا و تعظیم است از قول صاحب هدایه
ظاهر است و بالاتر از همه ذکر قول صاحب هدایه است من احرام و فی بیته او قفصه صید معه
فلیس له ان یرسله وقال الشافعی ان یرسله لانه متعرض للصید بامساکه
ولنا ان الصحابة کانوا یحرمون و فی بیوتهم صیود دواجن و لم ینقل عنهم ارسالها
و بذلک جرت العادة الفاشیة و هی من احدی الحجج الخ چه معنی قول صاحب هدایه
آنکه مقید بودن صید در خانه محرم خلل در احرام نمی رساند و احرام رها کردن آنرا بر محرم واجب نگرداند
که وقت احرام صحابه کرام در خانهای ایشان هم صیود می بودند و منقول نیست که وقت احرام
آنها را رها می نمودند پس در قول صاحب هدایه بجا ذکر این امر است که هر امر با وجود اندراج
تحت اطلاق مندوبات شارع و عدم مزاحمت صرف بجهت عدم نقل آن از صدر اول بجهت عدم
نقل از صحابه کرام علی الاطلاق ممنوع نمی شود الا ما شاء الله صاحب رساله مفیده بلکه صاحب رساله مقرره و هی من احدی الحج
نمی بیند که صاف صریح کردن دین جدید تجدید رای نکند و از کمال نافهمی بی باکی نقل میکنند قوله
و فی العالمکیریة قراءة الکافرون الی الآخر مع الجمع مکروهة الخ اقول در همان فتاوی
عالمگیری در بسیاری از مسائل جابجا با وجود عدم نقل از سنت با وجود عدم نقل از صحابه
و تابعین حکم جواز و استحسان داده است پس با استشهاد یک روایت عالمگیری با وجود وجود
دیگر روایات مخالف آن در همان کتاب بلکه همان باب چگونه امری را که هیچگونه مزاحم کدام سنت
نیست با وجود اندراج تحت اطلاق مندوبات شریعت و استحسان ائمه امت ممنوع قرار دادن
و بنا بر آن هیچ یکی التضلیل و تفسیق امه دین که استحسان این عمل فرموده اند افتادن درست گردید قوله
تخصیص یوم و شهر الخ اقول اگر مراد از تخصیص اعتقاد حصر جواز ادای امر مطلق در زمان
معین و عدم جواز ادای آن در غیر آن زمان است پس ذکرش درین مقام محض فضول و تطویل کلام
و اگر مراد اعتیاد بدان در کدامی از افراد زمان است پس حالش آنکه صاحب رساله مصباح الضحی که
تلمیذ رشید مصنف است در رساله مذکوره از ملا علی قاری علیه الرحمه آورده که عادت کر لینا
سنت کا بعض اوقات میں نہیں نام رکھا جاتا ہے بدعت الخ و همچنان است کلام در تخصیص هیئت

قوله عجب است که جماعت نفل در غیر موارد مستاثره و تنفل بعد طلوع صبح الخ اقول قیاس
این عمل بر خصوص هیأت صلوات و اوقات آن که قیاس مع الفارق است پس این چنین
رقص الجمل صاحب رساله قابل خندیدن است لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
قوله دلیل ششم آنکه علما نوشته اند که همچنانکه اتباع در فعل باید در ترک نیز شاید الخ اقول
اگر مراد این است که همچنانکه در فعل عبادات شرعیه اتباع شارع باید همچنان در ترک از منهیات
شرعیه اتباع شارع باید پس استدلال بدان بر اثبات حرمت مجالس شریف و نسبت
ضلالت بمجوزین این عمل محض لغو است و اگر مراد این است که هر امریکه از فعل آنحضرت ثابت
نباشد یا آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعمل آن [illegible] باشند علی الاطلاق بدعت سیئه
مجرد و فاعل است این گونه در کلام کسی [illegible] نقل باشد [illegible] نسبت آن
بسوی علما علی الاطلاق [illegible] باشد [illegible]
باطل است و این [illegible] باطل است [illegible]
ومسلم ومالک وغیرهم عن الصدیقة رضی الله تعالی عنها ما رأیت رسول الله
صلی الله علیه وسلم سبحة الضحی وانی لاسبحها وان کان رسول الله لیدع العمل
وهو یحب ان یعمل خشیة ان یعمل به الناس فیفرض علیهم الخ اگر ترک آنحضرت صلی الله علیه وسلم
قرینه خاص برای تحریم و مخالفت [illegible] باشد [illegible] استدلال
بدان درست خواهد بود اما علی الاطلاق برای اثبات ضلالت مستحسنات [illegible] تحریم اموریکه
مندرج مندوبات مطلقه شارع اند استدلال بمجرد ترک آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
قوله کذا فی المواهب اللطیفة الخ اقول در عبارت مواهب لطیفه حسب نقل صاحب تنبیه
المسائل که این قول بر دلیل انکار تلفظ آمده و در آن نسبت انکار بملا علی قاری هم نموده حاشا
انکه در مرقاة نوشته و اختلفوا فی التلفظ بما یدل علی النیة بعد اتفاقهم علی ان الجهر بها
غیر مشروع فالاکثرون علی ان الجمع بینهما مستحب الخ و بعد از آن نوشته و قیل لا یجوز
التلفظ بالنیة فانه بدعة والمتابعة کما یکون فی الفعل یکون فی الترک الخ باز
در رد این قول نوشته قد یقال نسلم انها بدعة لکنها مستحسنة الی آخره پس

درخصوص بحث مواهب لطیفه هم همین قدر که بعض قائل این قول هم اند ادعا می توان نمود اما ادعاء اطلاق وایهام اجماع واتفاق کی جائز خواهد بود بالخصوص درصورتیکه بتصریح مستندین صاحب رساله اکثر علما قائل جانب خلاف درخصوص همان مسئله باشند پس چه جای آنست که در دیگر مسائل حسب ادعاء اطلاق آن قول را استدلال جازم قرار داده آید ونسبت ضلالت بایمه دین از فقهاء ومحدثین کرده آید لاسیما درحالتیکه صاحب مواهب لطیفه بسیاری از امور را باوجود عدم فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تالیفات خود استحسان نموده باشد طرفه آنست که از این دلیل نسبت ضلالت بسوی محققین دین متین وایمه شرع مبین که از مجوزین این عمل اند لازم میگرداند وبطلان اکثر اقوال صاحب رساله نیز که بر طبق این دلیل ثابت میگردد از نظر می اندازد اگر ترک آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمعنی مزعوم وی بایمه علی الاطلاق واجب الاتباع باشد پس بر این تقدیر بموجب همین دلیل حرمت مستحسنات تابعین وتبع تابعین بلکه صحابه کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین هم بثبوت خواهد رسید ومعاذ الله نسبت ضلالت سوی آنحضرت هم عائد خواهد گردید که آنحضرات باوجود اطلاق بدعت واقرار ترک آنحضرت وعدم ثبوت از ایشان استحسان وتجویز فرموده اند حالانکه همه آن امور باتباع آنحضرت واجب الترک بوده اند واگر صاحب رساله از این دلیل نیز نموده عذر انداز مستحسنات آنحضرات در تعیینات شرعیه پیش آورده همین عذر از جانب دیگر فقهاء ومحدثین مقبول نپندارد وازنسبت ضلالت بسوی آنحضرات باز آید والا خود خود بداند وما علینا الا البلاغ **قوله** قال صاحب مجمع البحرین فی شرحه الخ **اقول** هرچند که کتاب مذکور پیش ما موجود واعتماد بر نقل این طائفه نه توان نمود لیکن قطع نظر از آن اولا در عبارت منقوله در قول حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه لفظ تردید موجود که ان الله لا یثیب علی فعل حتی یفعل او رسول الله او یحث علیه پس امریکه عدم فعل آنحضرت وترک آنجناب در آن یا ثابت نبوده باشد سعادت وترغیب شرعی دران موجود باشد بموجب قول مرتضوی صرف بانتفاء ترک وعدم فعل آنرا حرام وضلالت نه توان گفت پس آوردن صاحب رساله این قول را در مورد این دلیل محض بیکار است اما آنچه تفریع برین نموده حیث قال فیجب الاتباع والالتزام بهم انکه اگر عملی فی نفسه حسن باشد اما فعلش از آن سرور ماثور نباشد ترک آن در حق است تعین

اتباع سنت و فعل آن موجب تنہ و اخذہ خدا الخ میگوئیم کہ دریں جا دلالت ست بر آنکہ صاحب رسالہ
باوجودیکہ بی فہم و ادراک سنت معہذا ہم چالاک و بی باک ست صراحۃً در قول مرتضوی تردید
موجود ست آنرا پس پشت می اندازد و یک شق را ازان گرفتہ بمطلب خود راست می سازد
وثانیاً روایت نہی را معارض سنت انچہ دیگر فقہاء و مفسرین روایت می فرمایند کہ حضرت
امیر المومنین باوجودیکہ مردمان را مشغول صلوۃ در مصلی عید دیدند اما نہی نفرمودند در تفسیر کبیر
آوردہ عن علی رضی اللہ عنہ انہ رای فی المصلی اقواما یصلون فقال ما رأیت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم یفعل ذلک فقیل الا تنہاھم فقال اخشی ان ادخل تحت قولہ تعالی
ارأیت الذی ینہی عبدا اذا صلی الخ وثالثاً قیاس عمل مولد و دیگر مستحسنات ایشان
بر احکام و ہیأت نماز یا اوقاتہا صحیح نمی تواند شد کما مر و رابعاً در خصوص مسئلہ نماز نفل
بعد نماز عید ہم بر مجوزین و فاعلین آن حکم ضلالت چنانکہ مزعوم مؤلف رسالۃ التحریر ست
چہ درین فعل در سلف اختلاف بودہ ست بعض اکابر دین از صحابہ و تابعین عادت نخواندن
نماز تطوع میداشتند و آنرا احسن و جائز می فرمودند و بعض دیگر برای اظہار آنکہ کسی آنرا سنت
راتبہ نماز عید نداند کہ زمانہ قرب اسلام و عدم تدوین احکام بود و آنرا ترک می نمودند و بعض
دیگر حسب اجتہاد خود قائل بکراہت ہم بودند کہ در شروح حدیث این ہمہ تفصیل موجود ست
و قاضی خان فرمودہ و عن بعض الصحابۃ انہم کانوا یتطوعون قبل صلوۃ العید الخ
و در مذاہب ائمہ مجتہدین ہم اختلاف ست در مذہب امام شافعی بقول مشہور ہیچ کراہت ندارد
امام نووی در شرح صحیح مسلم آوردہ ولا حجۃ فی الحدیث لمن کرھہا لانہ لا یلزم من
ترک الصلوۃ کراھتہا والاصل ان لا منع حتی یثبت الخ و در مذہب حنفی ہم اختلاف ست
قول مشہور ہمین ست کہ درجہ کراہت دارد اما بسیاری از فقہا جائز بلا کراہت ہم میدانند
و نفی را محمول بر نفی سنیت می پندارند در تاتارخانیہ آوردہ قال ابو بکر الرازی معنی
قول اصحابنا رحمہم اللہ تعالی لیس قبل العیدین صلوۃ ای صلوۃ مسنونۃ لان
الصلوۃ قبل العیدین مکروہۃ الا ان الکرخی نص علی الکراہۃ الخ شیخ عبد الحق
محدث در شرح سفر السعادت آوردہ و گفتہ اند مراد باین نفی آن ست کہ پیشتر از نماز عید سنت

مسنون نیست نه آنکه مکروه است فی حد ذاته الخ وجه قول مشهور اینکه اگرچه مجرد ترک دلیل
مخالفت نیست اما باوجود حرص بر احراز فضل نماز نفل در سائر ایام که درین روز عادت بر کف
از جمله نوافل قبل عید مقرر و مشتهر گردید البته تغییر آن عادت مخصوص صد درجه کراهت وا دیگر کراهت
تنزیهی باشد که برای کراهت تحریمی دلیل خاص بر نهی و منع باشد معهذا آنچه قائلین کراهت
نوشته اند حاصلش اینست بر صاحب رساله باید شنید در در مختار از بحر آورده اما العوام
فلا یمنعون من تکبیر ولا تنفل اصلا لقلة رغبتهم فی الخیرات بحر الخ **قوله** دلیل هفتم
فقها نوشته اند لو کان فی شیء وجوه کثیرة توجب الحل والجواز ووجه واحد یوجب
الحرمة ترجیح جانب الحرمة الخ الی قوله همچنین است حال عمل مولد که تذکر شمائل و احوال
ولادت و دیگر صفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم فی نفسه مستحب است و محبوب چون باختصاص
نا مشروع و قیود منهی عنه مخلوط شد بدعت و مکروه گشت الخ **اقول** اولا که ادعاء مخلوط شدن
با قیود منهی عنه آنوقت قابل قبول گردد که آنرا ثابت می نمود حالانکه جواز بلکه استحباب اجزای
وقیود آن از شرع شریف ثابت است اما اجتماع و احتفال برای ذکر حضرت سرور عالم
صلی الله علیه وسلم و ورود درود شریف و بیان احوال مبارک و خواندن قرآن مجید و نعت شریف
پس کفایت میکند درود احادیث بسیار در صحاح روایات متضمن فضائل مجالس اذکار
در صحیح مسلم آورده عن ابی هریرة لا یقعد قوم یذکرون الله الا حفتهم الملائکة
وغشیتهم الرحمة ونزلت علیهم السکینة الحدیث صاحب تحفة الاخیار ترجمه مشارق الانوار
که از ارکان متقدمین و پایه اسما علیه است بذیل حدیث شریف نوشته قرآن اور حدیث پڑھنا
خدا کا نام لینا لوگوں کو وعظ و نصیحت کرنا درود اور کلمہ پڑھنا یہ سب ذکر میں داخل ہے الخ
اما شرف واستحقاق شان ولادت باسعادت واستحباب اعاده شکر این نعمت پس آنهم مسلم
مستفاد از اجماع مستند باسناد و حدیث صحیح حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم است
باری اگر بدیگران اعتمادش نباید در کلام علامه ابن حاج که در اجله مسلمین است مطالعه
نماید اما مسرت و فرحت بذکر نعمت ولادت پس آنهم در دین مبین محمدی متبین است که صاحب
مائة المسائل هم قائل آن گردیده و هیچ حیله برای انکار آن ندیده اما اعتقاد [illegible] و نا

و حصول مزید برکت از فعل عبادت در مجمع صلحا و مجالس مسلمین و اوقات نیک و ازمنهٔ متبرکه پس
آنهم حسب تحقیق مفسرین و محدثین از مضامین آیات و حدیث ثابت ست و درینجا بیک سند معتمد کفایت
می کنم در تفسیر عزیزی بذیل تفسیر سورهٔ قدر نوشته بالجمله از مضمون این سوره معلوم میشود که عبادت
و طاعت را بسبب اوقات نیک و مکانات متبرکه و حضور و اجتماع صالحان در ایجاب ثواب و ایراث
برکات و انوار مزیتی عظیم حاصل میشود الی آخره فقیر میگوید که بیان مشاهدهٔ همین انوار و برکات
والد ماجد صاحب تفسیر عزیزی در فیوض الحرمین نموده جائیکه فرموده کنت قبل ذلك بمكة
المعظمة في مولد النبي صلى الله عليه وسلم في يوم ولادته والناس يصلون عليه صلى الله
عليه وسلم ويذكرون ارهاصاته التي ظهرت في ولادته ومشاهده قبل بعثته فرأيت
انوارا سطعت دفعة فتأملت تلك الانوار فوجدتها من قبل الملائكة الموكلين بامثال
هذه المشاهد وبامثال هذه المجالس ورأيت تخالط انوار الملائكة انوار الرحمة الخ
اما تقسیم طعام و شیرینی پس حالش اینکه قطع نظر از استحسان دیگر علمای دین از مکاتیب حضرت شیخ مجدد هم
که بحسب ظاهر مستند و معتمد صاحب رساله اند نقل تحقق طعام بروحانیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و خورانیدن بمسلمانان ثابت ست و عبارته هکذا امروز طعامهای ملون فرموده ایم که بروحانیت
آنسرور علیه الصلوة و السلام پزند و مجلس شادی سازند الی آخره و شاه ولی الله جد امجد و سند مستند
اسماعیل دهلوی از والد و مرشد خود شاه عبد الرحیم صاحب در انفاس العارفین آورده در ایام
وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم چیزی فتوح نشد که طعام نیاز آنحضرت صلی الله علیه و سلم پخته شود
قدری نخود بریان و قند سیاه نیاز کردم الی آخره بلکه شاه عبد العزیز صاحب دعوی اجماع بر جواز آن
نموده اند که در رساله ذبیحه که در زبدة النصائح مطبوع هم گردیده است در دفع طعن التزام عرس
بزرگان خود از خود در بیان جواز عرس فرموده اند این طعن مبنی ست بر جهل با حوال مطعون علیه
زیرا که غیر از فرائض شرعیه مقرره را هیچکس فرض نمی داند آری زیارت و تبرک بقبور صالحین و امداد
ایشان باهدای ثواب و تلاوت قرآن و دعای خیر و تقسیم طعام و شیرینی امر مستحسن و خوب ست باجماع
علما و تعیین روز عرس برای آن ست که آن روز مذکر انتقال ایشان می باشد و الا اگر عمل بدار
الثواب و الاجر هر روز که این عمل واقع شود موجب فلاح و نجات ست و خلف را لازم ست

کہ سلف خود را باین نوع بر واحسان نماید الخ بالجملہ قیود ہست کذائیہ ازینہا وامثال اینہا کہ ایمۂ دین جائز
میدارند ونہ بہ سبب ہماعیلیہ موجب ضلالت می انکارند ہمہ آن قیود استحباب آنہا از مضامین احادیث
وآثار ثابت ست اگر کسی از جملہ امری از محرمات ومکروہات بعمل آرد آنرا خارج از بحث وتحقیق واصل مسئلہ
باید شمرد ولیس الاطلاق بحکم مخلوط بودن تذکر شمائل آنحضرت با قیود منہی عنہ وخصائص نامشروع مفقودہ
ساختن وبرای ابطال عمل مولد بذکر قول فقہا لوکان فی شیء وجوہ کثیرۃ پرواختن سفاہت ست
کہ این عمل چنانکہ ایمۂ دین استحسان آن فرمودہ اند ہیچکی از وجوہ حرمت دران ثابت نیست وثانیا
فقہاء کرام اینہم فرمودہ اند کہ از تجوید القرآن ومجاورت کہ امر مشروع با امر ممنوع آن امر علی الاطلاق
غیر مشروع نمیگردد در غنیۃ المستملی در بیان افعال وقت خطبہ آوردہ ولذا ذھب بعضھم الی ان
البعد فی زماننا من الامام افضل کیلا یسمع مدح الظلمۃ لکن الصحیح ان القرب افضل
الامام من الحدیث والحاصل ان الدنو فضیلۃ فلا تترک لاجل ما یجاورھا من معصیۃ
غیرہ کاتباع الجنازۃ التی معھا نائحۃ الی آخرہ علامہ شامی در رد المحتار در بحث زیارت قبور
آوردہ قال ابن حجر فی فتاواہ ولا تترک لما یحصل عندھا من منکرات ومفاسد لان
القربات لا تترک لمثل ذلک بل علی الانسان فعلھا وانکار البدع بل ازالتھا ان امکن
قلت ویؤیدہ ما مر عن عدم ترک اتباع الجنازۃ وان کان معھا نساء نائحات الخ پس اگر
جہلا امور نامشروعہ در بعض مجالس در بعض اوقات قرین این عمل نمایند بموجب این اقوال اقتران
آن امور خارجیہ اصل عمل مولد را حرام نخواہد ساخت **قولہ** ولیل ہشتم آنکہ در حدیث شریف ست
من تشبہ بقوم فھو منھم الی قولہ در ہنود جنم اشٹمی ست کہ دران تولد کنہیا حسب اعتقاد شان
میشود وپیش اہل بصیرت بصریح ہیچ تفاوت عید مولد باین اعیاد نیست الخ **اقول** حسب تصریح
محققین مستندین صاحب رسالہ ہم مراد از تشبہ ممنوع اینست کہ موافقت کفار در فعل مخصوص ایشان
کہ از شعار شان باشد نمودہ آید ملا علی قاری در شرح فقہ اکبر حضرت امام اعظم رضی اللہ تعالی
عنہ آوردہ اما جواب بعض العلماء فی مقام الانکار لبس ھذہ الکسوۃ بان لبس قلنسوۃ
الاذبکیۃ ایضا بدعۃ فلیس فی محلہ فانا ممنوعون من التشبہ بالکفرۃ واھل البدعۃ
المنکرۃ فی شعارھم لا منھیون عن کل بدعۃ ولو کانت مباحۃ سواء کانت من

افعال اهل السنة او من افعال اهل البدعة فالمدار على الشعار الى آخرہ وہمچنان امر یکہ
بہ نیت ادای رسم جاہلیت و بقصد تکلف مشابہت ادا نمودہ شود گو مذموم نباشد داخل تشبیہ
ممنوع ست پس برای تفضیل ائمہ اسلام و ابطال شرف ایام ولادت باسعادت حضرت
سید الانام علیہ الصلوٰۃ والسلام متبرک و شریف دانستن آن ایام و اظہار فرحت و سرور
بذکر احوال و فضائل حضرت سید رسل و ایصال ثواب تلاوت قرآن مجید و دعوات اخوان
و ادای دیگر صدقات و قربات را بقصد شکر نعمت کہ عمل مولد عبارت ازان ست داخل وعید
من تشبہ بقوم فہو منہم ولیس منا پرداختن و باین کلمہ شیطانیہ کہ ما بین این عمل و جنم
اشٹمی ہنود کہ دران تولد کنہیا حسب اعتقاد ایشان میشود ہیچ تفاوت نیست تفوہ ساختن
قولی ست باطل و قبیح و امری ست لغو و فضیح اگر کسی اعیاد کفار را مانند جنم کنہیا و مہرجان
و غیرہ عید میکرد انید البتہ در رد آن ذکر وعید فہو منہم ولیس منا می رسید حالانکہ
مشرف دانستن ایام ولادت باسعادت و اظہار سرور و فرحت بذکر احوال خاتم رسالت
صلی اللہ علیہ وسلم نہ از اعمال شعار نصاریٰ وہنود ست و نہ ادای رسم کفار و جہالت
ازان مقصود ست و ازانجاکہ اضراب صاحب رسالہ بی آنکہ بفہم سخن رسند برای تکفیر اہل اسلام
اکثر ذکر این حدیث میکنند درینجا مثالی از اربعین اسحاقیہ می نویسم در مسئلہ چہوچک
کہ رسم اہل ہندست نوشتہ فرستادن جنس و غلہ و غیرہ از طرف نانہال مولود اگر بہ نیت
صلہ رحم باشد جائز ست الی قولہ و اگر نیت ادای رسم جہالت باشد جائز نیست کہ
دران تشبیہ برسم ہنود لازم خواہد آمد و آن درست نیست قال علیہ الصلوٰۃ والسلام
من تشبہ بقوم فہو منہم الی آخرہ باید دید کہ امر واحد یعنی طریقہ مروجہ چہوچک بہ نیت
کہ از قسم خیر ست داخل تشبیہ نہ ساختہ و بہ نیت ادای رسم جہالت حکم بلزوم تشبیہ نمودہ
باد خال در وعید من تشبہ بقوم فہو منہم پرداختہ و تفصیل عدم لزوم تشبیہ کفار در ین
عمل و ممکن نبودن اندراج این عمل در ان وعید در جواب تحریر برادر بزرگ خواہد آمد **قولہ**
دلیل نہم آنکہ در حدیث شریف ست الامور ثلثۃ امر تبین لک رشدہ فاتبعہ
و امر تبین لک غیہ فاجتنبہ الی قولہ و عن نعمان بن بشیر قال سمعت

رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الحلال بین والحرام بین وبینهما مشتبهات الخ
اقول جمهور محققین ائمه دین که مستند صاحب رساله اند در شروح حدیث تصریح فرموده اند
که اصل در اشیا حلت واباحت است پس چیزیکه از شارع دلیل تحریم بران قایم نباشد داخل
حلال بین است پس استدلال باین احادیث بی فهم معانی وبی دیدن شروح حدیث درست نیست
ملا علی قاری علیه الرحمة در مرقاة شرح مشکوٰة شریف فرموده الحلال بین ای واضح لایخفی
حله بان ورد نص علی حله او مهد اصل یمکن استخراج الجزئیات منه کقوله تعالی
خلق لکم ما فی الارض جمیعا فان اللام للنفع فعلم ان الاصل فی الاشیاء الحل الا
ان یکون فیه مضرة والحرام بین ای ظاهر لایخفی حرمته بان ورد فیه نص علی
حرمته وبینهما مشتبهات ای امور ملتبسة لکونها ذات جهة الی کل من الحلال
والحرام الخ ونیز ملا علی قاری در مرقاة بذیل حدیث شریف وسکت عن اشیاء عن غیر
نسیان فلا تبحثوا عنها فرموده دل علی ان الاصل فی الاشیاء الاباحة کقوله تعالی
هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا الخ ونیز در مرقاة در کتاب الاطعمه بذیل حدیث
ما سکت عنه فهو مما عفا عنه نوشته فیه ان الاصل فی الاشیاء الاباحة الخ
دریجا باید دانست که ظاهر شده بود الیه را کلیدی دیگر است وآن اینکه اشیائی را که در کتاب وسنت
تحریم ومنع آن مفقود است بلکه قول مجتهدی هم در تحریم بلکه کراهت آن غیر موجود با وجود
اندراج در مستندات شریعت وبودن هیچگونه مزاحمت گاهی داخل حرام بین وگاهی
داخل مشتبهات میسازند واصل در اشیا حرمت می انگارند ومسئله متعلقه قبل بعثت را درست
می شمارند وبرای اثبات مدعای خود بعض عبارات مبهمه مجمله از نافهمی نقل می کنند اگر
درین مقام بغایت اختصار باین بحث هم اشعاره ومضائقه ندارد پس بر اهل تحقیق مخفی نیست
که بعد بعثت آنحضرت صلعم بدلائل کتاب وسنت اصل حلت واباحت است اما بحسب فطرت
ایشان پس رای بمذهب جمهور حنفیه وشافعیه مختار اباحت است واگر کسی از دین تحقیق اشیا
را دوا داده محققین بر قولش پرداخته اند علامه شامی در رد المحتار حاشیه در مختار در اعتراض
بر قول در مختار وجواب از طرف صاحب هدایه فرموده الاول ان ما مر عن الهدایة

ليس مبنيا على ان الاصل الاباحة لان الخلاف المذكور فيه انما هو قبل ورود الشرع
وصاحب الهداية انما اثبت الاباحة بعد ورود الشرع بمقتضى الدليل يعني
ان مقتضى الدليل اباحتها لكن تثبت العصمة بعارض وقد صرح بذلك فى اصول
البزدوى حيث قال بعد ورود الشرع الاموال على الاباحة بالاجماع ما لم يظهر
دليل الحرمة لان الله تعالى اباحها بقوله خلق لكم ما فى الارض جميعا الخ الوجه
الرابع ان نسبة الاباحة الى المعتزلة مخالف لما فى كتب الاصول ففي تحرير ابن الهمام
المختار الاباحة عند جمهور الحنفية والشافعية اه وفى شرح اصول البزدوى
للعلامة الاكمل قال اكثر اصحابنا واكثر اصحاب الشافعي ان الاشياء التي يجوز ان
يرد الشرع باباحتها وحرمتها قبل وروده على الاباحة وهي الاصل فيها حتى ابيح
لمن لم يبلغه الشرع ان ياكل ما شاء والية اشار محمد وهو قول الجبائي واصحاب
الظاهر وقال بعض اصحابنا وبعض اصحاب الشافعي ومعتزلة بغداد انها على الحظر
وقالت الاشعرية وعامة اهل الحديث انها على الوقف حتى ان من لم يبلغه الشرع
يتوقف ولا يتناول شيئا فان تناول لم يوصف فعله بحل ولا حرمة وقال ابو القاسم
البغدادى تفسيره لا يستحق ثوابا ولا عقابا والية مال الشيخ ابو منصور الخ قوله ليل
وهم آنكه فى مجالس الابرار انه روى عن المعرور بن سويد ان عمر صلى فى طريق مكة
ثم رأى الناس يذهبون مذهبا الخ اقول اولا آنكه ترك مواضع متبركه بودن خصوصا
خصوصا مساجد ومشاهد وآثار وآثار آنحضرت صلى الله تعالى عليه وسلم باجماع صحابه وتابعين
وديگر ائمه دين از سلف تا خلف ثابت صحيح نيست بلكه دو قول را كه موهم خلاف آن باشند
پيش آوردن وآنرا دليل قاطع براى تضليل ائمه دين از جمهور محل مولد دانستن دليل است قاطع
بر سفاهت صاحب رساله امام بخارى در صحيح خود آورده حدثنا محمد بن ابى بكر المقدمي قال
نا فضيل بن سليمان قال نا موسى بن عقبة قال رأيت سالم بن عبد الله يتحرى اماكن
من الطريق فيصلى فيها ويحدث ان اباه كان يصلى فيها وانه رأى النبي صلى الله عليه وسلم
يصلى فى تلك الامكنة الحديث علامه عينى در شرح صحيح بخارى آورده الوجه الثاني فى

بیان وجه تتبع عبدالله ابن عمر رض المواضع التی صلی فیها رسول الله صلی الله علیه وسلم
وهو انه کان یستحب التتبع لآثار النبی صلی الله علیه وسلم والتبرک بها ولم یزل الناس
یتبرکون بمواضع الصالحین الخ در صحیح مسلم مروی ست که گفت حضرت ابن مالک رض اصابنی
فی بصری شئ فبعثت الی النبی صلی الله علیه وسلم انی احب ان تأتینی وتصلی لی فی منزلی
فاتخذه مصلی وفی روایة فخط لی خطا امام نووی در شرح آورده ای اعلم لی علی موضع لاتخذه
مسجدا ای موضعا اجعل صلوتی فیه متبرکا بآثارک وفی هذا الحدیث انواع من العلم
ففیه التبرک بآثار الصالحین الخ شعرانی مستند صاحب رساله وامثالش در کشف الغمه آورده
وکانت الصحابة رضی الله عنهم یتتبعون آثار رسول الله صلی الله علیه وسلم فکل
مکان صلی فیه یصلون فیه حتی کان ابن عمر رض لم یزل یتعاهد شجرة ما لیسقی فقیل له فی ذلک
فقال رأیته صلی الله علیه وسلم نزل تحتها مرة فانا اتعاهدها حتی لا تیبس الخ در جذب
القلوب آورده و از انجمله آنست که زیارت مساجد نبویه و تتبع آثار محمدیه که در اثنای طریق واقع
و در بیان مساجد ماثوره مذکور شد لازم وقت دانا الخ شاه ولی الله دهلوی در همعات در بحث
طهارت نوشته اند حقیقت طهارت منحصر نیست در غسل و وضو بلکه بسیار چیزها در حکم وضو و غسل
هستند چنانکه صحبت و ادای فرشتگان و بزرگان الخ یاد کردن حق در مواضع متبرکه و مساجد معظمه
و مشاهد سلف صالح معتکف شدن الخ در تفسیر عزیزی فرموده و برکت در کلام و انفاس
و افعال و در مکانات ایشان و هم صحبتان و اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان ایشان بے
در پی ظاهر میگردد الخ و همدران ست سیوم آنکه بعض مواضع متبرکه مورد نعمت و رحمت الٰهی
گشته اند یا بعض خاندانهای قدیم اهل صلاح و تقوی ناصیتی پیدا کرده اند که در آنها احداث
توبه نمودن و طاعات بجا آوردن موجب سرعت قبول و ثمرات نیک می باشد الخ بالجمله استحسان
تبرک بمواضع متبرکه و ادای عبادات بنیت حصول برکت از سلف و خلف ثابت ست و ثانیا
قطع نظر از دیگر آثار صحیحه همین اثر منقول از مجالس دلالت میدارد بر استحسان تبرک بمشاهد و مساجد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از صحابه و تابعین که در ان لفظ رأی الناس یذهبون موجود و نبود
آنجا در ان وقت مگر صحابه و تابعین پس هیچگونه عمل آنحضرات کرام را موجب ضلالت اعتقاد کرده شود

وبنا بر قیاس بران حکم معلوم همان قرار داده آید که بسیر و مطالعه کتب حدیث و فقه معرفت معانی
این لفظ نیک میداند درینجا یکدو مثال مذکور میکنیم علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف در باب صدقة
الفطر آورده قال ابو داؤد عن ابی سعید الخدری رض قال کنا نخرج اذا کان فینا رسول الله
صلی الله علیه وسلم زکوة الفطر عن کل صغیر و کبیر حر او مملوك صاعا من طعام او صاعا
من اقط او صاعا من شعیر او صاعا من تمر او صاعا من زبیب فلم نزل نخرجه حتی قدم
معاویة حاجا او معتمرا فکلم الناس علی المنبر فکان فیما کلم الناس ان قال انی اری مدین
من بر الشام صاعا من تمر فاخذ الناس بذلك قال ابو سعید فاما انا فلا ازال اخرجه
ابدا ما عشت قال النووی هذا الحدیث معتمد ابی حنیفة ثم قال انه فعل صحابی [illegible]
رضی الله تعالی عنه وقد خالفه ابو سعید وغیره من الصحابة ممن هو اطول صحبة
واعلم بحال النبی صلی الله علیه وسلم [illegible] ان قوله فعل صحابی [illegible] وافقه
غیره من الصحابة الجم الغفیر بدلیل قوله فی الحدیث فاخذ الناس وفعل الناس [illegible]
فکان اجماعا فلا یضر خلاف ابی سعید [illegible] انتهی [illegible]
قنوت در تحریر آورده واخرج [illegible] عن علی رضی الله تعالی عنه انه لما قنت فی الصبح انکر
الناس علیه فقال استنصرنا علی عدونا [illegible] انه کان منکرا عندنا ای لیس
الناس [illegible] ذلك الا الصحابة والتابعین [illegible] از صحابه و تابعین [illegible]
مروی باشد [illegible] روایت در مسائل فقهیه آنرا اصل السنة قرار داده [illegible]
ضلالت [illegible] محض ضلالت است و تا [illegible] این امر [illegible]
معروف که مثبت اهتمام حضرت امیر المؤمنین فاروق رضی الله تعالی عنه بزیارت آنحضرت و مساجد
و مشاهد آنحضرت هستند در جذب القلوب آورده که روزی امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه
بزیارت مسجد قبا آمد فرمود سوگند بخدا پیغمبر خدا را دیدم که با اصحاب خود سنگ برای بنای این مسجد
می کشید و اسم اگر این مسجد در طرفی از اطراف عالم می بود هر آینه جگرهای شتران را در طلب آن می زدیم
پس شاخهای خرما طلبید و جاروبی بربست و تنظیف خس و خاشاك نمود الخ و نیز در جذب القلوب
آورده که چون امیر المؤمنین عمر بعد فتح شام گرد اهل بیت مقدس مصالحه نمود کعب احبار آمد

و بشرف اسلام مشرف شد عمر بن الخطاب رضی الله عنه با سلام او غایت فرح و سرور دست داد در وقت
رجوع بادی گفت یا کعب خواهی که با ما بمدینه آئی و زیارت سید انبیا کنی صلی الله علیه وسلم گفت
نعم یا امیر المومنین انا افعل ذلک بعد از قدوم بمدینه مطهره اول کاری که عمر رضی کرد سلام پیغمبر بود
صلی الله تعالی علیه وسلم الخ ورآبعا بر تقدیر سلامت از معارضه هم ازین اثر بطلان فضیلت
و استحباب و تطوعیت تبرک بآثار و مشاهد نبویه علی صاحبها الصلوة والسلام و ضلالت معتقدان
که مزعوم اسماعیلیه است ثابت نیست که بعض ائمه کرام در ابتدا شیوع اسلام بر اهتمام و التزام
بسیاری از ابواب خیر و مستحبات و تطوعات برای اعلام و تمییز احکام انکار فرموده اند باوجودیکه
جمهور محققین ائمه دین قائل و معتقد استحسان و فضیلت بلکه مداومت همان امور خیر بوده اند پس
غرض تعلیم امت است که کسی آنرا از عبادات مفروضه و واجبه نه انگارد چنانکه لفظ فلا یعتمدها
درین اثر هم دلالت بران دارد علامه عینی در شرح صحیح بخاری بعد ذکر استمرار ناس از عهد
صحابه و تابعین بر تبرک بمواضع صالحین فرموده قالوا اما ما روی عن عمر رض انه کره ذلک
فلانه خشی ان یلتزم الناس الصلوة فی تلک المواضع فیشکل ذلک علی من یاتی
بعدهم و یری ذلک واجبا و کذا ینبغی للعالم اذا رای الناس یلتزمون النوافل التزاما
شدیدا ان یترخص فیها فی بعض المدات و یترکها لیعلم بذلک انها غیر واجبة الخ
در غنیة الطالبین آورده قد ورد عن بعض الصحابة انکار صلوة الضحی فمن ذلک
ما روی ابن المبارک من اصحابنا باسناده عن ابن عمر رض انه قال ما صلیت منذ
اسلمت الا ان اطوف بالبیت وانها البدعة و نعمت البدعة و انها لمن احسن
ما احدثه الناس و کان ابن مسعود رض یقول فی صلوة الضحی یا عباد الله لا تحملوا الناس
علی ما لم یحملهم الله فان کنتم لابد فاعلیها فصلوها فی بیوتکم و کل هذا لا یدل
علی رد ما قدمنا ذکره من الفضائل الواردة فی فعلها انما ارادوا ذلک لئلا
یشتبه بصلوة الفرض فیعتقد الناس وجوبها و لیس کل الناس سواء فی نشاط
العبادة فطلبوا التسهیل علیهم الی الآخرة **قوله** و کذلک لما بلغه ان الناس
یتناولون الشجرة التی بویع تحتها الخ **اقول** از کتب معتمده بروایات معتمده ظاهر

کہ شجرہ کہ بیعت تحت آن شدہ بود مشتبہ گردیدہ دو کس را ہم از حاضرین بیعت اتفاق اجتماع بران
نیفتادہ در صحیح بخاری شریف آوردہ عن نافع قال قال ابن عمر رض رجعنا من العام المقبل
فما اجتمع منا اثنان علی الشجرۃ التی بایعنا تحتہا کانت رحمۃ من اللہ الی آخرہ در حاشیہ
نسخہ مطبوعہ دہلی از کرمانی آوردہ فما اجتمع منا ای ما وافق منا رجلان علی الشجرۃ
انہا ھی التی وقعت المبایعۃ تحتہا بل خفی علینا مکانہا ہم دران حاشیہ ہست
کانت رحمۃ من اللہ ای کان اخفاءہا علیہم رحمۃ من اللہ لئلا یعظمہا الناس
تعظیما ممنوعا شرعا کذا قالہ النووی وغیرہ و نیز در صحیح بخاری از سعید بن المسیب آوردہ
حدثنی انہ کان فیمن بایع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تحت الشجرۃ قال فلما
خرجنا من العام المقبل نسیناہا فلم نقدر علیہا الخ و در روایت دیگر آمدہ رجعنا
الیہا العام المقبل فعمیت علینا الحدیث پس تحمل بعض علماء کرام کہ قائل قطع ہمان
شجرہ معینہ اند چرا بر شہادت صحابہ کرام کہ در صحیح بخاری شریف موجود ست راجح گردد
و روایات صحیح بخاری قابل اعتماد نباشد آما انچہ در بعض روایات ذکر امر قطع شجرہ نسبت
حضرت امیر المومنین مروی ست پس محققین تحقیق فرمودہ اند کہ شجرہ دیگر بود کہ بعض کسان
باوجود غائب گردانیدہ شدن شجرہ بیعت آنرا از غلطی ہمان شجرہ بیعت فہمیدہ بودند
پس برای رفع شیوع کذب و افترا امر بقطع گردیدہ در رسالہ مکاتیب شاہ عبد العزیز صاحب
دہلوی کہ جمع نمودہ مولوی حاجی رفیع الدین خان صاحب مرادابادی علیہما الرحمۃ
مرقوم اقول الذی یظہر من مجموع الروایات فی امر الشجرۃ ان الشجرۃ عمیت علی الناس بعد وقوع
البیعۃ لحکمۃ مخفیۃ والعل انہ تعالی لما علق الرضا بالبیعۃ تحت الشجرۃ کان
مظنۃ ان یسبق الی ذہن العوام ان لتلک الشجرۃ دخلا فی تعلیق الرضا فرفع اللہ تعالی
تلک الشجرۃ عن ابصارہم والقوم کانوا حدیثی عہد بالجاہلیۃ وعبادۃ الانصاب
حتی قالوا یوما للرسول صلی اللہ علیہ وسلم اجعل لنا ذات انواط کما کانت لہم فاحتمل
ذکرہا ثم لما عین بعض الناس موضعہا بالقیاس والحدس وکانت تلک الشجرۃ
فی الحقیقۃ غیرہا امر امیر المومنین بقطعہا لا لان التبرک بآثار الصالحین

ما مذموم غیر محمود بل لان الجعل والغش فی التبرکات امر مذموم الی قوله فالامر
بالقطع انما کان لاجل ان عمر رض کان یعلم ان الشجرة غمیت عن الابصار وان هذه
الشجرة لیست تلک الشجرة التی من شانها ان یتبرک بها وقول جابر رض لو کنت
ابصر الیوم لاریتکم مکان الشجرة لایدل الا علی انه کان یضبط مکان الشجرة وهو
لایدل علی بقاء الشجرة بل یدل علی دفع معرفة الشجرة الخ وثانیا اگر بر خلاف شهادت
صحابهٔ کرام قول بعض علماء تسلیم کرده شود ومحمول بر سهو نکرده آید وگفته شود که آن شجرهٔ مخصوصه
غائب ومخفی نگردیده شده بود وهمان شجره را قطع کردند تا هم تبرک وتوسل بآثار ومساجد متبرکهٔ
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ماثور از صحابهٔ کرام وسلف عظام است چگونه صرف باین دلیل
حکم ممانعت آن بالزام ضلالت بر فاعل آن که مرعوم وبابت نموده آید که اگر بنا بر ضرورت
دفع وهم مداخلت آن در قبولیت ورضوان بیعت بجهت قرب دخول اعراب عوام در اسلام
ونیز بجهت عدم تمییز احکام انکار بر التزام صلوة تحت آن نموده آید یا آنرا قطع نموده شود
بالاتر از ان نیست که حضرت ابن مسعود وغیره انکار بر صلوة ضحی میفرمودند معهذا انکار ایشان
وهمچنان اطلاق بدعت بر ان که بنا بر مصلحت تمییز احکام بود مستلزم حرمت صلوة ضحی
وضلالت ملتزم ومداوم آن نگردیده قوله قیل لابن مسعود ان قوما اجتمعوا فی المسجد
یهللون ویصلون علی النبی صلی الله علیه وسلم ویرفعون اصواتهم فی المسجد فقال [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم فما ظنک بالذین عقدوا مجالس مع الله النبی الخ
اقول اولا آنکه حضرت ابن مسعود رض بر رفع اصوات در مسجد به تهلیل وصلوة انکار فرموده
[illegible] نموده [illegible] رفع اصوات در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان نموده مقصود از ان
رفع تشویش [illegible] مصلیان بوده [illegible] علیه [illegible] بود وچون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از رفع
اصوات در مسجد منع فرموده اند ودر عهد صحابهٔ کرام در مسجد شریف بکمال آهستگی واسرار متکلم بودند
پس اگر [illegible] حسب اجتهاد خود رفع اصوات تهلیل وتصلیه را هم منع نموده مخالف سنت قرار داده
[illegible] آن [illegible] که عمل [illegible] آن فرموده اند [illegible] بودن اجزاء آن از سنت
ثابت نموده اند گو جمع آن چند عبادات ثابته در جلسه واحده بخصوصها ماثور نباشد اما [illegible]

مخالفت هیچ سنت ندارد خواه مخواه برای تضلیل اکابر دین تهمت مخالفت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
بنا ده آید منشاء این قیاس مع الفارق جهالت از معنی لفظ مخالفت سنت وثانیا رفع صوت بذکر
در مساجد مسئله ایست فقهیه فرعیه که بعض فقها باستدلال احادیث ممانعت رفع اصوات مکروه
می پندارند ودیگران جواب ازان استدلال داده بجهت دیگر دلائل جائز می پندارند وانکار
حضرت ابن مسعود رضی را مانند انکار بعض صحابه کرام بر صلوٰة ضحی واطلاق بدعت بران بغرض
مصلحت تعلیم وتمییز احکام حمل می آرند پس قطع نظر ازانکه قیاس عمل مولد بران درست نبود در خصوص
این مسئله هم که استدلال بآن نمود مطلب اسماعیلیه که تضلیل وتکفیر ائمه است محمدیه والزام تهمت
مخالفت شریعت برآنحضرات ثابت نمیشود در اشباه ونظائر در احکام مسجد جائیکه نوشته ورفع الصوت
بالذکر الا للمتفقهة الخ علامه حموی متعلق این قول فرموده قد اضطرب کلام البزازی فی هذه
المسئلة فقال فی فتاوی القاضی الجهر بالذکر حرام وقد صح عن ابن مسعود انه سمع قوما
اجتمعوا فی مسجد الی قوله ثم قال فان قلت المذکور فی الفتاوی ان الجهر بالذکر وان فی المسجد
لا یمنع احترازا عن الدخول تحت قوله تعالی ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر
فیها اسمه وصنیع ابن مسعود یخالف قولکم قلت الاخراج من المسجد او نسب الیه
بطریق الحقیقة یجوز ان یکون لاعتقادهم العبادة ولتعلیم الناس بانه بدعة والفعل
الجائز یکون غیر جائز لغرض یلحقه وکذا غیر الجائز یجوز ان یجوز لغرض کما لو ... صلی الله
علیه وسلم الافضل لتعلیم الجواز وما روی فی الصحیح انه علیه الصلوة والسلام قال
لرافعی اصواتهم بالتکبیر اربعوا علی انفسکم انکم لا تدعون اصم ولا غائبا انکم تدعون
سمیعا قریبا انه معکم الحدیث یحتمل انه لم یکن فی الرفع مصلحة فقد روی انه کان
فی غزوة وعدم رفع الصوت بجوار بلاد العدو خدعة ولما رفع الصوت بالذکر
فجائز کما فی الاذان والخطبة والحج والاختلاف فی عدد تکبیر التشریق لا یدل علی
ان الجهر بدعة لان الخلاف فیه بناء علی کونه سنة زائدة علی اصل الفعل کما اختلفوا
فی ان سنة الاربع من الظهر بتسلیمة ام بتسلیمتین فذلک لا یدل علی انها لو لم تکن
بتسلیمتین یکون بدعة او حراما وفی تفسیر الثعالبی لا یجب الامتناع من الجهر بالدعاء

فيدل على كراهته وقد ذكر الشيخ عبد الوهاب الشعراني ما نصه اجمع العلماء
سلفا وخلفا على استحباب ذكر الله جماعة في المساجد وغيرها من غير نكير الا ان
يشوش جهرهم بالذكر على نائم او مصل او قار كما هو مقرر في كتب الفقه الخ **قوله** اذ لو كان
وصف العبادة في الفعل المبتدع يقتضي كونه بدعة حسنة لما وجد في العبادات
ما هو بدعة مكروهة الخ **اقول** ايراد اين نقل درين بحث خلاف عقل است ايد درين كه
تقسيم بدعت بسوى حسنه وسيئه نموده اند واستحسان عمل مولد فرموده اند نگفته اند كه مجرد وصف
عبادت براي حسن كفايت ميكند بلكه تصريح نموده اند كه هر امريكه دران تغيير ومزاحمت كدامي واجب
وسنت باشد آن بدعت سيئه حرام ومكروه مي باشد آري امريكه هيچگونه مزاحم ومغير واجب
وسنت نباشد ودر عبادات عامه يا مندوبات مطلقه شارع مندرج باشد گو بهيئت كذائيه خاصه
از آنحضرت صلى الله عليه وسلم ماثور نباشد لهذا ايشان استحسان آن فرموده باشند هيچ امر را باعتبار
اصل عام سنت وباعتبار خصوص بدعت حسنه فرموده اند وبر حصول ثواب در بدعت حسنه
اتفاق نقل نموده اند **قوله** قليل باشد جميع علما نوشته اند كه اتباع امر غير صحيح روا نيست الخ **اقول**
اولا اكثر علماء محققين نوشته اند كه اصل در هر مسئله صحت است پس كسيكه در خصوص عملي كه فساد وشر
منصوص نيست قائل صحت گرديده او بهمين مستمسك باصل است كه در اثبات آن حاجت دليل ديگر ندارد
البته كسيكه دعوى خلاف آن دارد محتاج دليل اقوى است براي ابطال خصوص آن عمل ملا
علي قاري عليه الرحمه در رساله صحت اقتدا بالمخالف فرموده ومن المعلوم ان الاصل في كل
مسئلة هو الصحة من غير الكراهة اما القول بالفساد او الكراهة فيحتاج الى حجة
من الكتاب او السنة او اجماع الامة الخ دوم شكي نيست كه علم حرمت وبطلان مجلس ذكر مولد شريف
وضلالت مجوزين خصوص اين عمل تا حال حاصل نيست زيرا كه عدم ثبوت حرمت خصوص اين عمل
وضلالت مجوزين آن از نصوص كتاب وسنت مثل ديگر ممنوعات مخصوصه محتاج بيان نيست اما عدم
ثبوت تحريم ومانعت از قبيل پس ازان جهت كه اجماعا ولا شرطا قياس است وهمچنان است عدم ثبوت
از اجماع چه در تحريم ومانعت آن قول مجتهد واحد نيز منقول نشده تا باتفاق اهل اجتهاد چه رسد پس
محقق شد كه اين عمل حرام وممنوع نيست وادعاء تحريم آن صرف از هواء نفس است وبس وصاحب مدارك

بذیل آیه کریمه قل لا اجد فیما اوحی الی الآیه می نویسد. وفیه تنبیه علی ان التحریم انما یثبت
بوحی الله وشرعه لا بهوی النفس الخ اگر گویی که در صورت نزاع منازعان احتیاط در قول کراهت سنت
گوییم اینهم مخالف تحقیق محققین ست علامه شامی در رد المحتار از علامه نابلسی آورده ولیس الاحتیاط
فی الافتراء علی الله تعالی باثبات الحرمة او الکراهة الذین لا بد لهما من دلیل بل فی
الاباحة التی هی الاصل الخ واگر صاحب رساله برای اثبات تحریم این عمل وتضلیل مجوزین آن بعض
احادیث که بطور عموم واطلاق در ذم بدعت وارد اند تشبث نماید پس آگاه باد بتصریح اکابر او مراد از عموم
هر امری ست که مزاحم سنت باشد وجواب تفصیل شبهه اطلاق بدعت سابقا گذشته ولاحقا هم می آید
خلاصه اش آنکه بدعت بدان معنی که عموما مذموم ست بر عمل مولد صادق نیست وبدان معنی که
اطلاق این لفظ می توان شود آن معنی مراد شارع از عموم وکلیت در ذم بدعت نیست وثانیا برین تقدیر
ادعا اینکه عدم ثبوتش از کتاب وسنت محتاج بیان نیست محض هذیان ست چه این عمل که فرد وی از افراد
تکریم نبی کریم ست ومزاحمت با امور محدوده شارع ندارد واستحباب توقیر وتکریم که از امور غیر مقصوده
التحریم مطلقا او بالتعمیم ست برای ثبوت افراد خاصه کفایت میکند چنانچه سند این معنی که چیزیکه در آن
مقصود شارع مطلق ثنا وتعظیم باشد زیاده بر قدر ماثور دران جایز ست سابقا از هدایه وغیره
مرقوم گردیده وقطع نظر ازانهم استحباب امداد ادای شکر نعمت بعبادات که از مضمون حدیث صحیح
بشهادت ائمه دین ثابت ست پس این قاعده ست ثابته از سنت که برای ثبوت افراد مندرجه
تحت آن همین قدر کفایت میکند پس در ثبوت وتحسین جمع چیزی از عبادات ثابته مثل ذکر شریف
ودعوت اخوان وشکر نعمت هیچ شکی باقی نیست **قوله** ودلیل دارند هم فقها نوشته اند کل مباح ادی
الی اعتقاد الواجب والسنة فهو مکروه الخ **اقول** اولا آمده درین قول ذکر امر مباح ست پس
امور یکه قربت اند مثل ذکر شمائل وارهاصات ومعجزات آنجناب ودعوت احباب واعطاء صدقات
وشکر نعمت وفرحت بذکر آنحضرت کی مندرج درین قول تواند شد که همه این امور ثابت از سنت اند
وثانیا همان فقها اینهم نوشته اند که استعمال مکروه بچند معنی می آید مکروه تحریمی ومکروه تنزیهی خلاف
اولی ونیز تصریح می نمایند که برای ثبوت دلیل خاص ممانعت حکم مکروه تحریمی صرف بوجه عدم ثبوت
از سنت بلکه از ترک هر سنت هم لازم نمی گردد ودر در مختار نوشته وکره التربع تنزیها الخ

اجلسة المسنونة شامی در حاشیه آورده علة لكونه مكروها تنزيها اذ ليس فيه نهي ليكون
مکروها تحریما انتهی در فتح القدیر در بحث تنفل قبل مغرب بعد ترجیح عدم سنیت نوشته ثم الثابت
بعد هذا نفي المندوبية اما ثبوت الكراهة فلا الا ان يدل دليل آخر الخ در احیاء العلوم آورده
اما لبس السواد فليس بمكروه لكنه ليس بمحبوب اذ احب الثياب الى الله البيض الخ در مواهب
گفته فان المكروه ما ثبت فيه نهي وهذا لم يثبت فيه ولعلهم ارادوا بالكراهة خلاف الاولى

پس در امر مباح ہم صرف بدلیل مکروہ نوشتن باوجود عدم ثبوت نہی خاص حکم کراہت تحریمی لازم
نخواہد بود چہ جائے آنکہ مزعوم اسماعیلیہ یعنی تضلیل وتفسیق فاعل ومجوز آن رو نماید وقول بعض فقہا
بکراہت صوم ایام بیض دلیل تام وحجت عام نیست برای اثبات تضلیل مجوزین عمل مولد وفاتحہ علیہن
آن از علماء کرام وائمہ اسلام چہ محققین فضیلت مداومت امور خیر ومندوبات را عموما
نوشتہ اند صرف براعتقاد وجوب او لزوم انکار نمودہ اند امام عینی در شرح صحیح بخاری ذیل
باب احب الدين الى الله ادومه فرموده الثالث فيه فضيلة الدوام على العمل والحث
على العمل الذي يدوم ويثمر القليل الدائم على الكثير المنقطع اضعافا كثيرة الخ و
ہمدران ہست وقد ذم الله تعالى من التزم فعل البر ثم قطعه بقوله ورهبانية
ابتدعوها ما كتبناها عليهم الا ابتغاء رضوان الله فما رعوها حق رعايتها
الا ترى ان عبد الله بن عمر ندم على مراجعة النبي عليه السلام بالتخفيف
عنه لما ضعف ومع ذلك لم يقطع الذي التزمه الخ **قوله** دليل سنیت وبعد
ثبوت سنت ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة الخ **اقول** ہر کہ
مطالعہ شروح حدیث از ائمہ اہلسنت کردہ ہست نیک میداند کہ مراد در احادیث شریفہ ہم
ہر امری ہست کہ مخالف ومزاحم ومغیر کدامی سنت محدودہ مخصوصہ باشد در مرقاۃ بذیل حدیث
ما احدث قوم بدعة الخ نوشتہ ای مزاحمة لسنة الخ وبذیل ما ابتدع قوم بدعة فی دینہم
قید مزاحمت افزودہ ہست اگر صاحب رسالہ را طاقت رجوع بشروح ائمہ دین نباشد یا بران
اعتماد شان نباید تا برای تسلی او عبارت مظاہر حق کہ مولفہ اکابر طائفہ ہست درینجا
منقول میگردد در شرح حدیث اول نوشتہ نہیں نکالی کسی قوم نے بدعت یعنی جو بات

که مزاحم سنت کی ہو الخ و بذیل حدیث دوم گفته نہیں نکالی کسی قوم نی بدعت ہیچ دین
ہی کی یعنی بدعت سیئه که مزاحم سنتی کی ہو الخ پس امریکه مزاحم سنت نباشد و منافی سنت
عمومات مندوبات شرعیه باشد ہیچ امر را حکم احادیث مذکوره شامل نیست گو بعضی جگه بر ان
اطلاق بدعت کرده آید مانند ذکر خلفاء کرام و تعیین مکبرین در خطبه جمعه و عیدین و در جماعت
قنفری برای تکریم کعبه شریفه وقت وداع و التزام و اہتمام جماعت تراویح و ... صلاة
ضحی و اذان ثالث جمعه و امثال ذلک از ہمین قبیل است عمل مولد که قطع نظر از ثبوت سنت
اجزای آن از سنت ہیئت کذائیه که عبارت از جمع چند عبادات متفرقه در مجلس واحد
ہیچگونه مزاحم و مخالف کدامی سنت نیست و داخل عمومات مندوبات و مشروع اطلاق
مجالس اذکار سنت و از مستحسنات ائمه دین است پس اول اندراج آن تحت احادیث مذکوره در وقت
معنی مراد از ان احادیث بران ثابت کنند بعده حکم آن لازم گردانند ثبت العرش ثم النقش
اما خواه مخواه بر ہمگی عاقدین مجلس مذکوره و اصحاب محفل ترک فرض و واجب لازم گردانیدن
قطع نظر از انکه کذبی است صریح اثبات مدعا مقصود نمی کند کلام در شان اینها اعلام اقرار
اسلام مثل صاحب حصن حصین و امام قسطلانی و حافظ سیوطی و ملا علی و غیرہم است که بر این
حضرات تہمت بدمذہبی و ضلالت نہادن و خود را مستحق قرار دادن با وجودیکه خود ہم ... استحسان
استحسان میکند کمال حماقت و ضلالت است قوله دلیل چہارم آنکه این فعل در صدر اول
واقع نشده الخ اقول جواب این مغالطه سابقاً بطور تفصیل مرقوم گردیده و مستلزم بودن
ترک آنحضرت صلی الله علیه وسلم و عدم فعل آنجناب ہمچنان عدم فعل اصحاب مر سنت کراہت را از
تحقیق مستندین صاحب رساله بثبوت رسیده که اعاده موجب تطویل است اما این قدر در اینجا دانستنی
که ادعای عام عدم وقوع علی الاطلاق در صدر اول و قرون سابقه بی احاطه علمی بجزئیات جمیع
افعال جمیع اکابر صدر اول و قرون سابقه محل کلام است و چگونه محل کلام نباشد که اکثر صحابه
کرام ملازمین خیر الانام در بسیاری از مسائل با وجود انقسم کمال اطلاع بر احوال آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بنا بر احتیاط اند عوی عدم وقوع فعل در سنت احتراز می نمودند و صرف بر عدم علم
خود اقتصار می فرمودند از انجمله آنکه در صحیح بخاری و غیره مروی است که ... ابو بکر رضی

استفسار نمود که آیا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نماز چاشت میخواندند یا نہ حضرت وی برلفظ لا اخالہ اکتفا فرمودند آخر احتیاطاً وی رضی اللہ تعالی عنہ مقرون بصواب بود که ثبوت همان فعل از علم شهادت دیگران می نمود **قوله** دلیل پانزدهم آنکه زمان امر سیال غیر قار است الخ **اقول** ائمه دین و محققین شرع مبین بدلیل مضامین آیات کلام رب العالمین واحادیث حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم فضیلت و شرف از منہ لاحقہ که نظیر از منہ سابقه اند بجهت آنچه دران ازمان از نعم الٰهیه ظاهر گردیده ثابت فرموده اند و نزول نعمت را در یک زمان سبب تخصیص و تشریف نظائر آن قرار داده اند واین امر منافی به سیال و غیر قار بودن زمان ندارد امام فخر الدین رازی علیہ الرحمہ در تفسیر کبیر ذیل آیه کریمه شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدًی للناس وبیّنات من الهدی والفرقان الایه آورده اما قوله انزل فیه القران اعلم ان اللہ سبحانه لما خص هذا الشهر بهذه العبادة بین العلة لهذا التخصیص وذلك هو ان اللہ سبحانه خصه باعظم آیات الربوبیة وهو انه انزل فیه القرآن فلا یبعد ایضاً تخصیصه بنوع عظیم من آیات العبودیة **الی قوله** ثبت ان بین الصوم وبین نزول القران مناسبة عظیمة فلما کان هذا الشهر مختصا بنزول القران وجب ان یکون مختصا بالصوم ام صاحب رساله بیان نماید که حصول نعمت نزول قرآن را در یک رمضان علت تخصیص و تشریف مطلق ماه رمضان قرار دادن چه مناسبت آن گردیدن مخالف عقل و موافق وهم است یا معامله برعکس ست **قال** رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی جواب من سال عن صوم الاثنین فیه ولدت الحدیث ملا علی قاری علیہ الرحمہ در مرقاة آورده فیه ان الزمان یتشرف بما یقع فیه وکذا المکان پس از نافهمی وجهالت خود در میدان تجهیل و تضلیل اکابر اسلام تاختن و بمدعای حدیث رسول مقبول از سید و علم طعن و ملام برافراختن سفاهت و ضلالت است و بس امام احمد در مسند امیر المؤمنین ابوبکر آورده عن عائشة رض قالت ان ابا بکر لما حضرته الوفاة قال ای یوم هذا قالوا یوم الاثنین قال فان مت من لیلتی فلا تنتظروا بی لغد فان احب الایام واللیالی الیّ اقربها من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در شعاب فرموده کان نکاحه صلی اللہ علیہ وسلم بعائشه فی شوال وبنائه بها فی شوال وکانت تحب ان یدخل النساء من اهلها فی شوال علی ازواجهن

وتقول هل کان فی نسائه عنده احظی منی وقد تحقق ابتنی بی فی شوال الخ طحطاوی فرموده وفی
منهاج الحلیمی وشعب الایمان للبیهقی ان الدعاء مستجاب یوم الاربعاء بعد الزوال قبل وقت العصر
لانه صلی الله علیه وسلم استجیب له علی الاحزاب فی ذلک الیوم وکان جابر یتحری ذلک فیهما
وذکر انه ما بدئ شیء یوم الاربعاء الا تم فینبغی البدایة بنحو التدریس فیه الخ اما آنچه گفته که ولادت
باسعادت حضرت نبوی در روز دوشنبه شده بود الخ پس این اعتراضی ست صحیح بر ارشاد حضرت سید المرسلین که
در حدیث صحیح ست فیه ولدت الحدیث صاحب رساله بیان نماید که بآن اثنین که ولادت باسعادت
دران شده بود دیگر ایام اثنین را مناسبتی هست یا نه وقول تحفه اولا خارج از بحث ست که یک چیزی بسبب
پیوستن چیزی دیگرست واعتقاد بقاء شرف وبرکت در تمام ازمان بتوسل نعمت چیزی دیگرست وثانیا
هیچ کدام ازین امری ست خارج از بحث وثالثا بر تقدیر تسلیم اینکه قول تحفه موافق بدعای صاحب رساله
معارض ست آنچه در تفسیر عزیزی جابجا مثبت گردیده ... فضیلت زمان جابجا بیان فرموده
از انجمله وجه خصوصیات وقت صبح نوشته اند سوم آنکه این وقتی ست که کلام حق تعالی با حضرت
موسی درین وقت شده بود چهارم آنکه ساحران فرعون در همین وقت بر بینات حضرت موسی علیه السلام
ایمان آورده اند پس این وقت وقت کمال ظهور حق بر ظلمات باطل ست انتهی ملخصاً
ودر خصوصیات شب قدر گفته این شب بچهار سبب چند شرف دارد الی قوله سوم آنکه نزول قرآن مجید
درین شب واقع ست واین شرفی ست که نهایت ندارد چهارم آنکه خلقت فرشتگان نیز درین شب ست الخ
وثالثا استحسان التزام مجلس شریف واعراس که از خویش از جد صاحب تحفه ووالد صاحب تحفه وخود
صاحب تحفه وبرادران وتلامذه راشدین ایشان نه چنان ست که بر کسی مخفی تواند شد اینک انتباه فی سلاسل
العارفین وفیوض الحرمین ورسایل وفتاوی صاحب تحفه مثل رساله نذر ورسایل مولوی رفیع الدین صاحب
ورسائل مولوی رشید الدین خان صاحب ومفتی صدر الدین خان صاحب استاد صاحب رساله همه بهم معروف
ومشهور اند فما هو جواب صاحب الرسالة عن جانب صاحب التحفة واسلافه واخلافه فهو
جوابنا عن ساير الائمة السابقین بطرفه تر آنست که مولوی رفیع الدین صاحب رساله خود این مسئله
صاحب رساله را بتصریح مردود ساخته اند چنانچه در رساله مسائل فرموده زمان اگرچه سیال غیر قار ست
اما آنچه بآن تقدیر کرده میشود زمان را از شب وروز وماه وسال انها را شرعا وعرفا در تعظیم ...

چون یک دوره تمام میشود باز از سر شروع میشود و بهمین حساب رمضان شهر صوم و ذیحجه شهر حج و همچنین
شهور دیگر یاد و بدوره حکم اتحاد بالنظیر داده میشود چنانکه در حدیث است که یهود عرض کردند در حضور
جناب نبوت که حق تعالی نجات حضرت موسی علیه السلام و غرق فرعون در این روز کرده است برای شکر آن
روزه میگیریم جناب نبوت صلی الله علیه وسلم فرمود انا احق من تبع بموسی فصام یوم عاشورا وامر الناس
بصیامه و نیز حضرت نبی صلی الله علیه وسلم بلال را وصیت کردند بصوم روز دوشنبه فرمودند فیه ولدت
وفیه انزل فیه هاجرت وفیه اتوفی الی آخره **قوله** وجوب صوم یوم عاشورا بفرضیت صوم رمضان
والطلاق منسوخ شد بسبب فوت دین سرور عالم صلی الله علیه وسلم که اگر سال آینده زنده بمانم روزه نهم با آن
ضم کنم تا ملت ما از ملت موسی علیه السلام مختلف باشد منسوخ شده و استحباب صوم عاشورا بانضمام
صوم دیگر اگرچه باقی است الی آخره **اقول** هرگاه که بجا آوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم صوم
عاشورا بموافقت یهود بوجه احیای سنت موسی علیه السلام اعتراف نمودید پس طعن صاحب رساله
ائمه اسلام باطل گردید گو وجوب صوم عاشورا بفرضیت صوم رمضان منسوخ شده چه اگر نظر برایام
با هم یا ازمنه لاحقه و سابقه هیچ علاقه و مناسبت نمی بود بعد گذشتن صدها سال از یوم حصول نعمت نجات
حضرت موسی علیه السلام چه معنی داشت آنجناب آن روز برای شکر نعمت باز اعاده شکران نعمت و احیای
آن سنت بموافقت حضرت موسی علیه السلام چه معنی داشت که حصول نعمت نجات حضرت موسی
علیه السلام در یوم آنجناب روزی شده بود که از عاشورای عهد حضرت خاتم رسالت صلی الله
علیه وسلم فاصله صدها سال داشت و احکام ماضی جداست و احکام حال و استقبال جدا و اعاده
[illegible] الی آخر المغالطة تا آنچه گفته که در مولد اتباع صاحب ملت محمدی مفقود است الخ این تحقیق
مستحسن [illegible] مردود است تا آنکه بقول علامه ابن حاج هم از مضمون حدیث شریف شرف
وعظمت ایام ولادت و استحباب اعاده شکر آن نعمت بتصریح موجود است **قوله** دلیل ثانی نزد همه جماعت
از اهل علم [illegible] الی **قوله** احمد بن محمد مصری در کتاب خود اتفاق علمای هر چهار مذهب
بر [illegible] نقل کرده الخ **اقول** الحق تعصب [illegible] را کور می سازد و سبب [illegible]
[illegible] در چاه [illegible] ضلالت می اندازد [illegible] کتاب مجهول مصری مجهول الحال موجب [illegible]
از [illegible] شرع محمدی [illegible] مثبت [illegible] آنحضرت باشد [illegible]

سابقاً حکم جهالت شیخ عمر بن محمد ملا بآن زور وشور نموده که هیچکی مشایخ وصوفیه وعلماء کرام او را نمی شناسد
ودر هیچ کتاب از وی اسناد مروی نیست الخ با وجودیکه در سیر شامی که کتابیست معروف ومشهور وصاحب رساله
وکبرای طائفه هم از وی سند می آرند صراحة اسناد وشهادت صلاحیت وشهرت شیخ مذکور است واینجا
که اسناد بمصری می نماید هرگز مجهول نیست مصنف مصنف بخیال نمی آرد وقطع نظر از همه این قرآن وبحث
وکلام که دران بیان است بطلان وکذب قول مصری از امثله مسائل اسحاقیه عیان است بلکه صاحب تفهیم یکسر
اقوال جانب استحسان وتجویز اعتراف میکند وآنرا مسلم میدارد گو بمقتضای آنکه دروغ گو را حافظه نباشد در اینجا
برخلاف دیگر مقامات کثرت را سبب ترجیح نمی پندارد بالجمله اگر درین مقام فقره کفی الله المومنین القتال
که صاحب رساله برای اشعار تکفیر امیر امت محمدیه بکمال بیباکی نوشته بر فهیم باکی ندارد اما احقر به تحقیق آن تطویل را
که خارج از تحقیق مبحث است بی فائده می پندارد **قوله** قال ابن الحاج الخ **اقول** قول ابن حاج بحذف
انچه وساوس صاحب رساله را از بیخ وبن بر میکند حجت گردانیدن وبنا بر تضلیل اکابر دین بران
نهادن بر علم ودیانت خود خط کشیدن ودر ضلالت واضلال کشادن است ابن حاج مذکور در خلال
همان قول منقول مسطور بعد از انکه ترک نمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمل را برحمت خود بخوف فرضیت
وسزاوار بودن شهر مولد بزیادت عبادت با وجود عدم زیادت حضرت بیان نموده می فرماید
لکن اشار علیه الصلوٰة والسلام الی فضیلة هذا الشهر العظیم بقوله للسائل الذی سأله
عن صوم یوم الاثنین ذلک یوم ولدت فیه فتشریف هذا الیوم متضمن لتشریف هذا
الشهر الذی ولد فیه فینبغی ان یحترم حق الاحترام ویفضل بما فضل الله به الاشهر
الفاضلة وفضیلة الامکنة والازمنة بما خصها الله من العبادات التی تفعل فیها
لما قد علم ان الامکنة والازمنة لاتشرف لذاتها وانما یحصل لها التشریف بما خصت
به من المعانی فانظر الی ما خص الله به هذا الشهر الشریف فی یوم الاثنین الا تری ان
صوم هذا الیوم فیه فضل عظیم لانه صلی الله علیه وسلم ولد فیه فعلی هذا ینبغی
انه اذا دخل هذا الشهر الشریف الکریم ان یکرم ویعظم ویحترم بالاحترام اللائق به اتباعاً له
صلی الله علیه وسلم فی کونه یخص الاوقات الفاضلة بزیادة فعل البر فیها وکثرة الخیرات الخ
ازین عبارت خرافت بسیاری از خرافات صاحب رساله ودیگر اسماعیلیه ظاهر گردید وحالا از صاحب رساله

استفتا می بود که صاحب رساله بیان ابن حاج را مردود می انگارد و یا مسلم میدارد و قایل قول مذکور را
از اصحاب جهل و ضلالت می شمارد و یا از ارباب علم و دیانت می پندارد بر تقدیر اول حجت ابن حاج
آوردن مغالطه محض ست و بر تقدیر ثانی حکم بتضلیل مجوزین عمل مولد سفسطه بحت ست فاقهم ولا تکن
من المتعصبین اولی العناد فان التعصب و العناد اصل الشقاق و الفساد و نیز حافظ سیوطی
که مستند طائفه است جرح و تنقیح تقریر ابن حاج فرموده چنانکه از سیرت شامی ظاهر ست لیکن بودن
عبارت مجرد حبلی نقل بدفع آن جرح از دیگر ائمه مشهورین کار ارباب دیانت نیست و تلبیست مگر خاصه
لازمه وهابیه که مدار مذهب شان بر امثال همین امور ست و نیز محققین بر کتاب مدخل ابن الحاج
کلامها نموده اند و بس ست برای اسکات مخالفین آنچه شاه عبد العزیز صاحب بستان المحدثین
فرموده ابن مرزوق حفید در شرح مختصر خلیل بتقریبی آورده که ان ابن ابی حمزة و تلمیذه ابن
الحاج لا یعتمد علیهما فی نقل المذهب و غرض او ازین کلام اعتراض ست بر صاحب
مختصر خلیل زیرا که اعتماد او در نقل مذهب بیشتر بر مدخل ابن الحاج ست انتهی و سیوطی در شرح
ابن ماجه در حال مدخل نوشته هل ان فیه مواضع لا یسلم به انکارها و فی عزمی ان شاء الله
تعالی ان اختصره و اهذبه و اجرده الی آخره **قوله** قال الشیخ تاج الدین الی آخره
اقول اولا قول فاکهانی که بعدم علم ایشان مبنی ست چنانکه علامه مذکور از انصاف تصریح
بدان فرموده کی بر اقوال دیگر محققین ترجیح میدارد که صاحب رساله بنا بر تضلیل ائمه دین از آن
حجت می آرد و ثانیا قول مذکور با وجود یکه بی دلیل محض ست مستندین صاحب رساله مثل حافظ
سیوطی و علامه ابن حجر رد آن نموده اند که در انسان العیون مذکور ست و تفصیل سیوطی بر فاکهانی
در حسن المقصد فی عمل المولد ثابت ست و ثالثا قول فاکهانی که از مشهورین ست و قولش در
سبیل الهدی و الرشاد مسطور ست هرگاه که حال قول فاکهانی که از مشهورین ست و قولش در
کتب مشهوره برای رد مذکور ست چنین ست پس چه جای ذکر ذخیرة السالکین و تحفة القضاة
و غیرها که در فتح المبین مسطور ست برای اثبات اعتماد این کتب از حوالۀ کتب مشهوره و ثانیا تصحیح
نقول مذکوره و ثالثا بیان وجه ترجیح اقوال کتب مسطوره بر تحقیقات محققین مشهورین مستندین
صاحب رساله ضروری ست تا بعد ازان حکم تفسیق و تضلیل دیگر ائمه دین که مجوزین
این عمل اند و منتسبین بایشان ... انصاف نمایند و بس ست **قوله** ... الثانی الی آخره **اقول**

این چه جرأت و بی باکی و چه مغالطه و چالاکی ست اگر صاحب رساله را حظی از عقل و انصاف می بود
کلام شیخ را که از بحث نزاع خارج ست برای اثبات تفضیل ائمه دین پیش نمی نمود عبارتیکه مرتبط
باول باشد اقتصار ذکر آخر آن نمودن که صراحة منع خاص از مولد محوث عنه دران مسطور نیست هیچ
مفید نیست همان شیخ در مکتوب صد و نهم از جلد ثالث مکاتیب خود نوشته اند دیگر آنچه در باب مولد
خوانی اندراج یافته بود در نفس قرآن خواندن بصوت حسن و در قصائد نعت و مناقب خواندن
چه مضائقه ست ممنوع تحریف و تغییر حروف قرآن ست و التزام رعایات مقامات نغمه الخ **قوله**
در تحفه اثنا عشریه است الخ **اقول** جواب این به تفصیل بالا گذشته **قوله** مولوی عبد الحی در بعض
مکاتیب خود به میر احمد بریلوی پیر خود نوشته اند الخ **اقول** ذکر هیچکس در مقابله ائمه محققین خصوصاً
اساتذه و مشایخ خود شان در دین بکار ارباب حیا نیست **قوله** بعض شافعیه مثل ابو الخیر سخاوی
و ابو شامه و ظهیر الدین جعفر و شیخ نصیر الدین که این عمل را بدعت حسنه گفته اند مدفوع ست بعدم
تقسیم بدعت بسوی حسنه و سیئه اول قسمت بدعت باستحسان و اسارت ثابت کنند بعدش این
عمل را بدعت حسنه گویند **اقول** ثبوت استحسان بدعات حسنه از صحابه کرام و دیگر ائمه عظام مثل ائمه
حنفیه و شافعیه و غیرهم از ما سبق بوضوح رسیده و موجب ثقات عدم علم خود شان بدلیل اقتباس
محققین از مستندین صاحب رساله نقل گردیده بلکه صاحب تنبیه السفیه بنقل اجماع فرق اسلامیه
بران پرداخته که قولش تجویز خیال شهود وسوسه روافض و اسماعیلیه و بابیه از هیچ وجه قطع نیست
و ثانیاً بلفظ بعض شافعیه تخصیص این تغلیط عوام ست چه استحسان این عمل بتصریح محققین شافعیه
و حنفیه و غیرهم تا استناد صاحب رساله بنقول مشهوره معتمده ثابت و معلوم و اسماء چندی
از علمای کرام و محققین اعلام در ما سبق هم مرقوم **قوله** استناد باشخاص مقلدین مجتهد دیگر معتبر نیست
خاصه مقلدان مذهب حنفی را که قائل با فضلیت امام خود اند و اگر عاملین عمل مولد درین مسئله
غیر مدلل اقتدا بشافعیه کیف ما کان جائز دارند باید که در امور دیگر معمول شوافع که مدلل اند
بدلائل بسیار همچو تامین بالجهر و رفع الیدین و ترجیع فی الشهادتین و غیرها من العبادات نیز
اقتدا بآنحضرات نمایند الخ **اقول** اولاً که درین مسئله اقتدا بشافعیه چه ضرورست چنانکه علمای
شافعیه قائل جواز این عمل اند همچنان محققین عظام از علمای حنفیه که حاوی فروع و اصول اند

مذهب خود و محقق و مدقق طریق خود اند تصریح باستحسان این عمل فرموده اند و استناد بتحقیق شافعیه
برای تائید کلام جزری چیزی دیگر است و تقلید مذهب شان امری دیگر است و ثانیا در امری که از مجتهد مذهب خود
منقول نباشد اما مخالفت با اصول مذهب نداشته باشد اگر بعلماء محققین مذاهب دیگر مذاهب حقه اهلسنت که
آنحضرات هم از ائمه دین متین و ارکان شرع مبین اند استناد نموده آید بلکه اقتدا جائز داشته شود مستلزم
آن نیست که اموریکه صریح مخالف ارشاد و اجتهاد مجتهد مذهب یا مخالف اصول مذهب خود باشند
و از تحقیق مجتهدین مذهب خود نسخ آن امور یا مرجوحیت آنها بروایات معتمده صحابه کرام بثبوت رسیده باشد
در آنچنان امر هم ترک اتباع مجتهد مذهب خود و تقلید مذاهب دیگر لازم گردانیده شود این بحکم صاحب رساله
الزام ما لا یلزم و قیاس مع الفارق است **قوله** حیف است که در عمل بدعت اقتدای غیر روا دارند
و در عمل سنت محض غیر نپذیرند الخ **اقول** منشاء این طعن قبیح جهل صریح است محل نزاع که تجویز و استحسان
عمل مولد است و استاد صاحب رساله و اساتذه و اساتذهٔ اساتذه شان هلم قائل آن اند هیچگونه از نصوص
احادیث و تصریح مجتهدین مخالفت و یا مرجوحیت آن ثابت نیست و اموریکه آنها را سنت قرار داده
این طاعن می نماید جمله مجتهدین بسیاری از آن امور مخصوصه خود مخالفت و منسوخیت آن از احادیث
شریفه خاصه مستنبط نموده و بسیاری از آن مرجوحیت سنیت آن بدیگر آثار صحابه کرام ثابت
فرموده اند پس این طعن صادر می پذیرائی سنت که برای اظهار تضلیل ائمه دین بلفظ حیف آورده جواب
این حیف که سکت بلاغه صاحب رساله باشد بجز از سیف چیست **قوله** بانیان بدعات و محدثات الخ
اقول در حق قائلین استحسان عمل مکرم و عاقدین مجلس کرم معظم باین طعن فاسد و ناصواب پرداختن
شد او ولی الالباب خاک بر آفتاب انداختن است چون امام جزری صاحب حصن حصین و امام قسطلانی
و ملا علی قاری و محدث دهلوی و شیخ عبد الوهاب متقی و غیرهم از محبان و محبوبان بارگاه صاحب لولاک
و وارثان درگاه پیغمبر پاک و پیشوایان دین و قدوه شرع مبین نزد کافهٔ اهل دیانت و ایقان زیاده
از آفتاب روشن و عیان است اگر کسی از کور باطنی خود این ائمه هدی را از اهل ضلالت انگارد و یا از مبغضان
و معاندان جناب خاتم رسالت شمارد فی الحقیقت روی خود سیاه می سازد و خود را در خارستان
ضلالت می اندازد سه گر نه بیند بروز شپره چشم چشمهٔ آفتاب را چه گناه **قوله** فصل دوم در پاسخ
شبهات مجوزین عمل مولد الخ **اقول** تقریر علماء اهلسنت را لکما تزویر خود و حذف بعض مقدمات

وقلت بعض و عدم فهم مراد در بعض بلفظ شنیعه تعبیر می نمایند بنام جواب هر چه در دست می آید بی باکانه
می سرایند و از غایت بی شرمی عقوق حضرات مستندین خود یاد نمی آرد و انحضرت ... گردیده اقوال ایشان
باک نمی آرد که بعض حضرات جابجا برای تام استناد می سازد طرفه آنکه به شاگردی شیخ العالمین ...
می نماید و بر کلام او شان نظر نمی اندازد که سهام طعن و ملام جواب شبهات همه بر کلام او شان متوجه میگردد
از انجاکه همه جوابانش از قبیل خرافات بعد همه تقریرانش هم خرافات لهذا اکثر الطلبه دریں رساله
مقصد صرف دفع اوهام هیچو جهله و اظهار لغویت و عادی شعله سنت به بسط تمام بر علماء دین ...
در استحسان عمل مولد عیان و مستبین ست حاجتی ندیده متوجه بیان فسادات اجوبه صاحب رساله گردیده
قوله تحقیق بدعت در مقدمه گذشت الخ **اقول** از ما سبق ثابت گردیده که انچه در مقدمه بنام تحقیق
آورده مخالف تحقیق محققین بلکه مخالف اتفاق ست پس همه اساس محض کاسد و بناء الفاسد علی الفاسد
ثبت العرش ثم انقش **قوله** اگر وجود آن فعل از حضرت مقدس نبوی واقع شود و همان سنت گردد
و اگر آن فعل با وجود مقتضی و عدم مانع بوجود نیامد ترک آن فعل از سنن هدی بود الخ **اقول** واجب بود
که اولا یعنی مانع و مقتضی دریافت می نمود من بعد قدم در رد و ابطال اقوال ائمه اعلام می فرمود
از شهادت صحابه کرام واضح که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسیاری از امور خیر را با وجود یکه محبوب طبع
مبارک می بود صرف شفقة علی الامة هم بکراهة عدم حرج بر ایشان ترک میفرمود و پس در اکثر این معانی ...
لیس سر پنهان ست اعتراض بر این حضرات بدین خرافات محض بی سر و پا ست بالجمله ترک آنحضرت را اصلا دلالة
تحریم و ممانعت لازم نیست البته در صورتیکه کدامی قرینه خاصه حسب فهم مجتهدین بر کف و اجتناب ایشان
کدامی فعل دلالت کند آنوقت البته ترک آنحضرت باین معنی دلیل ممانعت می تواند شد **قوله** نیز کراهت
هیچو اذان عیدین و نماز نفل بعید گاه الخ **اقول** اولا ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم را که علی الاطلاق
مرغوب شارع ست و مقید بشی و مخصوص بقیدی نیست بر خصوص تقریر سنیت اذان برای عیدین که مخصوص
فرائض ست قیاس نمودن و از ان حکم ضلالت استنباط کردن قیاس مع الفارق ست که در تعیین خاص
برای صلوات مخصوصه البته خصوصیت قول و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم ضرور ست و امر یکه از قول
و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت نباشد اعتبار آن مخصوص بطور سنیت برای کدامی نماز نتوان
نمود و علما تصریح فرموده اند که اگر در عیدین هم بجای اذان کدامی ذکر دیگر نه بطور سنیت بلکه بلحاظ دعا

خلق گفته شود البته حسن است که مندرج است در عمومات شارح ملا علی قاری علیه الرحمه در مرقاة از باب
العیدین در فصل ثالث در شرح لا اذان ولا اقامة ولا نداء گفته فینبغی ان یفسر النداء بالاذان
لانه یستحب ان ینادی لها الصلوة جامعة بالاتفاق وعن ابن الزبیر رض انه اذن
لهما وقال ابن المسیب اول من اذن لصلوة العیدین معاویة رضی الله تعالی عنه الخ و ثانیا
در خصوص اذان عید هم که از مجتهدات بعض صحابه کرام بوده اطلاق ضلالت بطوریکه داخل عقاید
نجدیه است محل کلام است و حال البطلان قیاس بر تنفل قبل عید و صحیح بودن اطلاق ضلالت
بر فاعل و مجوز و مستحسن آن و تعارض روایت منقوله صاحب ساله بروایت ممانعت نمودن
حضرت امیر المؤمنین کرم الله وجهه از آن که دیگر مفسرین و فقها نقل فرموده اند از ماسبق ظاهر است
قطع نظر از آنهمه میگوییم که همان حضرت امیر کرم الله وجهه قایل تجویز و استحسان جهر تکبیر در عید فطر
بوده اند باوجودیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عید فطر ترک آن فرموده اند و صرف در عید اضحی
جهر نموده اند بلکه بعض فقها را در ثبوت جهر از آنحضرت علیه الصلوة والسلام در عید اضحی هم کلام است
در غنیة المستملی در بحث اختلاف حضرت امام اعظم و صاحبین وی رضی الله تعالی عنهم در جهر تکبیر
فطر و عدم آن بعد ذکر دلائل طرفین و اجوبه آن فرموده والذی ینبغی ان یکون الخلاف
فی استحباب الجهر و عدمه لا فی کراهته و عدمها فعندهما یستحب الجهر و عنده
الاخفاء افضل لان الجهر قد نقل عن کثیر من السلف کابن عمر رض و علی رض و ابی امامة
الباهلی رض الخ حالا صاحب ساله را باید از خرافات خود توبه نماید که از قول فاسدش حکم
ضلالت صحابه کرام لازم می آید معاذ الله من ذلک لفساد قوله و تخریج ابن حجر تکمیل
آن بصوم عاشورا قیاس مع الفارق است الی قوله درینجا احیای سنت موسوی است
پس ترجیح این استنباط غفلت مناط بقیاس محض بی اصل و بی اساس است الخ اقول منشاء این طعن
و ملام بر کلام ائمه اعلام خود رائی و هرزه درائی است باید دریافت که غایت تکاپوی هم
مبطلین شرف ایام ولادت باسعادت و منکرین استحباب اعاده شکر نعمت همین است که ایام
لا تتقید با زمان سابقه موافقتی بپیدا نیست و برای ادائی شکر نعمت بعد مرور زمان اصلی
در شرع [illegible] نیست امام حافظ ابو الفضل ابن حجر بجهت دفع این وهم اصلی برای استحباب

اعاده شکر نعمت و ادای آن بعد مرور زمان در نظیر آن یوم از شرع شریف ذکر فرموده حالا خرافات
صاحب رساله باید دید که چقدر سرگردان گردیده و یک لفظ هم نفهمیده و با وجود آن الفاظ تشنیع
ائمه دین مستندان مقتدایان خود که سنت جاهلان سنت بر زبانش رسیده اما حیف که مضمون
این شعر از کسی شنیده یا ناطح الجبل الراسی لتصدعه ارحم علی الراس لا ترحم علی الجبل
از مشروعیت افراد صوم عاشورا و مشروعیت ضم تاسع مع العاشر و بودن علتش موافقت جناب
موسی علیه السلام مضرتی با مام عسقلانی نرسیده پس همه تطویل لاطائل صاحب رساله عبث
گردیده حضرت موسی علیه السلام که برای شکر نعمت پروردگار عبادت او تعالی ادا نمودند و جناب
حضرت ختم رسالت بعد مرور دهور از وفات حضرت موسی علیه السلام در نظیر آن یوم اعاده شکر
نعمت بعبادت بقصد موافقت حضرت موسی علیه السلام فرمودند اصلی اصیل برای استحباب اعاده
شکر نعمت بعد زمان طویل در نظیر آن زمان بثبوت رسیده و قول مبطلین و منکرین مردود گردیده
دانا نیک میداند که اعتراض فاسد مبطلین معاذ الله بر حدیث جناب ختم رسالت هم وارد میشد تعالی شانه
که آن عاشورا که حضرت موسی علیه السلام دران نعمت نجات یافتند و ادای شکر آن نعمت دران
عاشورا نمودند صدها سال قبل گذشته پس این عاشورا را با آن عاشورا چه مناسبت و این شکر را
که بعد مرور دهور از ظهور نعمت بود بشکر موسی علیه السلام چه موافقت الی غیر ذلک من الخرافات
والوساوس عصمنا الله تعالی من تلک الاوهام والهواجس باقیماند احتمال اینکه صاحب رساله قدم
بر جهت قهقری انداز و متنبه گردیده از ثبوت بودن صوم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بقصد
ادای شکر نعمت و اعاده آن و موافقت جناب موسی علیه السلام نیز انکار ساز چنانکه چندی
از سفها بیان تفوه می نمایند گوییم این احتمال مخالف روایات کثیره از احادیث صحیحه و تحقیقات
ائمه دین از شراح حدیث است علامه عینی در شرح صحیح بخاری آورده قال الامام الطحاوی بعد ان
روی الحدیث ففی هذا الحدیث ان رسول الله صلی الله علیه وسلم انما صامه شکرا لله
عز و جل فی اظهاره موسی علیه السلام علی فرعون فذلک علی الاختیار لا علی الفرض وفیه
بحث لانه لقائل ان یقول لا نسلم ان ذلک علی الاختیار دون الفرض لانه علیه السلام
امر بصومه والامر المجرد عن القرائن یدل علی الوجوب وکونه صلی الله علیه وسلم صامه

شکراً لله لا ینافی کونه للوجوب کما فی سجدة ص فان اصلها للشکر مع انها واجبة الخ
این ست حال جواب تخریج حافظ ابن حجر که صاحب رساله بکمال جان فشانی باظهار تبحر خود واشعار بغفلت
علامه ممدوح دران پرداخته وبی باکانه کلمات طعن وتشنیع تحریر ساخته وهمبرین قیاس حال تخریج
حافظ سیوطی باید فهمید که صاحب رساله باوجود تطویل کلام باصل مرام نرسید **قوله** تخفیف عذاب
ابولهب بر تقدیر صحت فعل حضرت الهی ست بنده را اقتدا بافعال حق جل وعلا وقیاس دلیل
بران شرعاً نیست الخ **اقول** بر تقدیر تسلیم صحت روایت تخفیف عذاب ابن بقال فاسد چه ازان
روایت که ظهور اثر نعمت بابرکت در هر یوم الاثنین وپسندیدگی حق تعالی اظهار فرحت ولادت را
ظاهر ست وبالیقین برای رد قول منکرین واثبات برکت ایام ولادت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم وبقاء آن
برکت در نظائر یوم ولادت اصل ثبوت رسید وجواب صاحب رساله کی متوجه گردید که اثبات بقاء شرافت ولادت در نظائر ایام
ولادت وکیفیت فرحت وجود آن نعمت کجا واقتدا بنده بافعال خاصه الهیه **قوله** ادعای توارث الخ
اقول این جواب متوجه نیست که استدلال به توارث علمای اعلام واعاظم دین واکابر مسلمین جم غفیر
از اعاظم عرب وعجم بوده پس گو معنی اصطلاحی اصولی اجماع بران صادق نیاید اما انکار ثبوت توارث
از جم غفیر وجماعت کثیر علمای اعلام وقضاة ومفتیان اسلام واعاظم دین واکابر مسلمین نتوان نمود
مگر آنکه صاحب رساله وطائفه او آن همه حضرات کرام را جهال وضلال گویند وبحسب ظاهر تصریح این کلمه
از صاحب رساله مستبعد ست که خود هم آن حضرات را داخل فقهاء ومحدثین میدارد وسند می آرد وچه عجب
بر تقدیر تسلیم اختلاف هم حکم ضلالت درمسئله فرعیه باطل خواهد بود وثانیاً صاحب رساله بنام
جواب تطویل می سازد ودر کتب مستندین بحث بیش نظر می اندازد محققین مستندین صاحب رساله که در مسائل
مختاره خود بدلیل توارث حسن آن ثابت می نمایند واخود مفتی بحسن آن قرار میدهند کجا اجماع
تام است از صدر اول وغیره ثابت نموده اند وکی برین شرط عمل فرموده اند در در مختار در بحث تکبیر بعد نماز
عید آورده ولا بأس به عقب العید لان المسلمین توارثوه فوجب اتباعهم وعلیه البلخیون
ولا یمنع العامة من التکبیر فی الاسواق فی الایام العشر وبه ناخذ بحر ومجتبی وغیره وهم
در بحر در بیان خطبه آورده وفی التجنیس وذکر الخلفاء الراشدین مستحسن بذلک جری التوارث
وذکر العمین الخ **قوله** باید که اهل اجماع کسانی باشند که مجتهد بوند الخ **اقول** این قول هم متوجه نیست

اگرچہ اجتہاد شرط اجماع اصطلاحی اہل اصول ہست اما در مسائل فرعیہ اتفاق محققین ہم با وجود عدم اعصار برای حجیت مثل اجماع مصطلح کفایت میکند در مسلم در بحث اجتہاد فی المذاہب آوردہ علی ان اتفاق العلماء المحققین علی عدم الاعصار حجۃ کالاجماع الخ **قولہ** نیست آن بزرگواران کہ باستحسان و استحباب این عمل قائل اند بجز ہست و در تورع و طہارت این کرام شک نیست لیکن این قول مردود ہست باینکہ کلام عباد و زہاد بی اجتہاد و استنباط شرعی ہرگز صالح عمل نیست الخ **اقول** چنانکہ در تورع و طہارت این کرام شکی نیست در بودن این حضرات از ائمہ اعلام و محققین دین اسلام و ارکان شرع مبین حضرت سید الانام صلی اللہ تعالی علیہ وسلم ہم ہیچگونہ شکی نیست و گو اجتہاد مطلق مستقل الی ایشان را حاصل نیست اما تبحر علوم دینیہ و جامعیت اصول و فروع مذاہب خودہا و بلکہ تحقیق و تدقیق بر طبق اصول مجتہدین حاصل بالیقین ہست پس استحسان این ائمہ کرام کہ موافق بکتاب و سنت و مندرج در عمومات مندوبات شریعت غیر مزاحم و مخالف بکدامی سنت ست البتہ صالح عمل ست و نسبت ضلالت و تہمت معارضہ کتاب و سنت بر آن ائمہ امت محض بیجا و مہمل ست **قولہ** و من ثم قال فی مجالس الابرار ومن لیس من اہل الاجتہاد من الزہاد والعباد فہو فی حکم العوام لا یعتد بکلامہ انتہی **اقول** استناد بکلام مجالس الابرار ہمان مثل ست کہ جہلا لا تقربوا الصلوۃ را پیش نظر دارند و کریمہ وانتم سکاری را پس پشت انداختہ کان لو یکن انگاشتند این قدر خیال نکردہ کہ صاحب مجالس درین قول استثنا ہم نمودہ و متصل ہمین قول نوشتہ الا ان یکون موافقا للاصول والکتاب المعتبرۃ الخ پس این عمل کہ اولیاء کرام التزام و اہتمام آن فرمودہ اند موافق کتب معتبرہ مشہورہ ائمہ اعلام ہست کہ حاوی فروع و اصول محقق معقول و منقول بودہ اند **قولہ** استدلال باین حدیث درین محل بی محل ست الخ **اقول** حال کمال حضرات نجدیہ قابل تماشا ہست امری کہ برای اثبات مدعیات خود بجوش و خروش دلیل میگردانند ہمان دلیل را وقت ذکر مخالف بی دلیل میگردانند بر اہل دانش مخفی مباد کہ وہابیہ دہلی و قنوج در رسالہ تفہیم المسائل کہ بکمال جد و جہد برای حفظ آبروی مقتدایان خود در سالہا سال بتالیف آن پرداختہ اند در مسئلہ استمداد باوجود اقرار اختلاف صرف لفظ بسیاری از فقہا را کہ در یک کلام محدث و ہادی واقع گردیدہ مستند خود فہمیدہ واز قبیح

تصریحات دهلوی علیه الرحمه که درهمان مقام در کتاب الجهاد از لمعات و کتاب جامع البرکات و جذب القلوب
و تکمیل الایمان و غیرها برای افهام منکرین بتفصیل تمام نوشته اند چشم پوشیده چه قدر بلند آهنگی ساخته اند
حیث قالوا اتباع عامه فقها و جماعت ایشان واجب است زیرا که امام احمد در مسند خود از معاذ بن
جبل رض آورده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان ذئب الانسان کذئب
الغنم یاخذ الشاة والقاصیة والناحیة وایاکم والشعاب وعلیکم بالجماعة والعامة و
ابن ماجه در سنن خود از انس رض می آرد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتبعوا السواد
الاعظم فانه من شذ شذ فی النار و ابو داود از ابو ذر رض روایت میکند قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه
شیخ عبد الحق در ترجمه مشکوة بذیل حدیث اول می نویسد اشارت است بآنکه معتبر اتباع
اکثر و جمهور است چه اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه ممکن نیست و در شرح حدیث ثانی حسین بن
عبد الله طیبی ناقلا عن المفردات می نویسد والسواد یعبر به عن الجماعة الکثیرة الی ان
قال پس ازین مذکور صاف واضح شد که اتباع کثیر و جماعت لازم است الی آخره افسوس که صاحب
رساله بر مسائل فارسیه موافق مقتدایان مذهب خود هم نرسیده بی فایده در پی تجهیل و تحقیر
بلکه تضلیل و تکفیر ائمه اهل حق گردیده اما آنچه نوشته ازین محقا جهالت کیش و سفها ضلالت اندیش
فریب میخورند و میدانند که اینقدر انبوه کثیر از علما چگونه بر راه باطل و ناصواب سلوک خواهند کرد
الی قوله حدیث اتبعوا السواد الاعظم از اهل کتابت خود شنیده و توثیق عقیده خویش می کنند
الی آخره جواب این امر همین بس است که اهل مذهب صاحب رساله هم بحواله شروح ائمه دین از احادیث
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم لازم بودن اتباع کثیر و عامه علما و جمهور محققین ثابت کرده اند
فما هو جوابکم فهو جوابنا قوله نمیدانند که ارباب حق از قدیم اندک بوده اند و خواهند بود کما
فی التنزیل الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم الخ اقول برای ابطال استدلال
برای اتباع سواد اعظم بذکر آیات کریمه بی فهم مطالب آنها پرداختن و این امر که ارباب حق اندک بوده اند
و خواهند بود از آن ثابت ساختن و خود را از ارباب حق قرار دادن و ائمه مشهورین محققین و مجتهدین
که اصول این مستند ایشان هم باشند در زمره اهل ضلالت نهادن اتباع روافض است که این سوء

پیش نموده واهل حق ابطال آن نموده اند در تحفهٔ اثنا عشریه در فصل ثانی از باب مکاید گفته
کید یازدهم آنکه گویند مذهب اثنا عشریه حق است و مذهب اهلسنت باطل زیرا که اثنا عشریه در اکثر
اوقات واکثر بلدان قلیل و ذلیل مانده اند و اهلسنت کثیر و عزیز و خدا تعالی در حق اهل حق فرموده
وقلیل ما هم ونیز فرماید وقلیل من عبادی الشکور و درین تقریر تحریف کلام الله است و تغلیط
مدلول آن زیرا که حق تعالی در حق اصحاب الیمین این است فرموده است ثلة من الاولین وثلة من الآخرین
و جائیکه بقلت وصف کرده است کما قال ولا تجد اکثرهم شاکرین و فی الواقع شکر که صرف نعمه
جمیع ما انعم الله علیه الی ما خلق لاجله است نهایت عزیز الوجود پس در اینجا بیان حقیت و بطلان
مذاهب نیست بیان قلت شاکرین و کثرت غیر آنها است تحقیقی و در آیه قلیل ما هم بیان آنست که
عاملان بجمیع اعمال صالحه کمیاب اند الا الذین امنوا وعملوا الصالحات وقلیل ما هم در هر دو آیه
ذکر قلت یا حقیقه غیر حقیقت و اگر قلت و ذلت موجب حقیت شود باید که نواصب و خوارج
و زیدیه و اسمعیلیه و ناؤسیه احق و اولی بحق باشند از اثنا عشریه که بسیار قلیل اند بلکه حق تعالی
در کتاب عزیز خود جابجا غلبه و تسلط در شان اهل حق وعده فرماید ولقد سبقت کلمتنا
لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون و جای دیگر فرموده
ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون و جای دیگر
وعد الله الذین امنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین
من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم الی غیر ذلک من الآیات و در احادیث جابجا
باتباع سواد اعظم امر و موافقت با جماعت تاکید فرموده اند الی آخره انتهی قوله اگر مفهوم متبادر
این لفظ مراد باشد کفار نسبت باسلامیان سواد اعظم اند اتباع ایشان واجب است و اگر فرقه اسلامیه
با امت بین بین است مرحومه نیز اصحاب ملل باطله نسبت باهل حق سواد اعظم اند چه در حدیث
وارد است ستفترق امتی الحدیث و پیدا است که هفتاد و دو ملت نسبت بیک سواد اعظم است
پیروی آنها نمایند الخ **اقول** قطع نظر از آنکه علماء محققین از فقهاء و محدثین بنا بر حکم اتباع جمهور
علماء دین واکثر ایشان استدلال باین ارشاد حضرت سید المرسلین صلی الله تعالی علیه وسلم فرموده اند
صاحب ساله هیچقدر قصد که کبرا او هم استناد بدان نموده اند پس بر صاحب ساله است فتح این

تعارض و جواب این تناقض اما احقر را که مرام بیان مطلب ست نه قصد مجادله و شغب پس مختصر میگویم
که اینجا احتمال اول در ارشاد آنحضرت بامت اذا اختلف الناس فعلیکم بالسواد الاعظم محض
الحاد ست اما آنچه بر احتمال ثانی لازم گردانیده و آنچه در دلش آمده بی باکانه بقلم رسانیده جوابش آنکه
در مسلم و شرح آن موجود ست **اقول** کثرة الفرق لا یستلزم کثرة الاشخاص بل یجوز ان یکون
اشخاص الفرقة الواحدة اکثر من اشخاص سائر الفرق فوحدة الفرقة الناجیة لا یوجب
کون الحق مع الاقل الخ پس اصحاب فرق باطله را نسبت باهل حق سواد اعظم قرار دادن باطل ست
و در انجاح الحاجه حاشیه ابن ماجه که در دهلی مطبوع گردیده ست و معتمد این طائفه ست نقل نموده
فهذا الحدیث معیار عظیم لاهل السنة والجماعة شکر الله سعیهم فانهم هم السواد
الاعظم وذلك لا یحتاج الی برهان فانك لو نظرت الی اهل الاهواء باجمعهم لا یبلغ
عددهم عشر اهل السنة والجماعة اما اختلاف المجتهدین فیما بینهم وکذلك اختلاف
الصوفیة الکرام والمحدثین العظام والقراء الاعلام فمع اختلافهم لا یضلل احدهم
الاخر الی قوله کذا فی نجاح المذاهب انتهی **قوله** چه قسم ثابت شد که مثبتین افضل و سواد اعظم اند
نسبت بمانعین عمل مولد الخ **اقول** اولا که افضلیت و اعظمیت و اکثریت مجوزین در هر زمانه خصوصا
علی ممر الاعصار از کتب معتمده علماء دین ثابت ست و اگر کسی را شک و شبهه افتاده ست محققین
قولش مرده و ساخته اند اگر صاحب رساله را رجوع بآن کتب کبیره و صغیره مثل سیر شامی و مورد الروی
و ما ثبت بالسنة وغیرها دشوار باشد تا برساله استاد خود رجوع نماید و مختصر آن در ما سبق
درین رساله هم منقول ست و ثانیا کبرای طائفه هم از ان انکار نمودن نتوانستند از همینجاست
که در تفهیم المسائل بمقتضای آنکه دروغگو را حافظه نباشد لاچار گردیده و از تناقض و تهافت
کلام هم نه اندیشیده درین مسئله نوشته که ما را نظر بقوت دلیل ست نه بر کثرت اقوال **قوله** سکوت
صدر اول درین باب اشخاص آن عهد را با مانعین یکذات کرده ست الخ **اقول** اولا هرگاه
سکوت شارع در بیان احکام مستلزم منع مسکوت عنه نیست پس تا دیگران چه رسد و ثانیا
میگوییم که بدلیل استحسان اجلهٔ صدر اول بسیاری از امور غیره را باوجود اطلاق محدث و بدعت
با اقرار عدم ثبوت تخصیص صدر اول [illegible] گنجایش آنست که بجهت شمول استحسان بدعت حسنه اند

صدر اول صدر اول را با محدثین در ین باب یکذات گفته آید **قوله** پس متعین شد که نیست مراد از سواد اعظم
مگر جماعت اصحاب یا جماعت علماء راسخین الخ **اقول** بعد از انکه صاحب رساله سر گردانیها در تعیین مراد
نموده قرار بر این قول کرده حالا اگر چیزی انصاف دارد و بینائی دیگر بخیال آرد که بودن امام ابن حجر
و قسطلانی و سخاوی و عسقلانی و صاحب مجمع البحار و ملا علی قاری وغیرهم در اعصار خود ها از
علماء راسخین و دین متین و حامیان شرع مبین و بهترین مردم پیشتر چون آفتاب است پس امر یکه
این حضرات محققین و امثال اینها از علماء کبار علی ممر الاعصار قرنا فقرنا در کتب شان در مستند مستحسن
آن فرمایند و حسن آن از مضامین احادیث شریفه استنباط نمایند و اگر شاذ و نادر بر خلاف آن رفته
قولش در کتب مشهوره معتمده مردود فرمایند در ثبوت آن از سواد اعظم چه ارتیاب است اگر گوئی که اینها
مجتهد مطلق نبوده اند و منصب اجتهاد استقلالی نداشتند گوئیم بحث نیست بلکه در جامعیت اصول و فروع مذاهب
مجتهدین و ملکه راسخه در تحقیق احکام دین متین داشتند اگر بالفرض استحسان جمهور اینحضرات عصرا بعد عصر
حسن این امر نباشد لا اقل حکم ضلالت بر مجوزین آن چگونه جائز خواهد بود **قوله** و همین قیاس است حوالی
از حدیث من سن فی الاسلام سنة حسنة الحدیث که سن بمعنی احیی است نه بمعنی ابدع و اوجد الخ **اقول**
شراح حدیث از محققین تصریح فرموده اند که سن بمعنی مطلق فتح و الی الطریقه است که شامل است احیاء
طریقه سابقه و ایجاد طریقه مبتدعه را و مفهوم سن منافی ابدع نیست علامه شامی در رد المحتار آورده قال
العلماء هذه الاحادیث من قواعد الاسلام و هو ان کل من ابتدع شیئا من الشر کان علیه
مثل وزر من اقتدی به فی ذلك و کل من ابتدع شیئا من الخیر کان له مثل اجر کل من یعمل به الی
یوم القیمة و مثله فی اخر عمدة المرید و همچنان است در شرح صحیح مسلم للامام نووی و مجمع البحار و غیرها
طرفه آنکه اینجا از بودن سن بمعنی اوجد انکار دارد و خود در رساله قول الحق نام می نگارد در حدیث شریف [illegible]
من سن سنة سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها یعنی هر که طریقه بد ایجاد کند [illegible]
قوله استدلال بر تعامل بلاد چه عرب چه عجم محض بیجا و نا صواب است الخ **اقول** بسیاری از ائمه دین و علماء
راسخین تصریح فرموده اند که البته تعامل و اعتیاد مسلمین در بلاد خود ها اگر چه بعد عصر صدر اول باشد دلیل استحسان
و استحباب [illegible] شاه صدیق [illegible] ست در [illegible] العلم [illegible]
[illegible] المرید سنة و صار مستفاد ابعد [illegible] حسن [illegible] کان به علم [illegible]

آنرا بدعت حسنه فرموده واینهمه اگرچه بدعت ست واز صحابه وتابعین نقل نکرده اند ولیکن نه هرچه بدعت
بود مطلقا بد باشد بسیاری بدعت حسنه نیکو باشد پس بدعتی که مذموم ست آن بود
که مخالف سنتی بود اما حسن خلق ودل مردم شاد کردن در شرع محمود ست وهر قومی را عادتی ست وبا ایشان
مخالفت در اخلاق ایشان بدخوئی بود ورسول صلی الله علیه وسلم فرموده خالقوا الناس باخلاقهم
وچون این مردم باین موافقت شاد شوند موافقت ایشان سنت بود الخ وصاحب سالمکة بحواله قنیه وحاوی
عبارت غیره با حجت نبودن تعامل خاص وشرط بودن اتفاق جمیع بیان نموده وباز حکم آنرا محال قرار
داده قطع نظر ازانکه این دعوی اولا محتاج تقیید ست ثانیا تسلیمش از حجیت تعامل انکار ساختن ست وثالثا علماء
مذکورین که اعتبار اتفاق جمیع نموده اند صدر اول شرط میکنند مراد این ست که تعامل صلاحیت تقیید
اطلاق وقتی داشته باشد که از صدر اول بالاتفاق استمرار داشته باشد پس اگر در عصری یا در کدام
بلده عرف خاص بر تحریم آن از شرع ثابت باشد مروج گردد البته این تعامل وعرف موجب تقیید
اطلاق نمی تواند شد واگر حمل الاطلاق بر اعتبار عرف خاص وتعامل بعد صدر اول مراد داشته شود
مخالف تحقیقات محققین ست علامه شامی در حاشیه در مختار در شرح قول [illegible] از اشباه نقل نموده
المذهب عدم اعتبار العرف الخاص لكن افتى كثيرون باعتباره وعليه فيفتى بجواز النزول
عن الوظائف بمال [illegible] قال في المستصفى التعامل العام اي الشائع المستفيض
والعرف المشترك لا يصح الرجوع اليه مع التردد في محل آخر منه ولا يصلح مقيدا لانه
لما كان مشتركا كان متعارضا ان يرجع وفي الاشباه عن البزازية وكذا اي تفسد
الاجارة لو دفع الى حائك غزلا لينسجه بالثلث ومشايخ بلخ وخوارزم افتوا
بجواز اجارة الحائك للعرف وبه افتى ابو علي النسفي ايضا والفتوى على جواب الكتاب
لانه منصوص عليه فيلزم ابطال النص فافاد ان عدم اعتباره بمعنى انه اذا وجد
النص بخلافه لا يصلح ناسخا للنص ولا مقيدا والا فقد اعتبروه في مواضع كثيرة
وافاد ايضا ان العرف العام يصلح مقيدا الى آخره قوله بدعت کجا وحسن بدعت کجا
اقول بدان [illegible] ثابت شده وبدعت شرعیه [illegible] صدر اول ودیگر ائمه دین
[illegible] فرموده اند بدان معنی لفظ بدعت [illegible]

ومعنی که بدعت منافاتی بحسن دارد بر مستحسنات جمهور ائمه دین عموماً و بر این محل خصوصاً صدق ندارد
قوله اما تعامل حرمین الخ **اقول** قطع نظر از آنکه عرف مسلمین و تعامل بلاد اسلام را ائمه دین و فقهاء
محققین عموماً معتبر انگاشته اند تعامل حرمین شریفین زادهما الله تعالی شرفاً خصوصاً موجب حسن
و مندوبیت و مخالفت آن را مستلزم قبح و کراهت نگاشته اند و مراد از ان تعامل و استحسان علماء و ائمه حرمین
طیبین و اعیان آن بلدین شریفین داشته اند در هدایه در بیان تراویح فرموده والمستحب الجلوس بین
الترویحتین مقدار الترویحة وکذا بین الخامسة والوتر لعادة اهل الحرمین الخ اما آنچه صاحب
رساله بعض عبارات متضمنه مبتلا بودن بعض ساکنین حرمین بقلت علم و افعال سیئه محرمه شنیعه
پیش نموده کلام را بی فائده محض طول داده بجای آنکه از غیظ و غضب دل خود بدگوئی کسانیکه در کتب
شرع شریف بکف لسان و غض بصر از ذکر مساوی آنها امر فرموده اند و برای حسن ادب آنها ارشاد
نموده اند بمیان بیان می نمود فائده دیگر نمی بود البته این شک و شبهه نیست که در حرمین طیبین محرمات
شرعیه بعمل آید و آن افعال لیاقت اتباع ندارند اما این از کجا که تعامل ائمه محققین حرمین طیبین
و علماء متدینین آن بلدین مکرمین قابل استناد نباشد و برای تضلیل و تکفیر آن حضرات بان شارع اعتقاد
قلبیه رواج شرک و کفر و ضلالت در اهالی آن اماکن مقدسه بر خلاف مضامین احادیث شریفه نموده
شود **قوله** پاره است از حدیثی که موقوف است بر ابن مسعود الی **قوله** در حکم موقوف نوشته
هو لیس بحجة علی الاصح الخ **اقول** اولاً که فقهاء کرام و محدثین عظام حدیث ما رآه المسلمون
حسناً را مرفوعاً هم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایت نموده اند و بدان جابجا در کتب مشهوره
معتمده برای استحسان مستحسنات ائمه امت و تعامل عرف و عادت استدلال فرموده اند پس کلام
صاحب رساله با وجودیکه دعوی پختگی خود دارد محض خیال خام است و ثانیاً سندی ارشد [illegible]
وار کتب مشهوره نشان میدهم شاه ولی الله صاحب دهلوی در همعات گفته اند مشایخ ذوقیه
که مناسبتی بهر دو جانب دارد و کالبرزخ است کما لا یخفی استنباط کرده اند قال النبی صلی الله
علیه وسلم ما رآه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن رواه محمد فی الموطا تعلیقاً الی آخره
و در برجندی شرح مختصر وقایه فرموده فان العرف ایضاً حجة بالنص فقد قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ و ثانیاً اگر بجهت موقوف

بود نقل بر حضرت ابن مسعود رض ایراد لیس تحجه صحیح خواهد بود تا بسیاری از احتجاجات کبرای طائفه هم
رو بی بطلان خواهد نمود این از کجا که احتجاج به موقوف برای خود صحیح و برای دیگران قبیح ست **قوله**
پس مراد از مومنین مجتهدین باشند که در صفت اسلام کامل اند صرفا للمطلق الی الکمال الخ **اقول**
اینقدر که مراد از جنس مومنین علماء کاملین اند نه عوام و جاهلین از مومنین راست و درست بلی قال
وقیل ست اما تخصیص و حصر مجتهد و آنهم به مجتهد مستقل و آنهم در قرون ثلثه یا در قرن صحابه پس البته
بجهت مخالفت استدلال فقهاء محققین و مزاحمت شرح محدثین معتمدین نامقبول ست و هم فی نفسه
بی دلیل ملا علی قاری علیه الرحمه در مرقاة فرموده والمراد بالمسلمین زبدتهم وعمدتهم وهم العلماء
بالکتاب والسنة الابعاد عن الحرام والشبهة الخ و سند عبارت ملفوظ سراج الهدایت بر تقدیر
صحت نقل هم مفید مدعایش نیست بلکه او است که دران عبارت همین قدر مرقوم از لفظ مومنان
در لفظ حدیث خلفاء راشدین ع ائمه مذهب دین مراد اند نه عوام انتهی پس اگر جماعت ائمه دین از اثبات
شرف ایام ولادت باسعادت و استحباب ادای شکر آن نعمت بانواع عبادت ملی فرموده صاحب
رساله صرف بدون این امر از مستحسنات عوام ثابت می نمود صاحب رساله را گنجایش ذکر آن بود حالانکه
اکابر ائمه دین از علماء محققین مذاهب حقه اهل سنت و محققان شرع مبین و راسخین دین متین که در علوم
دینیه حدیث و اصول و فقه و لواحق آنها تبحری عظیم داشته اند و عامه لاحقین و تمام این طائفه
هم سلسله تلمذ و استفاده و نیابت با آنحضرات دارند این عمل را از مستحسنات پسندیده اند **قوله** [illegible]
که الف لام برای استغراق حقیقی باشد یعنی هر چیز که نزدیک جمیع اسلامیان خوب ست نزد خداوند
نیز خوب [illegible] الی آخره **اقول** بر تقدیر الف لام استغراق اثبات اجماع و اتفاق مردم قاطبه برای
استحسان این چیز ضرورست چه بدون الف لام استغراق مفید مفاد کل افرادی مذهب منصور ست و تحقیق
این امر از کتب مشهوره عربیت و اصول و منطق مثل مطول و اطول و مسلم و شروح آن و غیرها ظاهر ست
من شاء فلیرجع الیها پس به تقدیر استغراق به وجه تدقیق این راه باب تحقیق این معنی خواهد شد که
پسندیده [illegible] نگارست حال صاحب [illegible] فرماید که تقدیر استغراق صاحب رساله
چه مفید نگارست **قوله** قواعد شرعی و دلائل مذهب حنفی که مفید ضلالت این عمل اند اینک در فصل
بالا اول [illegible] شده اند الی آخره **اقول** [illegible] در فصل اول که [illegible] بل لا طائل [illegible] گناه

گردانیده بود و بطلان همه تطویلش چو روز روشن بر ونمود از الفاظ اجمال و ابهام مطالب توان کشود و
آوردن عبارات خارج از مقام محض بیکار و بی سود اما قدر باتیکه از طرف خود افزود همه مخدوش و مردود
و با اینهمه شرایط صحت قیاسات و استنباط از قواعد همه مفقود که از جواب فصل اول اینهمه آشکار و اعاده
آن درینمقام متضمن تطویل و تکرار **قوله** بیش شما برای استحسان جواز این عمل کدام دلیل ست الخ **اقول**
لو فرضنا که دلیلی دیگر نزد علمای محققین تا استناد ستند صاحب رساله برای جواز این عمل مبنی بود همان
یک دلیل که دلیلی بر حرمت آن قائم نیست برای جواز کفایت می نمود کاش مدعیان ضلالت و ممانعت
این عمل قدری انصاف سازند و سر در گریبان اندازند که محتاج دلیل کیست و معنی دلیل چیست و لو سلمنا
که قواعد آوردهٔ شان تام باشند پس این استنباطی و قیاسی و اجتهادی بیش نیست و بنگاه علمای محققین با
اثبات جواز این عمل این لیاقت نزد صاحب رساله نیست پس مبطلین که باین مرتبه واصل اند بالجمله
لغویت بیان پریشان صاحب رساله ظاهر و عیان ست **قوله** از انکار یک امر که مستحسن عند البعض
باشد هرگز انکار جمیع مستحسنات فقها لازم نمی آید معلوم نیست که منشاء انتزاع این استلزام چیست
الی آخره **اقول** منشاء استلزام اینکه اموریکه بنام دلائل تطویل لاطائل پیش می آرند و آنرا قواعد شرعی
می پندارند در جمیع مستحسنات اجرای آن اجلی ست مثلاً همین صاحب رساله که ترک آنحضرت صلی الله
تعالی علیه وآله وسلم را دلیل ثبوت ضلالت و لزوم ممانعت انگاشته و زیادت بر قدر مسنون را موجب
تجویز نسخ کتاب و سنت پنداشته اگر این دلیل مستلزم ضلالت این عمل ست البته ضلالت جمیع مستحسنات
فقهای کرام ازان لازم ست بلکه گمراهی طائفه اسماعیلیه الزام آنست که بهمین جهت امور منقوله از
صحابه کرام و مستحسنات ائمه عظام را داخل بدعت ضلالت مصطلحه می شمارند و قیاس این انکار بر انکار صاحبین
که از قسم انکار مجتهدین فیما بینهم ست نه توان نمود که اولاً برای طرفین در هر دو جانب دلائل شرعیه موجود
و ثانیاً حکم تضلیل و تکفیر بلکه تفسیق و تحقیر هم در آنجا مفقود و بر خلاف انکار وهابیه که نوبت به تباین ملت
رسانیده اند و اموری که تا بخوز کراهت آنهم بدلائل قویه ثابت باتفاق محققین نیست با وجود اقرار
اختلاف آنهم به شرک و مستلزم خروج از اصل ایمان و خلل آن گردانیده اند **قوله** در انکار استحسان علماء و مشائخ
هرگز رفع امان از شرعیات نیست الخ **اقول** درینمقام همینقدر بس ست که بر تقدیر صحت بیان صاحب رساله
ضلالت و فسق اکابر سلسله صاحب رساله که در سند کتب شرعیه حدیث و تفسیر و فقه داخل اند ظاهر

واشکار است پس بر روایات فساق ضالین چگونه اش اعتماد و اعتبار است و این امر فی لزوم ضلالت
وفسق علماء دین و همین ستلوان صاحب رساله و اکابر سندش را از علماء متأخرین ملوث باین تهمت
می نمایند بلکه به تفضیح صحت مذهبش در عدالت صدر اول هم که بسیاری از امور زائده بر قدر مسنون
و ماثور را با وجود ترک آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اقرار عدم سنیت و اطلاق محدث و بدعت داخل
مستحبات و مندوبات ساخته اند خللی عظیم می اندازد **قوله** منامات معتمد علیها نیستند **الی قوله** ابلیس
تلبیس دشمن قوی است **الی قوله** و همچنین هر چه از کشف و الهام معلوم شود ضرور نیست که صحیح باشد
الی آخره **اقول** ذکر الهام و منام صلحاء کرام و اولیاء عظام برای استیناس است نه بطور حجت قطعیه
و هر چند ضرور نیست که هر چه از کشف و الهام و واقعات و منام صلحاء کرام و اولیاء عظام معلوم شود
علی الاطلاق حجت باشد اما بموجب قول مستندین صاحب رساله و مستندین مستند ایشان آنچه از آن
مخالفت بحکم حضرت شارع نداشته باشد قبول باید کرد قاضی ثناء الله در سیف المسلول در بیان
الهام فرموده که آنچه بدان بدست آید آنرا بر میزان شرع باید سنجید پس اگر شرع آنرا قبول کند آنرا حق
باید دانست و قبول باید کرد و آنچه شرع آنرا رد کند آنرا خطا و باطل باید دانست و رد باید کرد و آنچه
شرع از آن ساکت باشد آنرا نیز قبول باید کرد و قسطلانی در مواهب آورده و کذلک یقال فی کلامه
علیه السلام فی النوم انه یعرض علی سنته فما وافقها فهو حق وما خالفها فالخلل
فی سمع الرائی الخ در این مقام روایات چند از مستندین صاحب رساله آوردن ضرور است تا واضح گردد
که ایشان هم ذکر منامات نموده اند و احتجاج و عمل بدان هم فرموده اند شاه ولی الله دهلوی در
قرة العینین فی تفضیل الشیخین آورده و فتح جیلم اشاره فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مقام
منام که استسقاء از عمر طلب کنند از حدیث مالک الدار قال اصاب الناس قحط فی زمن عمر فجاء رجل
الی قبر النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله استسق لامتك فانهم قد هلکوا فقال
فاتاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المنام فقال ایت عمر فمره ان یستسقی للناس فانهم
سیسقون وقل له علیك الکیس الکیس فاتی الرجل عمر فاخبره قال فبکی عمر وقال یا رب ما آلو الا
ما عجزت عنه رواه ابو عمر و فی الاستیعاب انتهی و نیز شاه صاحب موصوف در انتباه فرموده
اخبرنی سیدی الوالد انه اراد فی ابتداء طلبه ان یلتزم دوام الصیام ثم تردد فی ذلك

لاختلاف العلماء فيه فتوجه الى النبي صلى الله عليه وسلم فرآه في النوم كانه اعطاه رغيفا
قال فقال ابو بكر الهدايا مشترك فقدمته اليه فاخذ منه كسرة ثم قال عمر رض الهدايا مشترك
فقدمته فاخذ منه كسرة ثم قال علي رض الهدايا مشترك فقدمته اليه فاخذ منه كسرة ثم قال
عثمان رض الهدايا مشترك فقلت ان قسمت الرغيف فاى شئ يبقى لهذا الفقير فامسكه الى آخره
ونيز در ان ست سالته صلى الله عليه وسلم سوالا روحانيا عن سر تفضيل الشيخين على علي
رضي الله تعالى عنهم مع انه اشرف نسبا واقضاهم حكما واشجعهم جنانا والصوفية عن آخرهم
ينتسبون اليه فافاض على قلبي منه صلى الله عليه وسلم ان له صلى الله عليه وسلم
وجهين وجها ظاهرا ووجها باطنا فالوجه الظاهر الى اقامة العدل في الناس وارشادهم
الى ظاهر الشريعة وهما بمنزلة الجوارح له في ذلك والوجه الباطن الى مراتب الفناء والبقاء
وعلومه المروية كلها انما تتبع من الوجه الظاهر الخ وامثال اين حكايات در تاليفات شاه صاحب
بيش از بيش ست بخوف تطويل بهمين قدر اكتفا مى رود بالاتر از همه اينكه ططاوى كه مستند طائفه است
نوشته ورد في بعض الآثار النهي عن قص الاظفار يوم الاربعاء فانه يورث البرص وعن
ابن الحاج صاحب المدخل انه هم بقص اظفاره يوم الاربعاء فتذكر ذلك فترك ثم رأى
ان قص الاظفار سنة حاضرة ولم يصح عنده النهي فقصها فلحقه اي اصابه البرص فرأى النبي
صلى الله عليه وسلم في النوم فقال الم تسمع نهيي عن ذلك فقال يا رسول الله لم يصح عندي
ذلك فقال يكفيك ان تسمع ثم مسح صلى الله عليه وسلم بدنه فزال البرص قال ابن الحاج
فجددت مع الله توبة اني لا اخالف ما سمعت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ابدا الخ
قوله مراد از حب كه مامور به است عشق **الى قوله** آنكه مولويان را دعاء محبت با جناب رسالت و اين عمل را
اظهار مودت قرار داده اند كذب صريح و بهتان عظيم است الخ **اقول** قطع نظر از حال باكمال اهل بيت
كسانيكه از لاحقين مجوز اين عمل و فاعل آن بوده اند مثل شيخ عبد الرحيم دهلوى و شيخ عبد الحق و شيخ
عبد الوهاب و شيخ ابن حجر مكى كه صاحب رساله در همين جواب باوشان استناد نموده و ديگر علماء اعلام
و اولياء كرام بودن ايشان از مقبولان درگاه جناب محبوب رب العالمين و محبوبان بارگاه حضرت
سيد المرسلين صلى الله عليه وسلم مثل آفتاب نيم روز بر تمام عالم جلوه افروز است و طعن بر ايشان دفع

محبوب الفت حقیقیه با منتسبان مطلوب در ذوات بابرکات آنحضرات بوجه اکمل موجود بوده است
پس اگر کسی خود دیان محبان محبوبان بارگاه نبوی را دشمن رسول قرار دهد و یاد رشان آنحضرات کلمهٔ شنیعه گروه
ضلالت پژوه در معرض بیان نهد مصداق اولئک هم شر البریه گرداند و اظهار صدق محبت
و اعلان خلوص مودت را سطوت تسویلات ابلیس گوید و عیوب آنحضرات خواه مخواه جوید و در شانش
هرچه گفته آید کمتر اما بخدای منتقم حوالش بهتر **قوله** بدعت را محبت دانستن و به حسن آن تفوه نمودن
بدان ماند که خون حسنین را دم الاخوین نامند الی آخره **اقول** اولا استحسان امور خیری که در سند و باب
شریعت شایع اند و مزاحم و مخالف سنت نیستند باوجود اطلاق بدعت و محدث از عهد صحابه کرام
تا امروز صاحب رساله در اقوال علماء اعلام ثابت و واضح است بلکه عدم انکار از حسن بدعات حسنه
باتفاق جمله فرق اسلامیه از نقل صاحب تنبیه الضالین لائح است پس بجهت اطلاق حسن بر عمل مولد
بلند مرحکم مبغوضیت بر وضعش و وجود محبت را بجهت تلفظ لفظ بدعت حسنه خارج از دائره امکان
ساختن صدها ائمه امت را از پندم تا صدر اول از زمره مبغضان و مبغوضان بارگاه نبوی قرار دادن
و در تبرا ابحور روافض کشادن است وثانیا قطع نظر از همه این و آن بر تقدیر صحت مذهب بابیه اسماعیلیه
حضرت امیرالمومنین سیدنا حسن رضی الله تعالی عنه و امام المسلمین حضرت سیدنا حسین رضی الله تعالی عنه
کی از تهمت ضلالت نجات خواهند یافت که صاحب رساله باظهار غایت در محبت بی ضرورت و حاجت
این کلمه شنیعه بی ادبی بر زبان آورده این تار و پود ابلهانه بر بافت باید دید که با وجودیکه آنحضرت صلی الله
علیه و سلم در هیئت طواف بیت الله شریف که عبادت مخصوصه مثل صلوة است بر استلام رکن یمانی و
رکن اسود اقتصار فرموده اند و استلام رکن عراقی و شامی ترک نموده اند معهذا المحققین در شروح صحاح
احادیث مثل عینی شرح صحیح بخاری و غیره روایت می فرمایند که مذهب حضرت امام حسن و امام حسین رضی الله تعالی
عنهما و سلام الله علی جدهما و علیهما استحباب جواز استلام رکن عراقی و شامی بوده است حالا در خرافات
صاحب رساله که بنام دلائل و قواعد بار بار بر زبان می آرد باید اندیشید که اکثر همان دلائل درین مقام جاری
توان گردید و از قصور احکام ضلالت التیام طائفه لیام که در هر مقام بر مستحسنات ائمه عظام از ان راه ما لازم
میگردانند بر ایمان خود باید لرزید اما چون کار بجهال سفاهت شعار است اعراض از بیانش و شفاء یا چاره بجز
توبه و استغفار قدری از خرافاتش در اینجا بیاد مسید هم و ششه خونخوار یکناره اشرار می نهم پس حسب اقوالش

گفت که باری تعالی از عبادات و اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی دانست مشروع نموده و دین کامل کرده
و نعمت خود بر عباد خود بر زبان رسول خود ختم کرده پس برین تقدیر اگر استلام رکن عراقی و شامی از اسود و یمانی
با عبادات و نوافل دینیه می بود البته حق تعالی آن را مشروع میفرمود و چون شارع از آن بحث نکرده معلوم شد
که احداث آن زیادت بر نص است و زیادت بر نص نسخ است الی آخر الخرافات و نیز می توان گفت که این فعل از
حضرت شارع ماثور نیست لا قولاً و لا فعلاً و کفی بهذا منعا انتهی و نیز می توان گفت که اتباع چنانکه در
فعل باید در ترک نیز شاید پس عملی که فی نفسه مستحسن باشد اما فعلش از آن سرور ماثور نباشد ترک آن در حقیقت
عین اتباع سنت و فعل آن موجب اخذه خدا و نیز می توان گفت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم این فعل را
ترک فرموده و بعمل نیاورده پس درینجا چند احتمال است یا کعبه معظمه با این کیفیت آن در زمان نبوت
اقتران موجود نبود یا محبت کعبه شریفه علی وجه الکمال نبود یا علم بمشروعیت آن حاصل نبود یا احتیاج
باین عبادات نبود یا مانع یافته شد یا در اتیان آن تقاعد رفت یا مکروه و نامشروع پنداشتند
الی آخر الخرافات با جمله این چه دلائل که اسماعیلیه حکم ضلالت بر امیه و بین لازم میکنند از ایشان عجبی نیست
که درین باده هم بحجت عمل بمتروک آنحضرت و زیادت بر سنت در هیئت کذائیه طواف الزام
تهمت ضلالت و تجویز نسخ شریعت آنحضرت بر جانشین رسول الثقلین صلی الله تعالی علیه و علیهما
وسلم نموده خون هر دو سرداران جوانان اهل جنان را دم الاخوین نامند **قوله** در جای دیگر از همین
کتاب یعنی اخبار الاخیار در حالات شیخ احمد مجدد شیبانی نوشته که کوزهای نوازه شربت پر کرده بر سر خود
نهادی و بر در خانه سادات رفتی و یتیمان و فقیران ایشان را خورانیدی و اگر شخصی را با سیدی دعوی
و خصومت شرعی بودی منت و شفاعت چنان کردی که سخن سید بالا آمدی و گفتی با سادات سخن
شریعت نباید کرد با ایشان سخن بمروت باید کرد انتهی **اقول** حال دیانت آنحضرات دیدنی است
که عبارتی از کتابی ذکر میکنند برای تغلیط عوام آنچه مخالف هوای خود می باشد از اول و درمیان و آخر هم
تحریف و حذف میکنند عبارت محدث دهلوی از حال شیخ احمد شیبانی نقل نموده و در آخر آن انتهی هم نوشته
حالانکه عبارتش چنین است وی بغایت محبت خاندان نبوت علیه التحیت موصوف بود بر طریقه خود
گویند که در عشره عاشورا و دوازده روز از اول ربیع الاول جامه نو و پاکیزه پوشیدی و در [illegible]
این ایام جز بر خاک نخفتی و در مقابر سادات [illegible]

خاتم رسالت صلی الله علیه وسلم و بارواح خاندان مطهر توسیع طعام میکرد و چون روز عاشورا شدی
کوزه‌های خوان شربت پر کردی و بر سر خود نهادی و بدر خانه سادات رفتی و یتیمان و فقیران
ایشان را نجوشانیدی و در آن ایام چندان گریستی که گویا آن واقعه در حضور او شده است و چون آواز ناله
و فریاد نساء و دختران که در ایام عاشورا متعارف این دیار است بگوش او رسیدی حالت کردی و خون
از چشم باریدی و احوال صحابه و سایر مشایخ رضوان الله علیهم اجمعین آنچه بایشان رسیده بود مهما امکن
ترک نمیدادی و سرود را بسیار دوست داشتی و طالب آن بودی و در رقص و تواجد نکردی و مجلس نیز نکردی
و در عموم احوال جامه جنس کم که بغایت سفید نباشد پوشیدی و اغلب اوقات کلاه فقط بر سر او بودی
و جز در وقت نماز دستار بر سر کمتر نهادی از جهت غلبه حرارت ایامی گویند که یک دستار بزرگ اعلی
و یک پیراهن نفیس نهاده داشتی و برای نماز جمعه و اعیاد پوشیدی و اگر یکی از ابنای دنیا آمدی نیز پوشیدی
و شیروار در مجلس نشستی و ما قال الله و قال الرسول بهیبت و عظمت تمام گفتی چنانچه زهره ملوک آب شدی
و مریدان خود فرمودی که اهل دین را باهل دنیا خوار نباید نمود که اینها مردم ظاهر بینند و فقیران را و بعضی
مجانین که در آن دیار بودند بسیار دوست داشتی و در راهی که سوار میرفت چون مجذوبی را بدیدی از اسپ
فرو آمدی و دست بسته ایستادی و هرچه ایشان فرمودندی آن کردی و اگر کسی پیش او ذکر غایبی کردی
یا سخن لایعنی کردی گفتی بابو خاموش باش و اگر کسی نام او بتعظیم گرفتی چنانچه رسم مریدان باشد چشم
پر آب کردی و گفتی احمد بنوی زیانکار و همچنین نقل است که خواجه حسین را قدس سره نیز خوش نیامدی که
کسی تعظیم او کردی و گفتی بلا حسین را انگ و رانگ کمینه کسی را گویند که کمترین کسان باشد رحمة الله علیهم و اگر
کسی پیش او آمده گفتی که من حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم در خواب دیده ام باو نشستی
و تمام قصه را بار بار بشنودی و دست و پای او را ببوسیدی و دامان و آستین او را بر روی خود فرو مالیدی
و جایی که آن شخص میگفت که در فلان جا دیده ام آنجا رفتی و بوسه دادی و گرد آن جا را بر روی
و موی خود مالیده و اگر سنگ بودی آن سنگ را شستی و آن آب بخوردی و بر تن و بر جامه چون گلاب
پاشیدی و اگر شخصی را [illegible] خصومت شرعی بودی [illegible] شفاعت چنان کردی که سخن [illegible]
[illegible] شریعت نباید کرد با ایشان [illegible] الی آخره [illegible]
[illegible]

وتحریف چشم پوشیدن و اصل خیانت ست یا نه دیگر آنکه قطع نظر ازانکه در اخبار الاخیار مناقب حضرت شیخ احمد [illegible]
ذکر فرموده است صاحب رساله خود او عار حصر استناد خود بعلماء و مشائخ معتمدین امت نموده است برین تقدیر
تشنیعات و تعریضات او در حق مجوزین عاملین معمول بهم برپا شد که حال مستندین و معتمدین او این
چنان ست فافهم ولا تکلم **قوله** نفس قیام برای تعظیم مطابق بیان شرعی علی الاطلاق مکروه ست الخ
اقول این ادعای ست مخالف تحقیق ائمه محققین و تصریح جمهور علماء دین اگر تحقیقات آنحضرات را درینجا
بالاستیعاب قصد نموده آید کتابی ضخیم گردد ولهذا نظر به اختصار چیزی از علماء مشهورین معتمدین صاحب رساله
وامثالش ذکر میکنیم در درمختار گفته وفی الوهبانية یجوز بل یندب القیام تعظیما للقادم کما یجوز القیام
ولو للقاری بین یدی العالم الخ شامی در حاشیه نوشته ای ان کان ممن یستحق التعظیم وقال فی القنیة
قیام الجالس فی المسجد لمن دخل علیه تعظیما وقیام قاری القرآن لمن یجیئ تعظیما لا یکره اذا
کان ممن یستحق التعظیم وفی مشکل الآثار القیام لغیره لیس بمکروه بعینه انما المکروه محبة
القیام لمن قام له الخ در شرح منیه گفته لا یکره قیام القاری للقادم تعظیما اذا کان مستحقا للتعظیم الخ
وهمچنان ست در قاضیخان و عالمگیری وغیره و در لمعات بعد ذکر اقوال گفته والصحیح ان احترام اهل الفضل
من اهل العلم والصلاح والشرف بالقیام جائز الخ و اگر برینهم تسلی نیاید تا به بیند که قطب اسماعیلیه
در مظاهر حق نوشته وقت تلاوت کی تعظیم کسیکے نکرے مگر عالم با عمل اور استاد و والدین کے لیے قیام
وتعظیم جائز ہے الخ **قوله** فقال لا تقوموا کما یقوم الاعاجم الخ **اقول** اولاً ارباب تحقیق در بیان
احادیث شریفه تطبیق فرموده تصریح نموده اند که ازین احادیث نهی عام علی الاطلاق از قیام اکرام
ثابت نمی تواند شد و اگر صاحب رساله را بران اعتماد نیاید تا به بیند که شاه ولی الله دهلوی در حجة
البالغه بعد ذکر ورود احادیث مختلفه نوشته وعندی لا اختلاف فیها فی الحقیقة فان المعانی
التی یدور علیها الامر والنهی مختلفة فان العجم کان من امرهم ان یقوم الخدم بین ایدی
ساداتهم وهو من افراطهم فی التعظیم حتی کاد یجاوز الی الشرك فنهی عنه والی هذا
وقعت الاشارة فی قوله علیه الصلوة والسلام کما یقوم الاعاجم الخ وثانیا حاصل ما لفقه
مسلم تحسین و تصحیح ائمه فن را با دلیل کلام کسی معتبر نمی دارد پس احتجاج باین حدیث جائز و صحیح [illegible]
بر حاشیه نسخه سنن ابوداود مطبوعه دهلی که باهتمام کبراء اسماعیلیه طبع گردیده [illegible]

آوردہ قال الطبرانی هذا الحدیث ضعیف مضطرب السند فیه من لا یعرف **قوله** عن انس لم یکن شخص احب الیهم من رسول الله صلی الله علیه وسلم وکانوا اذا راوه لم یقوموا لما یعلمون من کراهته الخ **اقول** اولاً که درین روایت نفی قیام مقید بوقت رویت است پس مثبت ادعاء اطلاق نیست دوم این قضیه مهمله است ومهمله در قوت جزئیه پس ادعاء کلیت وعموم ازان کی ثابت خواهد بود ازینجاست که حجة الاسلام ستّی صاحب رساله گفته بل کان الصحابة لا یقومون لرسول الله صلی الله علیه وسلم فی بعض الاحوال کما رواه انس رض ولکن اذا لم یثبت فیه نهی عام فلا نزی به باسا فی البلاد التی جرت به العادة فیها باکرام الداخل بالقیام الی اخره اما لفظ کراهت پس در لمعات گفته وما جاء فی حدیث انس رض من کراهته صلی الله علیه وسلم قیام الصحابة له فانما هی من جهة الاتحاد الموجب لرفع التکلف لا للنهی عنه الی آخره **قوله** من گفتم که احادیث جواز قیام خود ثابت نیست الخ **اقول** کسیکه مطالعه کتب ائمه دین نموده است کذب این قول بروی ظاهر تر از شمس بوده است درینجا عبارات چند باید شنید قاضی عیاض علیه الرحمه در شفا آورده وعن عمرو بن السائب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان جالسا یوما فاقبل ابوه من الرضاعة فوضع له بعض ثوبه فقعد علیه ثم اقبلت امه فوضع لها ثوبه من جانبه الآخر فجلست علیه ثم اقبل اخوه من الرضاعة فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فاجلسه بین یدیه الحدیث علامه خفاجی در شرح گفته وفیه دلیل علی انه یجوز القیام تعظیما لمن یستحق التعظیم خلافا لمن قال انه مکروه الخ ونیز علامه خفاجی در شرح شفا فرموده وکان صلی الله علیه وسلم یکرم من یدخل علیه بالقیام ویلاطفه الخ امام نووی در اذکار بعد بیان استحباب قیام برای اکرام نوشته وعلی هذا الذی اخترناه استمر السلف والخلف وقد جمعت فی ذلک جزءا وذکرت فیه الاحادیث والآثار واقوال السلف وافعالهم الدالة علی ما ذکرته الخ حالا میگویم که ائمه محققین مستندین صاحب رساله تصریح فرموده اند که احادیث در نهی صریح قیام ثابت وصحیح نیست در لمعات فرموده قال الشیخ محی الدین النووی القیام للقادم من اهل الفضل مستحب وقد جاءت فیه احادیث ولم یصح فی النهی عنه شئ صریح الی آخره **قوله**

در عهد حیات و حضور آن علیه السلام از اصحاب قیام برای تعظیم ثابت نیست الخ **اقول** این ادعا
صحیح نیست اینکه محققین قیام در عهد حیات و حضور آن سرور علیه السلام ثابت فرموده اند علامه
خفاجی در شرح شفا فرموده اما القیام للعلماء والصلحاء فمستحب وکان النبی صلی الله علیه
وسلم اذا جاء قام له الصحابة الخ و حق همین ست که قیام در عهد زمان نبوت اتفاقی بود اما
تکلف و اعتیاد بدان مروج نبود در لمعات گفته والحق ان القیام عند الدخول کان اتفاقیا فی زمنه
صلی الله علیه وسلم والکراهة انما کانت للتکلف ولم یکن معتادا الی آخره **قوله** تعظیم کسی که
مشاهده او دیوانگی محض ست الخ **اقول** ائمه دین تصریح فرموده اند که تعظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم
وقت حکایت ذکر شریف مانند تعظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست در حالت حضور پر نور پس آنرا
ابطال تعظیم جناب رسول کریم صلی الله علیه وسلم مشاهده را شرط تعظیم قرار دادن و تعظیم بی مشاهده
دیوانگی گفتن تمام شنادن الحاد محض ست امام ابو الفضل قاضی عیاض علیه الرحمه در شفا فرموده واعلم
ان حرمته صلی الله علیه وسلم بعد موته وتوقیره وتعظیمه لازم کما کان حال حیاته
وذلک عند ذکره وذکر حدیثه الی آخره ونیز در شفا فرموده قال مطرف کان اذا اتی الناس
مالکا خرجت الیهم الجاریة فتقول لهم یقول لکم الشیخ تریدون الحدیث او المسائل فان قالوا
المسائل خرج علیهم بسرعة وان قالوا الحدیث دخل مغتسله فاغتسل وتطیب ولبس ثیابا
جددا ولبس ساجه وتعمم ووضع علی راسه رداءه وتلقی له منصة فیخرج فیجلس
علیها وعلیه الخشوع ولا یزال یبخر بالعود حتی یفرغ من حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم
الی آخره علامه خفاجی در شرح فرموده فجعل مجلس حدیثه کمجلسه حیا الی آخره ونیز در شفا آورده
ولما کثر علی مالک الناس قیل لو جعلت مستملیا یسمعهم فقال قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا
لا ترفعوا اصواتکم الایة وحرمته حیا ومیتا سواء الخ علامه خفاجی در شرح فرموده فقاس منع
رفع الصوت فی مجلس قراءة الحدیث علی منعه فی مجلسه حال حیاته الخ ونیز در شفا آورده
قال ابو ابراهیم التجیبی واجب علی کل مومن متی ذکره صلی الله علیه وسلم او ذکر عنده ان یخضع
ویخشع ویسکن من حرکته ویاخذ فی هیبته واجلاله بما کان یاخذ به نفسه لو کان بین یدیه
صلی الله علیه وسلم الخ علامه خفاجی در شرح گفته فیغض ذلک ویلاحظه ویتمثله فکانه عنده الخ

بالجملہ تعظیم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را بخیال و تصور حاضری خود در حضور وقت حکایت ذکر شریف
در مجلس شریف بلی مشاہدہ دیوانگی گفتن و مشاہدہ را شرط تعظیم گردانیدن ضلالت است **قولہ** از خصائص
حضرت رسول و جناب بتول است الی **قولہ** اظہار محبت نمودن بود الخ **اقول** ادعای جزم تخصیص مطلق
از ایشان بدون اقامت دلیل قابل ذکر نیست و مراد نبودن اجلال در قیام جناب سیدہ محل کلام است در
مظاہر حق بذیل این قیام آوردہ اور اسمین یہ تاویل کرنی کہ وہ قیام محبت و اقبال کا تھا نہ قیام تعظیم
و اجلال یہ خالی بعد سے نہین اور طیبی نے بھی محی السنہ سے نقل کیا ہے کہ اجماع کیا ہے جمہور علما نے ساتھ
اس حدیث کے اوپر اکرام اہل فضل کے یعنی علما و صلحا کے اور امام محی الدین نووی نے کہا کہ یہ قیام اہل فضل کے
لیے بیچ وقت آنے کی مستحب ہے اور حدیثیں اس باب مین وارد ہوئی ہین اور بیچ نہی اسکی کے صریحا کچھ صحیح
نہین ہوا الخ **قولہ** مقصود آنحضرت اعانت سعد بود در نزول حمار بسبب مجروح بودن الخ **اقول** اگرچہ
بعض علما حمل حدیث برین احتمال بعید نمودہ اند اما مخالف جماہیر محققین و مخالف ظاہر احادیث است کہ
برین تقدیر حکم بیک دو کس کفایت میفرمود کہ انزال سعد حالانکہ خطاب عام بلفظ جمع فرمودند قوموا الی
سیدکم واہمین است کہ اجلہ محققین از فقہا و محدثین احتجاج باین حدیث برای استحباب و مشروعیت قیام
اکرام برای اہل فضل فرمودہ اند مانند امام نووی و امام بخاری و امام مسلم وغیرہم پس نزاع یک دو کس از علما
دران قابل التفات نیست علامہ خفاجی در شرح شفا فرمودہ وحمل حدیث سعد علی انہ کان مریضا
و نحوہ مما [illegible] فامرهم صلی اللہ علیہ وسلم بالقیام لیعینوہ فی النزول عن دابتہ خلاف الظاہر
الی آخرہ و در حاشیہ صحیح بخاری باہتمام مولوی احمد علی در دہلی مطبوع شدہ بذیل حدیث مذکور آوردہ فیہ
استحباب القیام للسادات کذا فی الکرمانی قال فی الجمع احتج بہ الجماہیر لاکرام اہل الفضل
بالقیام اذا اقبلوا واما القیام المنہی عنہ فانما ہو فیمن یقومون علیہ وہو جالس طول جلوسہ
انتہی ملتقطا الخ و در حاشیہ نسخہ سنن ابوداود کہ باہتمام مولوی نوازش علی اسمعیلی مطبوع شدہ از
فتح الودود آوردہ [illegible] قوموا الی سیدکم احتج بہ المصنف والبخاری ومسلم علی مشروعیۃ القیام
قال مسلم لا اعلم فی قیام الرجل للرجل حدیثا اصح من ہذا ونازعہ فیہ طائفۃ منہم ابن الحاج
الی آخرہ **قولہ** طرفہ تر [illegible] حتی از تجویز عمل مولد منع قائل اند الی **قولہ** این مقابلہ خانہ جنگی است کہ کفی اللہ
المومنین القتال الخ **اقول** این [illegible] استفاست کہ از غیظ و غضب [illegible] شیطان گردیدہ بار باد

بضلالت وتکفیر اکابر دین که مجوزین این عمل اند اشعار می نماید واز خدا تعالی خوف نمی آید و قطع نظر
ازان میگوییم که منع قیام از ائمه وعلماء مشهورین بنقل صحیح باثبات نرسانیده ناحق روی کاغذ
سیاه گردانیده اما آنچه نوشته که در کتاب باران رحمت که ابن حجر مکی در فتاوی وشیخ نورالدین
در حاشیه مواهب بدعت ولا اصل نوشته اند پس اول تصحیح نقل ضرورست وثانیا بر تقدیر صحت نقل
از قول ابن حجر مکی وشیخ نورالدین وهمچنان از قول صاحب سیرت شامی حکم ضلالت مجوزین آن کجا
لازمست آیا نمی داند که آخر جمهور ائمه دین بلکه خود حضرات مذکورین هم قائل تقسیم بدعت بوده اند
وبسیاری از امور را باوجود اطلاق بدعت بر آن صحابه کرام جائز ومستحسن فرموده اند وهمچنان اطلاق لفظ
لا اصل حسب قول علماء با ایقان کی مستلزم ضلالت وخروج از اصل ایمان ست پس استدلال [illegible]
بآن محض باطل خوانده کفی الله المؤمنین القتال درین مقام از حلیه علم دین عاطل ست از همچنا
نکه شیخ الاسلام برهان الدین حلبی در انسان العیون فی سیرة الامین المامون وقول صاحب سیرت شامیه را
تفسیر بدعت حسنه مستحبه فرموده اند وتقسیم آنرا ثابت نموده اند درین مقام برای تفهیم مرام مثالی دیگر
از کلام علماء کرام باید شنید در مجمع البحار فرموده قد کتبت فی شان الصلوة علی النبی صلی الله
علیه وسلم عند الطیب لشیخنا الشیخ علی المتقی قدس سره هل له اصل فکتب الجواب الشیخ
ابن حجر او غیره بما نصه سئل نفع الله به بما صورته جرت عادة الناس اذا اعطوا طیبا
او ریاحین او غیرها ونحوه ان یصلوا علی النبی صلی الله علیه وسلم فهل لذلک اصل
وما حکمه فاجاب بقوله اما الصلوة عند ذلک ونحوه فلا اصل لها ومع ذلک
فلا کراهة فیه لذلک عندنا الخ ملخصا **قوله** اگر نفس قیام را از بعض کتب معتبره فقه ثابت
خواهند کرد پس بر قیام خاص حجت از کجا خواهند آورد الی آخره **اقول** ظاهرا قوت وضعف
با اعتماد وبی اعتمادی کتب فقه وحدیث والسنه بهوای نفس خود میدانند ورنه مستندات خود را
کتب [illegible] جائی در ضعیفه داخل کردن وبنای آن بر موافقت ومخالفت [illegible]
جائز نبوده وهرگاه که در ما سبق از محققین مشروعیت ومندوبیت قیام اکرام ثابت گردیده پس برای
بجا آوردن آن بقصد اعلان تکریم آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه حاجت بحجت دیگرست هیچ مسلمانی
[illegible] تکریم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را مامور جائز [illegible] اگر [illegible]

محققین کراهت خصوص قیام برای اکرام داخل وقت قدوم تسلیم هم کرده آید تا هم بر تحریم و منع این کریم
خاص حجت از کجا خواهند آورد **قوله** فهم شما که عالم بر خلاف خیر البشر فتوی ندهد **الی قوله** دشمنان
دین همیشه باکتساب فنون و تحصیل علم کمال پیدا کرده **الی قوله** استیصال دین نمایند ولو کان فضل العلم
من دون التقی شرف لکان اشرف خلق الله ابلیس الخ **اقول** این تطویل کلام درین مقام
تلبیس بیجاست و مغالطه نازیبا مسلمنا که اهل علم دیندار و دنیادار و اتقیا و اشرار هر دو قسم باشند اما جماعت
بسیار از مجوزین عمل مولد خصوصا مقسمین معنی بدعت بسوی حسنه و سیئه عموما که معروف و مشهور
و استناد باقوال ایشان در کتب دینیه مذکور و مسطور ست بدون شبهه از علمای راسخین و ائمه شرع متین اند که
دین متین و متصف باتباع شریعت و معرض از دنیا و راغب آخرت ثابت ست باخبار متواتره
و یقینی ست کالشمس فی الهاجره و خود صاحب رساله مقتدایان آنحضرت استفادی آرند
و در شیوخ دین خود می شمارند اگر حالا اسماعیلیه بجهت استحسان مجلس شریف و دیگر مستحبات ایشان
ضلالت و بی دینی لازم کنند و سالکه را بر طریقه ایشان گمراهی قرار دهند و آنحضرت را از دشمنان
و مخالفان دین رسول کریم و معتقدان ابلیس رجیم شمارند و سلسله دین خود را هم بر ایشان منتهی صاحب رساله
این الفاظ تشنیع بر زبان آرند اگر درین سواد تیره هند این حرکات شنیعه را طاقت گستاخی خود دانند
اما بر ایشان در محشر چه جواب دارند **قوله** عقل با بداهت می داند که موخر از مقدم همیشه اکمل می باشد الخ
اقول اگر مراد ازین کلیت دعوی بداهت عقل باطل ست والا قطع نظر از آنکه مثبت مرام نیست
در خصوص این ماده صادق هم نیست که صاحب رساله و کافه اسماعیلیه حاشا که در کمال بحصه صدم
و هزارم هم از آنحضرت رسیده باشند چه جای آنکه اکمل گردیده باشند **قوله** فضیلت تقدم زمانی قدم
بار نیست و آن مستلزم عدم اعتبار متاخرین و سقوط ایشان از پایه و ستنا نیست **الی قوله** فیض روح القدس
از باره مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد الخ **اقول** ازین قول خود بر پای خود تیشه می زند تیغ
بسیاری از دعاوی خود را [illegible] اما مخالف از موافق و ضار را از نافع نمی شناسد چنانچه از سیر اوایل
مناقشات ابن اسماعیل و [illegible] اسماعیلیه ظاهر ست **قوله** پس سعادت ما انا اکمل ست که [illegible]
صفات عالم دیندار در [illegible] یابد [illegible] الخ **اقول** پس نهایت شقاوت است که
با وجود موجود بودن [illegible] دیندار در ایشان [illegible] که مجوزین عمل مولد اند [illegible]

ایشان اطلاق ضلالت و بدعتی نموده آید باری چه گوید در حق شاه ولی الله دهلوی جد امجد و منتهی
السند مقتدای خود و استاد و والد و مرشد شان شاه عبد الرحیم صاحب شیوخ سند دین شاه ولی الله
مثل صاحب حصن حصین و حافظ سخاوی و ابن حجر عسقلانی و جلال سیوطی و غیرهم این حضرات اند موصوف
بصفات عالم و بیندار میدانند یا از متصفین بصفات اهل دنیا و از اشرار **قوله** خاتمه در آنکه سنی
که نام سنی ست الخ **اقول** اگر سنی در اصطلاح جدید صاحب رساله همان را گویند که کسب ظلمت بر پا و حامی
اتباع سنت عقائد فاسده ایجاد ساخته و باتباع و موافقت اهل اهوا و فاسده سابقه پرداخته در حق
ائمه اهلسنت از صحابه کرام و دیگر علمای اعلام در فروع احکام فی نفس مرام حکم تحقیق و تجهیل و تحقیر بلکه
تفسیق و تضلیل و تکفیر لازم نماید تا البته این ادعا مانند اسماعیلیه حق شاید در شد فی الحقیقت این
ادعا همان مثل ست که اهل اعتزال خود را خالق افعال خود دانند اما معنا خود را موحد و اهل توحید نامند
و بر اهلسنت بسبب اثبات صفات شرک لازم گردانند اما کلمات که صاحب رساله متضمن قدح و طعن بر ائمه کرام
و مدح منقبت خود بار بار برای اظهار تبحر خویش در میان می نهد بخیال طول کلام خارج از مرام فائده
نمی بیند و جواب جمله خرافات از ما سبق آشکار پس حاجت اعاده و تکرار نیست **قوله** بر صاحب بعثت
که در صدد تحریر جواب این کتاب شوند تقدیم ست که این دو سه امر را پیش نهاد خاطر مبارک نمایند
اول آنکه آنچه در اینجا ایراد یافته ست مؤید ست بنصوص قرآن و سنت و آثار اصحاب و علما و مشائخ معتقدین
است پس در حقیقت تردید و تنقیص ست چه بجال این حضرات باشند مؤلف که ناقل و مبلغ ست و بس الخ
اقول یکه چشم بصیرتش بنور انصاف مکحل است نیک میداند که صاحب رساله برای مغالطه و میدان
کذب چه نقشه ها کشیده اند چه در بیان مراد آیات و معانی احادیث که بر خلاف جمهور مفسرین و شارحین محدثین
محققین جا بجا قدم انداخته و در بعض مقامات گویا که به تحریف پرداخته و همچنان در آثار اصحاب
و علما و مشائخ خرافات خود خلط نموده و مقدمات شنیعه من عند نفسه افزوده پس دعوی اینکه آنچه ایراد
یافته ست مؤید ست بنصوص الخ قوله مبلغ و ناقل ست این ادعا کذب باطل ست **قوله** دوم آنکه
برابر حجت و برهان این رساله احتجاج باقوال و روایات اهل حق نماید مگر استناد بسخن علما و مشائخ
فرمایند الخ **اقول** هر چند تجدید را قرار نیست کار هم کسی را وقتی تقیه هم موافقت بیعت حق [illegible]
و جه [illegible] بالفعل مخالفت بهوای خود و اخل اهل ضلالت می نمایند فقیر برای تکمیل الزام احتجاج

بیان باطل نشده بلکه از مستند ... صاحب رساله التزام کرده ام واگر یکی جا از دیگر علمای دین
آورده ام آنهم بعد از آن ... که دیگر رسائل این طائفه وکبرای شان استناد و ذکر آنها دیدم و نیز استناد
بدان کتب کرده ام که وجود و اعتبار آنها در عامه امصار نزد علماء بدرجه کثرت و شهرت رسیده است نه از
رسائل مجهوله و غیر معتمده مانند رساله عصری و نور الیقین و باران رحمت وغیرها مایه افتخار صاحب رساله
که تا هنوز وجود آنها در اختفاء و استتار است فضلا عن الشهرة والاعتبار **قوله** چنان کنند که جواب
بعض مقدمات رساله نویسند و از پاسخ دیگر مطالب قطع نظر نمایند والا این جواب ناقص شمرده شود
و قابل رد و طرد باشد الخ **اقول** اولا این کلامی ست عجب خارج از قانون عقل و ادب ثانیا این
آرزوی صاحب رساله هم حق تعالی بر دست بنده ضعیف بظهور رسانید که از جمیع مستدلات
واقوال صاحب رساله که متعلق بحث و مقام و مدار اصل مرام بوده اند اجوبه شافیه داده بطلان همه
خرافات ظاهر گردانید **قوله** سیوم آنکه پیش از تحریر پاسخ همگی رساله را از بدایت تا نهایت لفظ بلفظ
مطالعه فرمایند الخ **اقول** برین ایمای صاحب رساله هم عمل نمودم و بعد مطالعه تمام بتاییدات حضرت
رب کریم دعای توفیق خیر طلب داشته و حمیت نفس و حمایت کسی در خیال نگذاشته لب به جواب کشودم
و هر مطلب را مستند به تحقیقات ائمه دین نمودم اگر صاحب رساله نفسانیت و اعتساف بگذارد و دیده براه
تحقیق حق و انصاف آید امید قوی ست که بعد مطالعه جواب از تضلیل مجوزین مولد و عاملین آن باز آید
و از خرافات خود توبه نماید **قوله** چهارم آنکه هنگام مخاطبت و مناظره به سب و شتم پیش نیایند بلکه سر رشته
پاس و ادب و حفظ مراتب مخاطب از دست نگذارند الخ **اقول** اگر صاحب رساله را حفظ مرتبت خود
محبوب بود و از این شیمه کریمه ارباب شرافت و کرامت چرا از دست داده بچو اسافل در پی تحقیر و تجهیل
اکابر دین چرا افتاده و در سب و شتم و تفسیق و تضلیل چرا کشاده واگر فرضا شبهه در کلام اکابر دین بخاطرش
خطور نموده بود چرا بطور طلبه حق از اساتذه خویش و دیگر علمای حق اندیش طلب تحقیق حق ننموده از طرف
خود کف لسان در شان ائمه دین نساختن ولی بالگانه علم طعن و تجهیل و تفسیق افراختن و از دیگران حفظ
مرتبت خود طلب نمودن و برای تعظیم و تکریم خویش و طائفه خویش فرمودن نهایت عجیب و نهایت
غریب است و من ... بدشنام ... اما معهذا وقت مطالعه این جواب خواهند دید که احقر العبید
هرگز مثل صاحب رساله ملتزم طعن و تشنیع نگردیده اگر جایی بکلمه ... ابتدا از صاحب رساله

واحقر معذورست كلوخ انداز را پاداش سنگ ست * واين مصرعه بهم رسانيده آشنايى با دعا اينهمه آوردن
معروف ومشهور **قوله** ترجمه انكه يا قوم ان كان كبر عليكم مقامي وتذكيري بايات الله فعلى الله توكلت
فاجمعوا امركم وشركاءكم الخ **اقول** اين آيات كريمه كه در قول جناب حضرت نوح على نبينا وعليه الصلوة
والسلام در مقابله كفار منكرين توحيد ونبوت وارد گرديده ايراد آن درين مقام چه مناسبت دارد مگر انكه
حسب عقيده طائفه اسماعيليه درينجا هم اشعارست باينكه علماى اعلام واولياى كرام را كه قايل باستحسان
عمل مولد اند گو از شيوخ دين اين طائفه باشند از اهل ضلالت مى شمارد وخارج از مسلمين مى انگارد وپس بطلان
اين خيال از ماسبق روشن وفساد جمله اوباش ومانقدم مبين * هاانا اختم الكلام واسال الله تعالى
حسن الاختتام لي ولجميع اهل الاسلام ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل
في قلوبنا غلا للذين امنوا ربنا انك رؤف رحيم وصلى الله تعالى على نبيه الكريم وحبيبه الرحيم
سيدنا ومولانا محمد صاحب الخلق العظيم وعلى اله واصحابه اولى القدر الخطير والفيض العميم فقط

اتباع صاحب رساله را افتخاريست وبراى مريدين اعتبار شش عبارات مختصر شهادت حسن تهذيب وشستگى
مولف در عنفوان شباب ومتانت تاليف وبكار بردن معجزه عيسوى درين باب * چون جمهور از ششصد
طلوع نمودن آن كتاب الى يومنا ذلك من المطالب التي تتحير في اولى الالباب درج گرديده اند
بخيال نياوردند كه اين كسان چه لياقت دارند كه به شهادت آنها نسبت تفضيل آنچه درين
وقطع نظر از ان حال اين كسان وامثال ايشان معلوم اما بجمله آنها حال دو كس كه بنابر
درينجا مرقوم اول كه شهادت نزيل ٹونك ثبت نموده وبلفظ تاج الفقهاء والمحدثين ستوده حال جهالات
ايشان در رساله صيانة الناس بايد ديد بقدر قليل از خرافات ايشان مطلع شايد گرديد * اينقدر
بس ست كه نزيل ٹونك بقاعده للاكثر حكم الكل بر بناى حسابيات ومسائل فقهيه كه بيك گونه
مسائل موافق اهلسنت ودر اقل موافق اهل هوا وبدعت باشد داخل اهلسنت پنداشته
از رجوم الشياطين نسبت نمودن آن بطرف شاه عبد العزيز صاحب فرموده كه مذهب اهلسنت وجماعت
نهايت تنگ وباريك تر از موى ست هر كه ادنى مخالفتى باسنت نمايد از دائره اين مذهب
صاحب رساله وبرادر بزرگوار ايشان در معنى سواد اعظم كه نهايت تطويل نموده
از بين بلفظ مخالف حديث والسنة والجماعت فرموده نزيل ٹونك در صيانة الناس حسن

مذہب سواد اعظم قرار دادہ و ہمچنان عدم قابلیت کفر عفو را معتقد اند مذہب سواد اعظم قرار دادہ حضرت صاحب

غور فرمایند کہ اطلاق سواد اعظم درینجا حسب تحقیق او خبر از علم و تحقیق نزیل ٹونک میدہد شہادت دیگر آنکہ از

شیخ عباس پسر شیخ احمد عرب شروانی نویسانیدہ اند و شیخ صاحب موصوف شروانی ہمراہ مہربانی تالیفش را

فائق بر جمیع اولین قرار دادہ بتصریح و کنایہ تشنیع را از حد گذرانیدہ نوبت بالزام شرک و کفر اینجا مجوزین

این عمل شریف رسانیدہ اند ہرچند از شیخ صاحب موصوف بنابر غلو مذہب تشیع و تعصب شر رفض

الزام ضلالت بایہ است و اکابر اہل سنت غیر غریب اما از کسی کہ خود را خواہ مخواہ سنی گوید افتخار استشہاد شیخ

والا تبار نہایت عجیب طرفہ آنکہ از رسالہ کشف الالتباس عما وسوس بہ الخناس جناب شیخ ابو الفضل عباس

بابہ و بیدہ بغدادی حضرات اسماعیلیہ باید خندید و عبارۃ الکشف ہکذا اور جناب ابو الفضل کہ مصداق

پڑھی نہ لکھی نام محمد فاضل ہیں انکی کیا تعریف کیجیے کہ پیش ناظم ناثر و پیش ناثر ناظم و پیش ہر دو ہیچ و پوچ

ہیچ ہر دو تحریر کا یہ حال ہے کہ علم صرف و نحو جس پر فہم احادیث الٰہیہ ہدی ملتوی ہی [illegible] مدلول فصوص

او سیاستطول [illegible] علوم ناحق ہیں معدود فرمائی ہیں اور قضیہ کو برعکس ٹھیرائی ہیں اور صحت عبارت کا

یہ منوال ہے کہ ہرچند سالہا سال سے بلکہ [illegible] تمیز سے آج تک مشق انشا نگاری اور نظم و نثاری

[illegible] اصحاب [illegible] درسی اصلاح منظوم و منثور لیجاتی ہیں اب تک بلطفہ تعالی سقدر

[illegible] ہیں [illegible] انشا [illegible] سے [illegible] سکیں سو جب فارسی صحیح کا

یہ حال [illegible] کیا حال ہوگا اور ایسا [illegible] جوان مرد صاحب تمیز اور ننگ [illegible]

[illegible] کلمات طیبات کتاب و سنت بضاعت کو کیا سمجھی گا اور اوسکا

[illegible] کیا جاتی [illegible] کا بیا والی اخرہ ملخصا بالالتزام آنکہ

[illegible] المحققین [illegible] العالم [illegible] محمد صدر الدین خان بہادر [illegible] عبارت

[illegible] صاحب [illegible] تسلیم و قوت حافظہ [illegible] تحریر [illegible]

[illegible] و درین مسئلہ فتوی نوشتہ اند [illegible]

[illegible] عمل [illegible] طعن و تشنیع نمودہ اند [illegible]

حاصل [illegible] امری دیگر نیست فقط

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

نام این رساله عین الیقین فی مبحث مولد اکمل النبیین

چون از تحریر جواب اصل رساله فارغ گردیدم تحریر جواب تعلیقات برادر عزیز گرامی که ملحق بآخر است
مناسب دیدم **قوله** بعض مردم این زمان **الی قوله** چون کفار پیشین زمان حرف جهل و راز ترکشیده اند
و بغلط در حدیث ید الله علی الجماعة من شذ شذ فی النار حدیث من فارق الجماعة [illegible]
الخ **اقول** عادت جهال ست کلام حق را در اثبات دعاوی خود بجوش و خروش می آرند و آنرا دلیل
قوی و شریف می انگارند اما چون خصم همان را حجت گرداند و مطلوب خود و ضد مدعای ایشان بروشن ترین وجه
ازان باثبات رساند بمقتضای آنکه دروغگویان را حافظه نباشد همان قول را از پایه احتجاج
ساقط می سازند و سنگ بر شیشه آبروی خود می اندازند و خصم را بمقتضای سنت جاهلان بسب و شتم
یاد می نمایند و زبان را به ناگفتنیهای لا یلیق مصداق این حال و شاهد این مقال ابطال احتجاج و استدلال
درین مقام ازین احادیث شریفه حضرت سید الانام صلی الله علیه و سلم است مخفی مباد که مجدد فیوج
دهلی برای جواب تصحیح المسائل چه خاکها که بر سر خود نه بیختند و چه گوهرها که نه ریختند آخر [illegible]
بر سر [illegible] و چراغها از غایت طیش و غضب میخوردند پس از رساله [illegible] پرده از رخ کشیده
در رساله تفهیم در دهلی بطبع رسیده در همان تفهیم در بیان عدم جواز استمداد از انبیا علیهم السلام و اولیا
کرام با وجود اقرار اختلاف نوشته اند اتباع عامه فقها و جماعت [illegible] واجب است که امام احمد در مسند
خود از معاذ ابن جبل رض آورده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الشیطان ذئب الانسان
کذئب الغنم یاخذ الشاذة والقاصیة وایاکم والشعاب وعلیکم بالجماعة والعامة ابن ماجه
در سنن خود از انس رض می آرد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اتبعوا السواد الاعظم
فانه من شذ شذ فی النار و ابو داود در سنن خود از ابو ذر رض روایت میکند قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم من فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه
شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوة بذیل معنی حدیث اول می نویسد اشارت ست آنکه معتبر
اتباع اکثر و جمهور ست چه اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه ممکن نیست و در شرح حدیث ثانی
حسین بن عبد الله طیبی ناقلا عن المفردات می نویسد السواد یعبر به عن الجماعة الکثیرة

الی ان قال پس ازین مذکور صاف واضح شد که اتباع کثیر و جماعت لازم ست الی آخره مقام حیرتست
که نجدیه بر تالیف تفهیم غلغله شادمانی از فرش تا عرش رسانیدند و در تشهیر آن قصوری نکردانیدند
با اینهمه بکلامه عرشی آنرا ندیدند و یا دیدند و نفهمیدند یا فهمیدند و نه پسندیدند یا آنوقت پسندیده
و اینوقت قابل منسوخیت آن گردیدند بهر صورت این ترانه خارج از آهنگ که شنیده اند
طرف کبرای خود چه جواب اندیشیده اند اگر درین مقام تشفیعات شان قلب تمام بجاست و اگر آیه کفی الله
المومنین القتال در جوابش خوانم سزاست و اگر این شعر بیاد شان هم نباشد حیرتی دارم
نه شنیده مجلس باز پرسش شد هر فرمایان چرا خود توبه نکنم میکنند سهل است ساکنان قنوج و دهلی
که اعتراضات و گلانه بکلامه عرشی را متوجه استدلال احتجاج تفهیم المسائل گردانند بجا ذکر مجوزین
مولد و قیام نام کبرای خویش بر کرسی نشانند سپس هر چه جواب تا انجانب تصور آرند تصدیق آن از انجا
هم لازم شمارند صاف و صحیح گویند که احتجاج مولفین تفهیم مقبول و صحیح است و صواب یا مردود و قبیح
و خراب حالا متوجه بیان بکلامه باید گردید و جواب مفصل آن باید شنید **قوله** اول اینکه معنا و مفاد
تحقق الاجماع الخ **اقول** اگر از کلام بعض اعلام در شرح یک حدیث یک معنی فهمیده شود مستلزم
آن نیست که معنی مختار دیگر شراح محققین که آنهم موید بدیگر دلائل و احادیث باشد باطل اعتقاد کرده آید
از نقل عبارت تفهیم که معنی حدیث ظاهر گردید بهر آینه باوجود توضیح مرام و تکمیل الزام سند دیگر هم
باید شنید قطب ساحلیه در مظاهر حق در فائده حدیث اتبعوا السواد الاعظم فانه من شذ شذ
فی النار نوشته یعنی جو اعتقاد او قول و فعل اکثر علما کا ہو اوسکی پیروی کرو الی آخره **قوله**
و صراحةً معلوم میشود ازین حدیث دیگر که ابن ماجه مرفوعا از انس رض روایت کرده ان امتی لا تجتمع
على ضلالة فاذا رأيتم اختلافا فعليكم بالسواد الاعظم تفریع لزوم سواد اعظم بر عدم
انعقاد اجماع امت بر ضلالت دلالت میکند بر اینکه مراد از سواد اعظم جماعت جمیع امتست الخ
اقول معنی صراحت ازین حدیث ثابت نمودن لزوم سواد اعظم را مفرع بر عدم انعقاد اجماع
امت بر ضلالت قرار دادن معجب عجائبست لزوم سواد اعظم در حدیث شریف مفرع بست
بر رؤیت اختلاف صاحب رساله که آنرا مفرع بر عدم انعقاد اجماع امت بر ضلالت قرار داده معنی لفظ
فاذا رأيتم اختلافا فاحتیال نیاورده **قوله** این ابوذر کسی ست که در بعض مسائل با جماعت جمیع

صحابه طرف شد الی قوله پس حدیث مذکور قابل تمسک نماند چه در اصول حنفیه مقرر شده است که هر حدیثی
که صحابی راوی او مخالفت او کند از پایه اعتبار و احتجاج می افتد الخ **اقول** روافض و خوارج و سائر
اهل ضلال که تمسک بجا بروایات شاذه و اقوال نادره برخلاف جمهور و مخالف مذهب مشهور نموده اند
اهلسنت و جماعت برای دفع اوهام جهال که در مقابله ایشان تمسک و احتجاج بحدیث مذکوره فرموده اند
بمخالفت شان پی برده و حدیث شریف صحیح به ایشان امت را از پایه اعتبار انداختن کمال ضلالت است
در تحفه اثنا عشریه در جواب کید شصت و ششم فرموده اهلسنت در اصول خود قاعده قرار داده اند
که بسبب آن ازین غائله بفضل الهی ایمن اند بمقتضای اتبعوا السواد الاعظم و اتقوا که مخالف
جمهور باشد ترک نموده اند الخ اما آنچه صاحب رساله حواله اصول به ناقهمی خود نموده قطع نظر از مباحث
طویله این مسئله اینقدر لازم بخیال نیاورده که این حکم علی الاطلاق کجاست از کتب مشهور اصول
اعتبار شروط و قیود چند دران ملاحظ است یکی آنکه مخالفت راوی یقینی حقیقی باشد دوم آنکه
این مخالفت بعد از روایت نموده باشد سوم آنکه در مرویش احتمالی دیگر نباشد چه اگر در مرویش
احتمالات چند باشد و راوی بر بنای یک احتمال عمل نماید مستلزم آن نیست که عمل بر احتمال دیگر
حدیث و احتجاج بدان مطلقا باطل گردد و آن حدیث علی الاطلاق از پایه اعتبار ساقط گردد در منار
آورده والمروی عنه اذا انکر الروایة او عمل بخلافه مما هو خلاف بیقین سقط العمل به
وان کان قبل الروایة او لم یعرف تاریخه لم یکن جرحا و تعیین الراوی بعض محتملاته لا یمنع
العمل به للتاویل الاخر الخ و چون در حدیث شریف احتمال است که مراد ازین خطاب مقلدین باشند
نه مجتهدین پس اگر راوی این حدیث که از اجله مجتهدین بوده بنا اجتهاد شان در کدامی مسئله برخلاف
اکثر باشد نتوان گفت که این حدیث بسبب مخالفت عمل راوی قابل تمسک نیست و همچو مخالفت جمهور
مستلزم آن نیست که احتجاج بدان بر غیر مجتهدین هم برای ترجیح اتباع اکثر درست نباشد و همین مسئله
که قصص مخالفت حضرت ابوذر و حضرت ابن عباس جمهور صحابه بتطویل تمام نقل نموده است حالا اگر کسی
قول جمهور صحابه را گذاشته بتقلید قول حضرت ابوذر رض و حضرت ابن عباس رض برین اقوال نماید پس از گمراه
او را راه درست نیست و نیز می توان گفت که چون در حدیث شریف احتمال لزوم اتباع اجماع و منع
از مخالفت بعد انعقاد اجماع و هم احتمال اتباع اکثر موجود است پس اگر راوی این حدیث بسبب

اجتهاد خویش بر احتمال اول حمل نموده در بعض امور بطور ندرت مخالفت اکثر کرده باشد لازم نیست
که حسب تحقیق دیگر محققین که بدلیل دیگر احادیث و دلائل مراد ازین حدیث اتباع اکثر داشته اند
عمل بدان و احتجاج ازان باطل باشد **قوله** ارشاد کردند که آن جماعه صحابه است الخ **اقول** کسیکه روایات
متعدده حدیث اتباع جماعت علما و حدیث اتباع سواد اعظم و صورت وقوع اختلاف میان العلماء
نموده است و شروح محققین هم دیده است شک نمیداند که مراد حصر و تخصیص صحابه کرام نیست و قطع نظر از
برادر صاحب رساله اقرار نموده با آنکه مراد از سواد اعظم نیست مگر جماعت اصحاب یا جماعت علمای محققین
کلام سابقا و جواب بحث قیام سابقا گذشته و قدری لاحقا هم می آید **قوله** حق تعالی فرموده الا الذین آمنوا
وعملوا الصالحات وقلیل ما هم الی قوله مخالف این آیات است حجت نمی تواند شد الخ **اقول** از نافهمی خود
مطلب آیات کریمه و احادیث شریفه نفهمیدن و از وهم خود قائل بمخالفت یکی مر دیگری را گردیدن و برین
بنا حدیث شریف را از پایه حجیت ساقط ساختن و بر ائمه دین که احتجاج بآن نموده اند سهام ملام انداختن
شعبه ایست از تحریف و الحاد مبتنی بر لداد و عناد صاحب تحفه اثنا عشریه در باب مکائد آورده که یازدهم
گویند مذهب اثنا عشریه حق است و مذهب اهلسنت باطل زیرا که اثنا عشریه در اکثر اوقات و اکثر بلدان
قلیل و ذلیل مانده اند و اهلسنت کثیر و عزیز و خدا تعالی در حق اهل حق فرماید وقلیل ما هم و نیز فرماید وقلیل
من عبادی الشکور و درین تقریر تحریف کلام الله است و تغلیط مدلول آن زیرا که حق تعالی در حق اصحاب الیمین
این امت فرموده است ثلة من الاولین وثلة من الآخرین و جائیکه بقلت وصف کرده است
کما قال ولا تجد اکثرهم شاکرین و فی الواقع شکر که صرف العبد جمیع ما انعم الله علیه الی ما خلق لاجله است
مرتبه ایست عزیز الوجود و درینجا بیان حقیت و بطلان مذاهب نیست بیان قلت شاکرین و کثرت غیر
شاکرین است و همچنین در آیه وقلیل ما هم بیان آنست که عامل بجمیع اعمال صالحه کما بایست الا الذین آمنوا
وعملوا الصالحات وقلیل ما هم درین آیت هم ذکر عقاید حقه و غیر حقه نیست و اگر قلت و ذلت موجب
حقیت شود باید که نواصب و خوارج و زیدیه و افطحیه و ناووسیه احق و احری باشند از اثنا عشریه که
بسیار قلیل اند بلکه حق تعالی در کتاب عزیز خود جابجا ظهور و غلبه و تسلط و رشان اهل حق وعده میفرماید الی قوله
و در احادیث جابجا باتباع سواد اعظم امت و موافقت جماعت تاکید فرموده اند الی آخره **قوله** اول
کسانیکه جماعت بر ایشان صادق است صحابه اند رضی الله عنهم و ایشان این قیام را ناجائز می انگاشتند الخ

اقول برای حکم لزوم ضلالت بر آنها لعنت و تحریم تکریم آنحضرت افترای عظیم بر صحابه کرام می نماید چه
نسبت ناجائز دانستن این قیام بسوی صحابه کرام کذبی ست شنیع و اگر برای گلو خلاصی خود از جائز دانستن این
قیام جائز دانستن قیام وقت آمدن حضرت در مجالس اصحاب مراد میدارد پس اینهم افترای ست چه محدثین محققین
قیام اصحاب کرام وقت آمدن آنحضرت ثابت نموده اند علامه خفاجی در شرح شفا فرموده اما القیام
للعلماء والصلحاء فمستحب کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا جاء قام له الصحابة الی آخره
و اگر ازین هم تنزل کند و مراد جائز ندانستن اصحاب قیام وقت رویت آنحضرت را مراد دارد و حدیث
حضرت انس رض پیش آرد پس آن الا ما یکو یم که از ان تضعیف مسئله جائز ندانستن چگونه ثابت گردید اگر بلفظ
کراهت آویزد پس از محققین گذشته که لیکن هذه الکراهة للتهیب پس ازین هم ناجائز دانستن به ثبوت
نرسید و ثانیا آن عدم قیام وقت رویت بسبب کراهت چگونه مستلزم ضلالت مجوزین این قیام خواهد بود
که قید وقت رویت و نیز علت آن که کراهت آن بوده درین مفقود بسا امور که در مواجهه شخصی در وقت
مشاهده و حضور او مکروه ست و در غیر آن غیر مکروه از انجمله ست مدح کسی که در حیات آن مکروه هست نه ان
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اطلاق سیدنا بر ذات مبارک در مواجهه شریفه خود مکروه داشته بعد ازان
علما قائل استحباب آن هستند در مجمع البحار بذیل حدیث قیل انت سیدنا قال السید هو الله
کانه کره ان یحمد فی وجهه و احب التواضع و در کتب سیر مانند شفا فصلی برای [illegible] برای
بیان کراهت آنحضرت بسیاری امور را بجهت محبت و شفقت **قوله** جماعت تو و مخالفت جماعت جائز دارد
الی **قوله** ابن مسعود و آن بودن متوفین و دیگر مسائل اتفاقیه انکار می کرد **اقول** رفع نظر از آنکه [illegible]
کلامی ست مبهم و طویل ایما اختصر الطلبه انتهم قال و قیل خارج از مبحث گذاشته و [illegible]
در اصل مبحث کلام میکنم و میگویم که ما حصل استدلال مستدلین باین احادیث همین قدر ست که اگر
بعض علماء امت را جمهور مجتهدین و اکثر محققین خلافی واقع شود بحکم احادیث شریفه متبع اکثر باید
گردید و قول نادر را مهجور باید نمود اتباع مذهب محقق سواد اعظم واجب و بدست [illegible]
شاذه و روایات نادره خطا و نارواست پس از آنچه صاحب رساله درین وجه [illegible]
بعض روایات نادره و اقوال شاذه که از بعض علمای کرام صادر شده اند پیش می آرد و از نافهمی [illegible]
نازد و این تطویل لاطائل به تقدیر صحت روایات آورده پس ابطال آن می سازد [illegible]

دعوی میکنند که ای مجتهد هیچ قول مخالف جمهور بظهور نرسیده البته رد آن این تطویل فایده نمی بخشید
و چونکه مقصود همین قدر هست که اتباع اقوال شاذه و نادره که مخالف مذهب محقق اکثر اکسی بنظر آید
گو آن مجتهد دران خطا بجهت سهو و عدم علم حقیقت یا دیگر وجوه معذور باشد اما اتباع آن قول مجرد
و ترک و طرد مذهب محقق جمهور نمی شاید و این مطلب از تحریر این جواب مرتفع نگردید و از صاحب رساله
می پرسم که مثلا در همین قول از حضرت ابن مسعود رض در مخالفت اتفاق در انکار قرآن بودن معوذتین برای الزام
نقل نمودی اگر بفرض محال صحت و صدق این روایت را از حضرت وی رضی الله تعالی عنه تسلیم نمائیم
آیا اتباع این قول شاذ و نادر درست و صحیح است یا خطا و قبیح اگر قبیح می پندارد همان قول بثبوت رسید که
تتبع قول شاذ و نادر نباید گردید و مذهب سواد اعظم را درست و معتبر باید فهمید و اگر اتباع آن قول
شاذ و نادر را درست می پندارد قولش کذب و زور است و در عقیده اش سراسر خطا و قصور درینجا
برای روشنی فهم کیفیت از مستندین امثال صاحب رساله ضرور است شاه ولی الله دهلوی
در ازالة الخفا فرموده همین قرائت والذکر والانثی شاذ است در نماز نباید خواند حال آنکه در حدیث ابن مسعود
و ابی درداء تصحیح شده و در وقت انتساخ مصاحف عثمانیه از اصل شیخین رض و ابن عباس رض و صحابه دیگر
مباحثه فرمودند در تهجی بعض آیات و تهجی بیک هجا اتفاق بیک نوشتند و همان نسخ در آفاق شایع شد
بهمین قاعده در نسخ ائمه قول جماعت تصحیح بود و تهجی ابن عباس رض من باب خطاء المعذور الی ان قال یا در بروا
غریبی را در کتابی بطریق تعجب آورده باشند که فلان چنین گفت و فلان چنین نوشت و در وقت
اشکال یک جانب اصابت بود و دیگر جانب خطاء المعذور و چون پرده از روی کار بر داشتند و حق
مثل فلق الصبح پیدا شد مجال اختلاف نماند برگ الحال عیناً و شمالاً اقتدا بمذهب است او را می باید
بتقلید سانیه الی آخره و مخفی مباد که امام اسماعیل هم در رساله ایضاح اقرار کرده است که اقتداء صحابه
و تابعین در امور یکه از بعض ایشان بطریق ندرت صادر شده داخل بدعات حقیقیه است **قوله**
هیچکی بانکار نفس این مخالفت دم نزد و نگفت که مخالفت جماعت جائز نیست الخ **اقول** این مجتهد
او جماعت و ثانیاً بتقدیر تسلیمش خارج از اصل بحث اگر مجتهدی بر مجتهد دیگر بسبب اجتهاد مثل از انکار
سکوت کند مستلزم آن نیست که نزد این مجتهد آن اجتهاد صحیح باشد یا اتباع و اقتداء آن نزد این مجتهد صواب
و درست گردد لیکن اوقات صحابه کرام امری را تتبع میفرمودند بدیل از احادیث آنحضرت صلی الله

علیه وسلم استدلال می‌نمودند بنا بر اجتهاد مجتهد دیگر ساکت می‌ماندند اگرچه آنرا خطا می‌فهمیدند
در غنیة المستملی در بیان کراهت صلوة جنازه در مسجد جماعت بعد ازانکه این مطلب از حدیث
حضرت ابوهریره رض که در سنن ابوداود و ابن ماجه ست اثبات کرده و از حدیث حضرت صدیقه رض
که در صحیح مسلم ست جواب داده می‌نویسد وما قیل لو کان عند ابی هریرة هذا الخبر لرواه
ولم یسکت مدفوع بان غایة ما فی سکوته مع علمه کونه مسوغ الاجتهاد والانکار
الذی لا یجوز السکوت علیه هو ما یکون معصیة وما ادی الیه رأی المجتهد لا یکون
معصیة فی حقه فلا یجب الانکار بسببه بالجمله کسیکه از راه خطاء اجتهادی راه خلاف رفته گو
معذور ست اما دیگران اتباع مذهب محقق جمهور ائمه دین ضرور ست دیده و دانسته اقوال شاذه
و نادره را اختیار ساختن و مذهب سواد اعظم را پس پشت انداختن البته بمخالفت احادیث شریفه
پرداختن ست **قوله** مراد از جماعت اکثر اند پس آن دعوی یعنی جماعت را بمعنی اکثر گفتن
خلاف لغت و شرع و جماعت ست الخ **اقول** بطلان این دعوی از ما سبق بتحقیق محققین و تصریح
اکابر این طائفه ظاهر گردید **قوله** اما شرع پس حدیث مرفوع ست اثنان فما فوقهما جماعة الخ
اقول درین حدیث که اطلاق جماعت بر اثنین و ما فوق آن آمده مستلزم آن نیست که هرجا که در شرع
لفظ جماعت آید مراد ازان همین باشد تا که برین بنا بر ائمه محققین که ازین لفظ در بعض احادیث اکثر
علماء دین و جمهور محققین مراد گرفته اند نسبت مخالفت شرع شریف نهاده آید
و اگر نزد صاحب رساله معنی شرعی و مراد از جماعت منحصر درهمین ست پس برین تقدیر مسائل اربعین
که حمل بر اجماع جمیع امت کرده بود بطلان آن بوضوح پیوست که اثنان و ما فوق آن معنی شرعی این لفظ
گردید حالا باید فهمید که مراد ازین حدیث شریف نزد بعض علماء کرام بیان حالت مسافرت ست
و نزد بعض مقصود حکم اقتدا در جماعت نماز ست و نزد بعض محمول بر مواریث ست نه آنکه بیان معنی
لفظ جماعت و محاوره آن مراد و مقصود ازین حدیث باشد در توضیح فرموده والحدیث
محمول علی المواریث او علی سنیة تقدم الامام فانه اذا کان المقتدی واحدا یقوم خلف
الامام واذا کان اثنین فصاعدا یتقدم الامام او علی اجتماع الرفقة بعد قوة الاسلام
فانه لما کان الاسلام ضعیفا نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن ان یسافر واحد واثنان

لقوله علیه السلام الواحد شیطان والاثنان شیطانان والثلثة رکب فلما ظهر قوة الاسلام
رخص فی سفر اثنین الخ قوله اما قول جماعت پس محی السنة در شرح السنة گفته الجماعة عند اهل العلم
اهل الفقه الی آخره اقول این قول مخالف آن ائمه دین نیست چراکه مراد شان هم باتباع اکثر اتباع
اکثر و جمهور اهل علم و فقه بوده است نه اکثر جهال و عوام پس ایراد این عبارات برای ابطال آن استدلال هم
باطل است و خیال خام قوله ثابت است که در آخر زمان اهل حق و ارباب تقوی کمتر خواهند بود و اهل باطل و
ارباب فسق اکثر الی قوله در صورت تعارض قابل حجت نخواهد ماند الخ اقول در احادیثیکه مثبت ترجیح
اتباع سواد اعظم اند و علمای دین بدان استدلال فرموده اند کجاست که در آخر زمان شیوع محرمات و اعمال
و عقاید باطله و ظهور فسق و کفر نخواهد شد یا آنکه در ممنوعات منصوصه اتفاقیه امور فسقیه کفریه هم در پیروی
اتباع اکثر موجود بن آنوقت باید نمود تا که حکم بمعارضه نموده گفته شود که احادیث مذکوره قابل حجت نیستند
افسوس که صاحب رساله نه معانی احادیث می فهمد و نه معنی معارضه میداند و مرکب در میدان تجهیل و تضلیل
ایمه دین میدواند قوله شما چه قسم جمیع علمای روی زمین را باوجود انتشار ایشان در انگشت آورده
معلوم گردید که مثبتان قیام اکثر اند از منکران الخ اقول امریکه از صدها سال متوارث میان ائمه اسلام
محبین حضرت خیر الانام در اکثر بلاد اسلام است و در اعصار متعدده جماعت علمای مشهورین عند محققین
مشهوره مستند استحسان و جواز آن تحقیق فرموده و عمل بدان نموده باشند و مخالفین باوجود جهد و جهد تمام
در زمره منکرین بجز چند نام و آنهم باستناد رسائل غیر معتبره فهرستی پیش کردن نتوانستند کسانیکه کثرت علمای
مشهورین مجوزین و قلت مبطلین و منکرین و آنهم از مجهولین میبینند بر ایشان بموجب اقرار کبرای صاحب رساله
از جامعین تفهیم و غیره البته اتباع علمای مثبتین که بنسبت منکرین مذکورین اکثر اند ضرور است و در انگشت نیاوردن
جمیع علمای روی زمین مبنی برعدم احتمال این امر که شاید منکرین اکثر باشند و قول ایشان ظاهر نگردیده باشد علی
نمی اندازد و تا بیانی بگوییم که چون از رساله برادر خود این بزرگ ظاهر است که علمای آن دیار قایل تقسیم بدعت بقسم
استحسان بدعات حسنه بوده اند پس این اقرار شان ایشان را با مثبتین قیام یکجا ثابت کرده و تا اثنا
که حاجت بشمار جمیع نماند است بعد ازین بنا استدلال برای احادیث باطل است و طائفه اسماعیلیه
برای اثبات دعاوی خود با دعاء اجماع و اتفاق زبان خود با کذب آلوده اند اکثر ایشان
رساله را واجب که اولا این ... از ... خود می نمودند که صاحب رساله جواب اثبات دعوی اتفاق

واجماع از طرف طائفه خود چه اندیشیده مگر آنکه صاحب رساله را در این ابواب اتفاق و اجماع جمیع علمای
مشارق و مغارب از متقدمین و متاخرین از روی کمال علم و یقین معلوم گردیده که صاحب رساله
درین باب برخلاف جمهور امت دین راه می پیموده حالا درینمقام اقوالی چند از کبرای طائفه نشان میدهیم
و شمار کنانیدن جمیع علمای مشارق و مغارب ازینها می خواهم پس منجمله آن اینکه مولفین تفهیم المسائل
در مسئله انکار سماع اموات دعوی اجماع امت نموده اند و منجمله آن اینکه نزیل ٹونک در وسوسة الخناس گفته
توبه دور کن بالاتفاق ہین ایک ندامت فعل ماضی پر دوسرے عزم عدم کرنی پر استقبال مین الخ و منجمله آن
اینکه در همان رساله در بیان داخل بودن وصف بعثت لتبلیغ ما اوحی الیه در معنی ہین گفته سب علمای مفهوم
اور تعریف مین نبی کے داخل کیا ہی الخ و منجمله آن اینکه محشی طریقه اسماعیلیه در مصباح الضحی گفته سماع [illegible]
غیر قادم کی باجماع حنفیه بلکه شافعیه بهی مکروه ہی الخ و اگر صاحب رساله و اتباع او گویند که اینها مثال
اینها که دعاوی اتفاق و اجماع نموده اند همه از جهال بوده اند پس باید دید که همین صاحب رساله نسبت
بودن اشاره بالسبابه دعوی اتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع ائمه اربعه و جمیع فقها و محدثین
نموده معلوم نیست که بوقت این تحریر در کدام عالم و آن وقت در کدام عالم بوده حالا مکاتیب شیخ مجدد باید
دید و از اتباع صاحب رساله انچه پرسیدنی ست باید پرسید قوله عمل بحدیث شما را که مقلد محض اید بر ینسبب شما
جائز نیست که میگوئید این امر خاص برای مجتهد واجب است نه برای مقلد حرام الی قوله اگر اکنون را احادیث رفع
الیدین فی غیر التحریمه امثال شما عرض کنیم الخ **اقول** در هر قول زیاده تر نافهمی خود ظاهر میکنید انتقاد
نمی فهمد که انچه مقلدین گفته اند همین قدر است که مقلدان را ترک مذهب صریح مجتهد خود صرف بنا بر شنیدن
لفظ روایت کدامی حدیث مخالف قول امام نمی رسد چه تحقیق معانی حدیث و تدقیق و تطبیق احکام آن
و تمیز ناسخ از منسوخ و قوی از ضعیف و دیگر ضروریات مجتهد ذکر آن حکم فرموده است از مقلدین بلکه بعض
بخوبی زیاده تر بوده و بر مقلد انچه واجب بود بموجب فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ادا نمود
و این امر اگر چه اسماعیلیه وهابیه برای تکفیر امت محمدیه کفر و شرک قرار میدهند اما مستند بر صاحب رساله
تصریح آن نموده اند از انجمله شیخ مجدد که پیر و مرشد صاحب رساله است [illegible] قول همین یک شیخ را بر تحقیقات
جماعه کثیر از ائمه دین که تا هزار سال گذشته رائج میداند در مکاتیب خود لابد نقل عبارات فتاوی غرائب
وغیره میفرمایند ما مقلدان را نمی رسد که بمقتضای احادیث عمل نموده حرکت در اشاره نمائیم و لهذا

چندین علماء مجتهدین مرتکب امر محرم و مکروه و منهی گردیدم الی آخره و کفی به حجة علی صاحب الرسالة پس
این امر لازم نیست که نزد این علما فهم حکم امری که مخالف مجتهد نیست از ظاهر احادیث شریفه و عمل بدان و احتجاج
بآن احادیث حرام باشد و اگر کسی علی الاطلاق حکم بحرمت احتجاج با حادیث و عمل بدان عموما برای علمای مقلدین
تحریر نموده باشد تا از ان قول جمیع علمای مجوزین قیام و مستدلین با حادیث شریفه الزام صاحب رساله تمام نیست
اما مثالیکه ذکر کرده پیش نشاء آنهم همان نافهمی ست قیاس امری که از مجتهد منع آن ثابت نیست بر امری که خود
از مجتهدین عظام تحقیق نسخ آن و اثبات عدم آن با حادیث کثیره و جواب از احادیث مستدله دیگران
مروی باشد نموده بنابر آن علمای مقلدین را در فهم امریکه [illegible] که منعش از مجتهد مروی نیست از ظواهر
احادیث که ائمه دین بدان احادیث استدلالات فرموده باشند هیچ الزام بر این ناشی ست از ندیدن کلام
امور [illegible] حدیث مخالف ایشان ست الخ اقول این خطای [illegible] کرده اند
[illegible] منکرین که دیده [illegible] قول مشهور جمهور را ترک نموده
[illegible] مسلک اختیار اقوال شاذه و دلیل محض میکنند داغ مخالفت جماعت و خروج از سواد اعظم
می [illegible] حکم [illegible] احادیث شریفه مخالف ائمه اربعه محل کلام [illegible] و از آنچه صاحب رساله
تطویل نموده این مقصد ثابت نگردیده اولا که صاحب رساله در امثله تخلیط و افراط و تفریط نموده در بعض
امور اختلافیه که بر یکی از ائمه الزام مخالفت جمهور داده صاحب رساله چه قسم جمیع علما را حسب قلیش
در انگشت آورده و ثانیا از کجا ثابت ست که ائمه مجتهدین بعد در انگشت آوردن مخالفان و علم بمخالفت
اکثر و جمهور و اطلاع بران اختیار آن اقوال نموده اند و ثالثا در بعض مسائل اگر این امر هم فرض و تسلیم
کرده شود تاهم مستدلین بان احادیث که در مسائل غیر منصوصه استدلال بآن نموده اند مصرح
[illegible] مثلا [illegible] قائل آن نباشند اما چنانکه حضرت امام اعظم اصرح
تاکید [illegible] بقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] اجتهاد خویش وجوب فهمیده اند البته هرگز
نمی توان گفت که مذهب امام اعظم مخالف این احادیث شریفه ست مجتهد را بعد قائم گردیدن دلائل
[illegible] اجتهاد خود حکم و عمل [illegible] موافقت دیگران [illegible] صورت خاصه بجا و اجب ست
[illegible] گفته قالت الموافقة لیست شرطا فی المسألة الاجتهادیة الی آخره و لم
[illegible] باتفاق اکثر [illegible] مصالح ست الخ اقول

البتہ اجماعیکہ مصطلح اہل اصول ست صرف باتفاق اکثر بر قول مشہور منعقد نمی شود اما بوجہ حجیت احادیث
شریفہ قول و حکم باتباع سواد اعظم و جمہور ائمہ دین چہ منافات از دعوی حنفیت دارد اینک محققین
حنفیہ حکم باتباع جمہور ائمہ و اکثر علما فرمودہ اند چنانچہ از مستندین صاحب رسالہ سابقا منقول گردید
قولہ باقی ماند تحقیق دلائل نفس مولود الخ **اقول** بر اقوال ائمہ دین و علما محققین شبہات فاسدہ
و اوہام کاسدہ از نافہمی پیش نہادن و آنرا بطور تجزیہ تحقیق خود قرار دادن اگرچہ پیش عوام کالانعام
موجب افتخار است اما فی الحقیقت موجب رسوای پیش اہل عقل و اعتبار است و یکی از مکاید کہ درینجا بکار
بردہ آنکہ تحقیقات ائمہ اعلام را کہ در کتب دینیہ معتمدہ مشہورہ موجود اند اول و آخر آن برای تغلیط پیشنہاد
ساختہ و بجہت پردہ داری نام آن کرام بر زبان نیاوردہ صرف بکر منقول بود و نقش در رسالہ تحقیق حقائق
معقول و منقول کشاف دقائق فروع و اصول زبدۃ علماء الزمان قدوۃ اصفیاء دوران سیف اللہ
المسلول حضرت مولانا فضل الرسول الحنفی القادری البدایونی دامت برکاتہم پرداختہ تا ...
تحقیقات ائمہ اسلام بتصریح اسماء کرام موجب وحشت احدے نگردد و پیش عوام کالانعام باعث افتخار شود
ہرچند دفع جملہ اوہام و رفع کل شبہات ناتمام از رد رسالہ کلان برادر خورد این بزرگ واضح است و عیان
اما درینجا ہم چیدہ چیدہ چیزے بقلم رسید و باقی دران باید دید **قولہ** این مصادرہ علی المطلوب است الی
بدعت رافع سنت ست الخ **اقول** بر اہل علم مخفی نخواہد بود کہ فقرہ لو لم یکن فی ذلک الا ارغام الشیطان
الخ در سبیل الہدی و الرشاد و غیرہ کتب مشہورہ دینیہ موجود ست پس قطع نظر ازینکہ مسئلہ محققہ ائمہ اسلام
نزد صاحب رسالہ محل کلام و خطاست اما ہیچ طعن و ملام با وجود عدم لیاقت فہم مرام خلاف حیا و انصاف
بدعت بوجہیکہ رافع سنت ست برین عمل کہ ائمہ دین مستحسن آن فرمودہ اند محض بیجاست و ایراد احادیث
بی فہم معانی کمال نازیبا از آنجا کہ این ادعای ما سبق طی گردیدہ اینجا بریک سند از کبراء طائفہ اکتفا ورزیدہ
قطب اسماعیلیہ در مظاہر حق در شرح حدیث ما احدث قوم بدعۃ الا رفع مثلہا من السنۃ نوشتہ
نہیں نکالی کسی قوم نے بدعت یعنی جو کہ مزاحم سنت کے ہو الی آخرہ و در شرح حدیث ما ابتدع قوم نوشتہ
نہیں نکالی کسی قوم نے بدعت بیچ دین اپنے کی یعنی بدعت کہ مزاحم سنت کے ہو الخ و در شرح حدیث من
احدث فی امرنا ما لیس منہ نوشتہ اور لفظ ما لیس منہ اشارہ ہے اسکی طرف کہ نکالنا اوس چیز کا کہ
مخالف کتاب و سنت کے ہو برا نہیں ہے الی آخرہ **قولہ** این عجب قیاسی است الی سر و بن چہ مشابہت ...

روز ولادت آنجناب را حاصل نشده الخ **اقول** این قول را صاحب سیرت شامی از امام عبد الرحمن کتانی بسند
آورده است و مقصود بیان شرف و عظمت یوم ولادت و کرامت آن یوم با سعادت است و امام مذکور درین ضمن
تقلیل عذاب جهنم بسبب فرح بولادت شریف نموده بود مذکور فرموده و بدین تقریب لفظ مشابهت یوم جمعه بذکر
گردید پس صاحب رساله که کلام امام نفهمید هرچه در دلش آمد بی فهم بقلم رسانید اولا کلام او بر امام وارد نیست
و ثانیا مشتمل است بر لغویات بسیار از انجمله آنکه گفته مشابهت بروز جمعه روز ولادت را حاصل نشده الخ
حالانکه همچنانکه در هر روز جمعه تسعیر جهنم نمیشود همچنان در هر یوم الاثنین که یوم ولادت است تقلیل تخفیف تعذیب
عذاب بسبب فرح ولادت نموده بود وارد است و از انجمله آنکه گفته این مردم هر روز ولادت آنجناب را
همان روز خاص گمان می برند الخ این افترا است بر امام مذکور و دیگر ائمه دین که این حضرات هرگز نظیر یوم
ولادت را همان روز خاص ولادت بعینه گمان نمی برند البته بسبب ظهور آن نعمت در یوم واحد قائل شرف
و معتقد بقاء برکت در هر یوم مثل آن بوده اند و این مضمون از حدیث فضیلت یوم الاثنین ثابت
فرموده اند و استحباب اعادهٔ شکر نعمت در مثل آن یوم ازان استخراج نموده اند اعتراض بر ائمه است گویا که
در حقیقت از نافهمی اعتراض بر احادیث حضرت خاتم رسالت صلی الله علیه وسلم است کما سبق
تقریره فافهم ولا تجعل اما آنچه بعض سفها مضمون احادیث شریفه را که ائمه دین تصریح آن فرموده اند مخالف
عقل از شوائب وهم قرار داده اند دلالت بر بی عقلی ایشان دارد ورنه بسبب ظهور کدامی نعمتی در روزی
متبرک دانستن نظائر آن روز هرگز مخالف عقل صحیح نیست البته نظائر آن روز را آن روز خاص بعینه انگاشتن
مثلا در روزی که شخصی پیدا شده باشد در ان روز معین در هر سال ولادت آن گمان بردن که بعض علما
همین معنی را عید گرفتن اصطلاح نموده اند پس البته از واهیات است کجا واحد دانستن نظائر متعدده
و کجا مجرد بقاء برکت و شرف در زمان لاحق بسبب ظهور نعمت در زمان سابق گو باین معنی هم بعض از
علماء دیگر اطلاق عید فرموده باشد که این بحث لفظی است ولا مشاحة فی الاصطلاح امام قسطلانی
در مواهب لدنیه فرموده فان قیل هل فی العقل وجه یدل علی ان یوم الجمعة افضل من السبت
والاحد وذلك لان اهل الملل اتفقوا علی انه تعالی خلق العالم فی ستة ایام وبدء الخلق والتكوين
يوم الاحد وكان الفراغ يوم السبت فقال اليهود نحن نوافق ربنا في ترك الاعمال فعينوا السبت لهذا المعنى
وقالت النصارى مبدأ الخلق والتكوين يوم الاحد فنجعل هذا عيدا لنا فهذان اليومان معقولان

فما الوجه فی جعل یوم الجمعة عیدا فالجواب ان یوم الجمعة هو یوم الکمال والتمام وحصول الکمال
والتمام یوجب الفرح الکامل والسرور العظیم فجعل یوم الجمعة یوم العید اولی من هذا الوجه الخ
از انجمله اینکه بعد از انکه بر ائمه دین بجهت متبرک پنداشتن نظائر ایام ولادت واثبات شرف وکرامت
واستحباب اعاده شکر نعمت طعنی قبیح متضمن پیروی هنود وخارسیان ونصاری نموده میگویند که
مشابهت اینها باتفاق ممنوع است چنانچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزه عاشورا بسبب مخالفت
ایشان منسوخ کرده الی آخره ازین مقام خوب ظاهر گردید که تا حال معنی مخالفت ومشابهت هم
نفهمیده حالا بفهمد که چون در خصوص صوم عاشورا مشابهتی پیدا می شده برای رفع آن نسخ
خصوص انفراد صوم همان یوم وشرعیت صوم آن یوم مع ضم التاسع مقرر گردیده واز قید
تشبیه مشابهت بزوال رسیده پس متبرک دانستن ایام ولادت جناب سرور عالم صلی الله علیه وسلم
وقول اثبات شرف وکرامت آن واستحباب اعاده شکر آن نعمت را مشابه اعیاد هنود ونصاری وغیرهم
قرار دادن نهایت التزام تشبیه ممنوع بر ائمه دین نهادن حماقت وسفاهت است بلکه میگوئیم که
حدیث شریف که برای اظهار مخالفت یهود ورفع مشابهت ایشان افراد صوم عاشورا منسوخ
شده وشرعیت صوم همان عاشورا مع ضم التاسع مقرر گردیده از اینقدر رفع توهم مشابهت بزوال
پس اگر فرضا کسی بنیت برکت نه بقصد ادای رسم نصرانیت در روز ولادت حضرت عیسی علیه السلام
بلحاظ اظهار شرف آن یوم ونعمت خاصه کند اما بر خلاف نصاری روزی دیگر قبل آن ضم کند پس اگرچه
آنجا انکه اصل شرعیت استحباب اعاده شکر نعمت ولادت جناب سرورما علیه الصلوة والسلام
در شرع شریف موجود است که بدانجهت ائمه دین قائل استحسان این بوده اند واینچنین اصلی برای
شرعیت استحباب اعاده شکر ولادت حضرت عیسی علیه السلام در شرع شریف مفقود است ونیز ائمه دین
تصریح استحسان آن نفرموده اند وهذا هو الفرق القاطع اما معهذا درین صورت هم بران کس الزام
تشبیه نتوان داد ولب باین کلمات نباید کشاد ورنه باوجود اینقدر تغیر که در صوم عاشورا الخ
آمده است قرار دادن آنچه قرار داران بقصه یهود ونصاری خواهد شد قوله لنکری فرنگی بدن وایشان را
خداوند پرسی وولی نعمت وحضور اقدس مع عجیب پرواشان آن نوشتن الی قوله باید دعوی
محبت خدا ورسول کردن چیزیست که از غیر ایشان نباید الخ اقول اولا درود اقوال ائمه دین

این همه قباحت و شناعت و ملامت پیش ساختن خاک بر آفتاب انداختن ست که نزد هیچ ذی عقل مضرتی
بسلطنت آنحضرت نمی رساند بلکه طعن کننده را رسوا میکند و این میگویند و ثانیاً اینکه احوال کبرای
اسماعیلیه مثل صاحب تبیین الکلام فی شرح التوراة والانجیل علی ملة الاسلام و صاحب ابواب المسلمین
و غیرها دیده و شنیده ست چه گوییم و چه نویسیم که در جواب تشنیعات صاحب رساله چه بر زبان می آرد
اما احقر این همه امور خارج از مبحث را محض فضول می شمارد **قوله** درین دلیل چند سخن ست یکی آنکه دعوی
احسان الی الفقراء بودنش مصادره علی المطلوب الی قوله و بدعت سیئه بودنش ثابت میکند بآنکه
احسان ست الی آخره **اقول** این دلیل در کتاب سیرت شامیه که نزد کبرای صاحب رساله هم مستند مقبول ست
بدین عبارت منقول ست قال الامام الحافظ ابو محمد عبد الرحمن بن اسماعیل المعروف بابی شامة
فی کتابه الباعث علی انکار البدع والحوادث قال الربیع قال الشافعی رح المحدثات من الامور
ضربان احدهما ما احدث مما یخالف کتابا او سنة او اثرا او اجماعا فهذه البدعة هی الضلالة والثانی
ما احدث من الخیر لا خلاف لاحد من هذه فهی محدثة غیر مذمومة قال عمر رض نعمت البدعة
هذه یعنی انها محدثة واذا کانت فلیس فیها رد لما مضی فالبدعة الحسنة متفق علی ندبها
وجواز فعلها والاستحباب بها ورجاء الثواب لمن حسنت نیته فیها وهی کل مبتدع موافق
لقواعد الشریعة غیر مخالف شیء منها ولا یلزم فی فعله محذور شرعی فی ذلک نحو بناء المدارس
والربط والمنائر وغیر ذلک من انواع البر التی لم تعهد فی الصدر الاول فانه موافق لما جاءت
الشریعة ومن احسن ما ابتدع فی زماننا من هذا القبیل ما کان یفعل بمدینة اربل کل عام
فی الیوم الموافق لیوم مولد النبی صلی الله علیه وسلم من الصدقات والمعروف واظهار السرور
فان ذلک مع ما فیه من الاحسان الی الفقراء یشعر بمحبة النبی صلی الله علیه وسلم وتعظیمه
وجلاله فی قلب فاعله وشکر الله علی ما من به من ایجاد رسوله الذی ارسله رحمة للعالمین
صلی الله علیه وسلم الی آخره پس مسلمانان فهمیده و میدانند که بدین بیان این امام که نزد صاحب
سیرت شامی و غیره از علمای دین پسندیده و مرغوب ست ایراد مصادره علی المطلوب فاسد و
معیوب ست چه امام مذکور بدعت حسنه بودنش و بدعت سیئه بودنش مفرع بر نقل معنی بدعت حسنه
باتفاق بر موجب ثواب حسن آن نموده ست ابداع این عمل معنی بدعت حسنه و هم

صدق معنی بدعت سیئه بران ظاهر و عیان نشد و ثانیا قطع نظر ازان اگر امام مذکور برای اثبات حسن این عمل تصریح میفرمود که درین احسان الی الفقراست و هرچه دران احسان الی الفقراء است مستحسن است و یا برای اثبات بدعت سیئه بودنش میگفت که درین اسراف است و انچه دران اسراف است بدعت سیئه میباشد پس هر دو ضرب از ضروب شکل اول است که بدیهی الانتاج است مثلا آنکه برای بیان ثبوت حیوانیت زید گفته شود زید انسان و کل انسان حیوان و برای اثبات فرس نبودن زید گفته آید زید انسان و لاشیء من الانسان بفرس پس در ینجا توان گفت که انسانیت زید موقوفست بر ثبوت حیوانیت یا انسانیت زید موقوفست بر فرس نبودن آن پس اثبات فرس نبودنش بانسان بودن مصادره علی المطلوب است منشاء این اعتراض جهل است آری گنجایش کلام در کلیت کبری است و آن اعتراض دوم است نه انچه برای لازم گردانیدن مصادره علی المطلوب گفته که اطعام بدعت سیئه کسی خورانیدن بر و احسان است پس این قولش مردودست بانکه خود بعد چند سطر در اعتراض دوم میگوید در تمهید شد بر مثلا اطعام طعام کردن و العیاذ باالله سب عمر کردن الی قوله بلاشک احسان است بر فقرا انتهی سبحان الله این کس این یاوه گوئیها خود را مرد میدان میداند و باین چه حوصله حرف رد و ابطال لایق آنچه دیدن بر زبان می آرد

قوله دیگر آنکه دعوی بلا دلیل است الخ **اقول** این قول هم بحث ناقهمی کلام امام سرزده که لفظ من هذا القبیل در کلام امام مجید و مشار الیه آن می فهمید اما در مع بحث از وجه مشابهت در اطلاق لفظ بدعت و عدم نقل خصوص این هیئت جمیع انواع عبادت پس تفصیل تمام از ما سبق ظاهر است

قوله گاهی مجالس مولد آنجناب نکرده اند الی قوله بالضرور از سلف تا خلف متوارث می آمد **اقول** ظاهر است معنی ضرورت نمی داند یا برای تغلیط جهال این لفظ بر زبان می آرد اولا آنکه احاطه تامه کلیه احوال و جمیع افعال هر فرد از صحابه و تابعین و تبع تابعین هرگز ثابت نمی تواند شد و ثانیا انعقاد شرف مجلس میلاد و فضائل تامه مجالس الخ که از احادیث صحیحه ثابت است و نیز اصحاب صلعم هر وقت برای شکر ولادت باسعادت از نقل خصوص این عمل که بهیئت مخصوصه اش از فواکه است مؤکد نیست معنی می تواند گردید پس تجویز احتمال چه در فعل این عمل بهیئت مخصوصه شده بعضی افراد صحابه و تابعین و تبع تابعین در بعضی اوقات ضروری نبودن نقل آن جای ضرورت متوارث بودن نقل آن از سلف تا خلف خلاف عقل سلیم است ثانیا

و تابعین در اکثر اوقات و اغلب احوال در تمام سال مشغول باشد کار آنحضرت هم در خلوت و هم در مجالس وعظ و اند
پس در عمل مولد هیچگونه اشعار بکامل عیار نبودن آنحضرات در محبت می تواند بود آری اگر صاحب رساله
از جائی ثابت میکرد که آنحضرات با وجود [illegible] در دیگر اوقات و شهور بذکر آنحضرت اهتمام می نمودند معهذا
در ماه ولادت ترک میفرمودند پس البته ذکر این اشعار گو تا هم محل کلام می بود می توان نمود ورنه
این همه وساوس مطرود و مردود اند اما دیگر عوارض قبح و شعار فرحاد یه پس هرگز هیچگونه باوجود تیقن
عدم فعل آنحضرت هم دلالت و شعار بر این امر نمی توان ساخت قوله لا نسلم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
روزه عاشورا بجهت آن گرفت که یهود گفته بودند حاشا که پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون یهود
سر پا جحود این چنین وهم فاسد که کودکان بازی گوش را هم خنده آید به پسندد که ساده مردمی
از بلهای جنت را هم کند کلمه انا احق بموسی منکم بران هرگز دلالت ندارد الی آخره اقول دلیل
صوم عاشورا در کتاب سیر شامی از حافظ عسقلانی صاحب فتح الباری منقول است و اعتراض
این قوم جهول بران بحث نامعقول است اول باید فهمید که سوای حافظ عسقلانی دیگر ائمه دین هم تصریح
فرموده اند که بعد ازانکه یهود تعظیم نمودن صوم عاشورا بجهت نجات حضرت موسی و صیام آنجناب
در ان روز نیست اداء شکر آن نعمت که موسی علیه السلام جناب حق تعالی در مثل آن روز در زمان
سابق عطا فرموده بود ذکر کردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهت موافقت حضرت موسی
علیه السلام برای ادای شکر آن نعمت حقیت خود بحضرت موسی علیه السلام از یهود ارشاد فرمودند
و مقصود ازان موافقت حضرت موسی علیه السلام و اعاده شکر آن نعمت سابقه بود از منه لاحقه
پس تحقیقات ائمه دین که صریح از مضامین احادیث صحیحه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
ثابت میشد این را سخریه و استهزا ساختن و آن ائمه دین را ابلهه احمق قرار دادن کمال حماقت است
اما آنچه برای ابطال اینکه این روزه برای شکر آن نعمت باشد گفته این چنین وهم فاسد که کودکان بازی
گوش را هم بر خنده آید حقیقت این است که بجز ملا صدری دین کیست که باین چنین طعن و تشنیع سخیف
در شان ائمه شرع شریف زبان خود بیالاید علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده
وقال الامام الطحاوی بعد ان روی هذا الحدیث ففی هذا الحدیث ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم انما صامه شکرا لله عز وجل فی اظهاره موسی علیه السلام علی فرعون فذلک علی

علی الاختیار دون الفرض قلت وفیه بحث لان لقائل ان یقول لا نسلم ان ذلک علی الاختیار
دون الفرض لانه علیه السلام امر بصومه والامر المجرد عن القرائن یدل علی الوجوب وکونه
صامه شکر الله عز وجل لا ینافی کونه للوجوب کما فی بعض ... فان اصلها للشکر مع انها
واجبة الخ امام قسطلانی در مواهب بذیل حدیث حضرت ابن عباس رض آورده و یدل علی ان الباعث
علی صیامه موافقتهم علی السبب وهو شکر الله تعالی علی نجاة موسی علیه السلام الخ طرفه آنکه
خود در دلیل خویم اقرار نموده است به بجا آوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم صوم عاشورا را بموافقت
یهود پس از نفس کلامش این قول او باطل است و مردود قوله آنرا دو وجه دیگرست که در دو حدیث صحیح
وارد شده الی آخره اقول بودن دو وجه دیگر برای امری که از دو حدیث دیگر ظاهر باشد مستلزم
آن نیست که وجهی ثالث برای آن امر که از حدیث صحیح دیگر باقرار آمده دین ثابت وصریح باشد باطل و فاسد
قرار داده آید غایة الامر آنکه در وجوه ثلثه توفیق وتطبیق نموده شود پس در یک حدیث که روزه داشتن
یهود برای شکر نجات موسی علیه السلام و موافقت نمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین قدر و بیان
نمودن احقیت خود باد ای شکر نجات بجهت متابعت و موافقت حضرت موسی علیه السلام که در مثل آنحضرت
نموده و یهود نموده وارد گردیده و در حدیث دیگر قرار دادن یهود عاشورا را روز عید و لهو و لعب نمودن ایشان
در آن روز و برای قصد مخالفت ایشان مشروع گردیدن صوم که مذکورست آن یهود غیر این یهود باشند
و در تعیین صوم موافقت یک قوم و مخالفت یک قوم مقصود ست پس استدلال صاحب رساله بحدیث یکی
حدیث برای ابطال مضمون صریح دیگر حدیث صحیح باطل و مردودست در مجمع البحار آورده فان قیل
اتخاذهم عیدا ینافی صومهم وایضا فصوموا مشعر بان الصوم کان لمخالفتهم قلت لعل عیدهم
کان جائز الصوم وهؤلاء الیهود غیر یهود المدینة فوافق المدنیین وخالف غیرهم الخ علامه
عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده قیل ما وجه التوفیق بین قوله عیدا وبین ما تقدم ان الیهود
تصوم عاشورا و یوم العید یوم الافطار واجیب بانه لا یلزم من کونه عیدا الافطار لاحتمال
ان صوم العید جائز عندهم وهؤلاء الیهود غیر یهود المدینة فوافق المدنیین حیث علم
انه الحق وخالف غیرهم لخلافه الخ معلوم نیست که هرگاه نزد صاحب رساله صرف همین دو حدیث در صوم
عاشورا معتبر اند پس چرا سابق بجا آوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم صوم عاشورا را بموافقت یهود

باستثناء صاحب تحفه ذکر نمود و هرگاه که نوشته خود و کشش یاد نمی ماند نوشته برادر خورد کجا یاد خواهد بود

قوله ثانیا صوم عاشورا منسوخ ست بالاتفاق الخ **اقول** دعوی اتفاق بر منسوخیت صوم
عاشورا که مستفاد ازین کلام درین مقام نسخ نفس این صوم ست که شامل ست منسوخیت فضیلت
و استحباب و تطوعیت و مسنونیت را و متضمن ست اظهار ممنوعیت را باطل محض ست علامه عینی در شرح
صحیح بخاری شریف آورده اتفق العلماء علی ان صوم یوم عاشوراء الیوم سنة ولیس بواجب
و اختلفوا فی حکمه اول الاسلام فقال ابو حنیفة رح کان واجبا واختلف قول الشافعی علی
وجهین من اشهرهما انه لم یزل سنة من حین شرع ولم یکن واجبا قط فی هذه الامة ولکنه
کان تاکد الاستحباب فلما نزل صوم رمضان صار مستحبا دون ذلك الاستحباب و الثانی کان
واجبا قال عیاض کان بعض السلف یقول کان فرضا و هو باق علی فرضیته لم تنسخ قال
وانقرض القائلون بهذا وحصل الاجماع علی انه لیس بفرض انما هو مستحب الی آخره بر حاشیه
صحیح بخاری مطبوعه دهلی در کتاب الصوم بر صفحه ۲۶۸ آورده قال الکرمانی اتفقوا علی ان صوم عاشورا
فی زماننا سنة الی آخره امام نووی در مسلم آورده والعلماء مجمعون علی استحبابه وتعیینه للآحاد
واما قول ابن مسعود کنا نصومه ثم ترك معناه انه لم یبق کما کان من الوجوب و تاکد الندب
الی آخره و اگر مراد صرف نسخ وصف فرضیت ست نه منسوخیت صوم عاشورا پس هیچ ضرر بمقال حافظ
عسقلانی نمی رساند بلکه اگر بالفرض نسخ مسنونیت صوم عاشورا هم بالاتفاق علی الاطلاق بجهت
صوم رمضان شریف تسلیم کرده آید تا هم هیچ خلل در استدلال امام مذکور نمی اندازد و شبهات واهیه منکرین را
مردود می سازد و از شارع که استحباب اعاده شکر نعمت سابقه در ازمنه لاحقه فی وقت من الاوقات ثابت گردید
گو در دیگر اوقات در هر و خاص آن نباشد جهت تبدیل آن حکم بظهور رسید پس آن امر که در وقتی شارع
استحباب آن نمود از قبیل توهمات فاسده که کودکان را هم حسب بیان فرازی صاحب رساله بران خنده آید
می آید و درین مقام بچشم عبرت باید نگریست و بر گواهی فرقه اسماعیلیه باید گریست که چگونه با وجود ادعای
علم و تقدس به آئمه دین لب بطعن و تبراجی کشایند و با وجود ادعای اتباع سنت بر مضامین صریحه احادیث
صحیحه اعتراضات فاسده وارد نموده آبروی ایمان خود می ربایند **قوله** صوم عاشورا منسوخ ست
بالاتفاق رواه الترمذی بسند صحیح عن عائشة رض الخ **اقول** این چه سخن سازی و افترا پردازی ست

دعوی الاتفاق بمنسوخیت صوم نمودن و بر ترمذی حوالهٔ آن کردن کید عظیم ست و صحیح ترمذی اول باب حدیث
و تاکید بر صوم عاشورا مقرر نموده بعد از آن بر رخصت در ترک آن صوم این حدیث روایت فرموده
عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت کان عاشوراء یوم تصومه قریش فی الجاهلیة وکان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یصومه فلما قدم المدینة صامه وامر الناس بصیامه فلما
افترض رمضان کان رمضان هو الفریضة وترك عاشوراء فمن شاء صامه ومن شاء ترکه و بعد از آن گفته
قال ابو عیسی والعمل علی هذا عند اهل العلم علی حدیث عائشة رض وهو حدیث صحیح لا یرون صیام
عاشوراء واجبا الا من رغب فی صیامه لما ذکر فیه من الفضل الی آخره پس امام ترمذی منسوخ بودن صوم
عاشورا بالاتفاق کی روایت فرموده است صرف منسوخیت فرضیت و وجوب است آن حدیث و آنهم فی که
اتفاق ذکر نموده است و فضیلت خود از بیان ترمذی عیان است پس تهمت روایت منسوخیت صوم عاشورا
بالاتفاق بر امام ترمذی نهادن لب بکذب شنیع کشادن است و تخییر که درین حدیث است بنا بر رفع
وجوب است در فتح القدیر بذیل حدیث حضرت صدیقه رضی الله تعالی عنها آورده فقولها فلما فرض
رمضان قال من شاء الی آخره دلیل علی انه مستعمل ههنا فی الصیغة الموجبة للقطع بان التخییر
لیس باعتبار الندب لانه مندوب الی الآن بل مسنون فکان باعتبار الوجوب الی آخره و اگر بخلاف
مقتدا در گوید که مراد منسوخیت صوم شد بوده است صرف منسوخیت وصف فرضیت و وجوب است پس امام
عسقلانی کی دعوی فرموده بود که وجوب فرضیت آن باقی است تا که در رد آن این تطویل می نماید **قوله**
وصرح به محمد فی الموطاء الخ **اقول** برای اثبات دعوی منسوخیت صوم عاشورا بالاتفاق حواله
تصریح امام محمد در موطا نمودن هم کذب صریح است در موطا هم منسوخیت فرضیت آن از شهر رمضان
و بقاء تطوعیت و استحباب آن مذکور است که این امر هیچگونه حضرت بحافظ عسقلانی نمی رساند اما و همه
صاحب رساله را مردود میگرداند ملا علی قاری در شرح موطا فرموده قال محمد رح صیام عاشوراء
کان واجبا قبل ان یفترض رمضان ثم نسخه شهر رمضان ای افتراضه فهو ای صیام عاشوراء
تطوع ای مستحب من شاء صیامه ومن شاء لم یصمه وهو قول ابی حنیفة والعامة الی آخره
قوله بلکه حدیث اذا کان فی العام المقبل ان شاء الله تعالی صمنا الیوم التاسع ظاهر دال است
بر منسوخیت او وارد الی آخره **اقول** دلالت این حدیث بر مخالفت صوم عاشورا منسوخ است البته

محققین ائمه دین ازین حدیث بشهادت دیگر احادیث استحباب و مسنونیت صوم عاشورا بضم تاسع
ثابت فرموده اند امام نووی در شرح صحیح مسلم آورده قال الشافعی واصحابه واحمد واسحاق وآخرون
یستحب صوم التاسع والعاشر جمیعا لان النبی صلی الله علیه وسلم صام العاشر ونوی صیام التاسع
الی آخره در فتح القدیر گفته والمسنون عاشوراء مع التاسع الخ در مظاهر حق در ترجمهٔ لئن عشت
الی قابل لاصومن التاسع نوشته اگر زنده رہا مین سال آینده تک تو روزه رکھونگا نوین کو بھی الخ و قطع نظر
ازینهمه خود برادر خوردش قائل استحباب صوم عاشورا بضم تاسع است و معنی این حدیث همین قرار داده
پس هرگاه که صاحب رساله باوجودیکه حواله رساله برادر خورد می نماید از مطالب تحریرش خبری
نمی دارد باقوال ائمه دین چه خبر خواهد داشت و اگر گویند مرادش ممنوعیت افراد عاشر محرم است
پس درین هم کلام است عامه فقها فرموده اند که ثابت از احادیث اولویت و افضلیت و مسنونیت
ضم تاسع مع العاشر است اما ممنوعیت صرف عاشر صراحةً ثابت نیست بدین جهت قائل عدم کراهت
آن شده اند گو دیگر بعض محققین بکراهت تنزیهی هم رفته اند امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده
وفی البدائع کره بعضهم افراده بالصوم ولم یکرهه عامتهم لانه من الایام الفاضلة الخ
صاحب تحفه در رساله فیض العام فرموده روزهٔ دهم محرم که روز عاشوره است بسیار مسنون
و موجب کفاره یکساله است الخ **قوله** در دیباج شرح مسلم گوید قال القرطبی ظاهره انه کان علیه السلام
ان یصوم التاسع بدل العاشر وهذا هو الذی فهم ابن عباس الی آخره **اقول** آثار از حضرت
ابن عباس رض مضطرب اند از بعض آثار تصریح استحباب و مسنونیت صوم عاشر بضم تاسع ثابت است
و از بعض آثار اطلاق عاشورا بر صرف یوم تاسع ظاهر میگردد اما اکثر علماء دین این امر را بسبب مخالفت
جمهور صحابه و تابعین قابل عمل و اتباع ندانسته اند شاه ولی الله دهلوی در مصفی شرح موطا بذیل امر
نمودن حضرت عمر رض بصوم عاشورا نوشته مترجم گوید مستحب است نزد اکثر علماء روزه داشتن نهم و دهم الخ
و محققین از آثار قسم اخیر هم همان بیان استحباب صوم عاشر بضم تاسع مراد داشته اند علامه عینی در شرح
صحیح بخاری شریف فرموده فان قلت هذا الحدیث الصحیح ظاهره ان عاشوراء هو التاسع قلت
اراد ابن عباس من قوله فاذا اصبحت من تاسعه فاصبح صائما ای صم التاسع مع العاشر
واراد بقوله نعم ما روی من عزمه علیه السلام علی صوم التاسع من قوله لاصومن التاسع

قال القاضی لعل ذلک علی طریق الجمع مع العاشر لئلا یتشبہ بالیہود کما ورد فی روایۃ اخری فصوموا التاسع والعاشر و ذکر ذین ہذہ الروایۃ عن عطاء عنہ و قیل معنی قول ابن عباس نعم ای نعم کان یصوم التاسع لو عاش فی العام المقبل قال ابو عمرو ہذا دلیل علی انہ علیہ السلام کان یصوم العاشر الی ان مات ولم یزل یصومہ وذلک محفوظ من حدیث ابن عباس والآثار فی ہذا الباب عن ابن عباس رضی اللہ عنہ مضطربۃ الی آخرہ در مواہب از ابن منیر آوردہ **قولہ** اذا اصبحت من تاسعہ فاصبح یشعر بانہ اراد العاشر لانہ لا یصح صائما بعد ان اصبح صائما تاسعہ الا اذا نوی الصوم من اللیلۃ المقبلۃ العاشرۃ انتہی وہم در مواہب آوردہ قال ابن القیم من تامل مجموع الروایات عن ابن عباس رض یتبین لہ زوال الاشکال وسعۃ علم ابن عباس رض فانہ لم یجعل یوم عاشورا الیوم التاسع بل قال للسائل صم الیوم التاسع واکتفی بمعرفۃ السائل ان یوم عاشورا ہو الیوم العاشر الذی یعدہ الناس یوم عاشورا فارشد السائل الی صیام التاسع معہ واخبر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یصوم کذلک فاما ان یکون فعل ذلک واما ان یکون حمل فعلہ علی الامر بہ وعزمہ علیہ فی المستقبل و ہو الذی روی امر نا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بصیام عاشورا یوم العاشر الی آخرہ **قولہ** فتوجیہہ او کہ نزد بعض ثابت سنت جمعیت در وی فضیلت او موقوف ست بر اثبات آنکہ بیان فضیلت او بعد از نسخ ست الخ **قولہ** قطع نظر از آنکہ اطلاق لفظ بعض خالی از قباحت نیست بہر چند اقوال علماء دین کہ مسطور می شوند سابقا مرقوم اما در ینجا دو سند از کبرا ء علما لقفہ می آریم در مظاہر حق گفتہ اور حکم کیا یعنی صحابہ کو اول سال کہ واجب ہونے اوسکی کے پھر بعد نسخ اوسکی کی ساتہہ مستحب ہی کی الخ در ینجا ثابت ست کہ بعد نسخ فرضیت صوم عاشورا ہم حکم مستحب بودن آن فرمودہ اند و در ترجمہ مشارق نوشتہ اول عاشورہ کا روزہ فرض تھا جب رمضان کا روزہ فرض ہوا تو عاشورہ کا نرہا پر مستحب ہے حدیث میں کہ اوسکی روزی ایک سال کی گناہ معاف ہوتی ہاین الخ و چگونہ فضیلت بعد نسخ ثابت نیست حالانکہ حضرت شارع النزام واہتمام این تا سال وفات فرمودہ و در این سال عزم خود یک روزہ قبل آن ہم افزودن مصمم نمودہ حالانکہ نسخ وقت فرضیت رمضان شریف بود **قولہ** و بعض گمان برند کہ چون فرضیت او منسوخ شدہ

فضیلت و استحباب باقی ماند و منسوخ نشد مگر نفس فرضیت و این خلاف قاعدہ اصول ست الخ
ملخصًا **اقول** اولا بسیارے از علماء متبحرین ائمہ دین جامعین معقول و منقول و محققین فقہ و اصول
تصریح بہ نسخ فرضیت و بقاء جواز و فضیلت فرمودہ اند پس این الی اظہارہ تبحرخود علی الاطلاق ہم
مخالفت اصول محض فضول ست نسخ جواز و فضیلت بنسخ فرضیت گو مختار بعض محققین باشد قاعدہ متفقہ اہل اصول نیست
بلکہ شفیہ اجماع ندارند تا کہ این اطلاق صاحب رسالہ درست آید در مسلم ہم کہ کتابی ست معروف
و مشہور مذکور ست مسئلہ اذا نسخ الوجوب بقی الجواز خلافا للغزالی لان الوجوب یتضمن الجواز والناسخ
لا ینافیہ فبقی علی ما کان الخ علامہ عینی در شرح صحیح بخاری شریف بذیل حدیث حضرت ابن عباس رض
فرمودہ و ظاہر حدیث ابن عباس رض یدل علی الوجوب لانہ علیہ السلام صامہ و امر بصیامہ
و لکن نسخ الوجوب و بقی الاستحباب الخ و بذیل حدیث حضرت ابن عمر رض کہ آثار کثیرہ متضمن نسخ
فرضیت صوم عاشورا و ثبوت تطوعیت آن نقل نمودہ بعد از نقل آن آثار فرمودہ ففی ھذہ الآثار
نسخ وجوب صوم عاشورا و ان صومہ قد رد الی التطوع بعد ان کان فرضا و اختلف اھل
الاصول ان ما کان فرضا اذا نسخ ھل یبقی الاباحۃ ام لا وھی مسألۃ مشہورۃ تبنی علیہم و سیأتی
حدیث عائشۃ رض و معاویۃ رض یدلان علی ما دلت علیہ الاحادیث المذکورۃ الخ محدث
دہلوی شیخ عبد الحق حنفی در جذب القلوب در آداب زیارت قبر شریف آوردہ و از انجملہ آنست کہ پیش
تقدیم صدقہ کند در صدر اسلام ہر کہ قصد مناجات حضرت سید انام میکرد بروے واجب بود کہ چیزے
صدقہ کند الی قولہ و بعد از انکہ وجوب آن منسوخ شد استحباب کہ صفت لازمہ مطلق صدقہ است
بحال خود باقی ماند در زیارت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حکم ملازمت دارد در حالت حیات وی صلی اللہ
علیہ وسلم الخ امام محمد علیہ الرحمہ در موطا فرمودہ قال محمد اما العقیقۃ فبلغنا انہا کانت فی
الجاھلیۃ وقد فعلت ثم نسخ بالاضحی کل ذبح کان قبلھا و نسخ بصوم شہر رمضان کل صوم
کان قبلہ و نسخ غسل الجنابۃ کل غسل قبلہ و نسخت الزکوۃ کل صدقۃ قبلھا کذلک
بلغنا انتھی ملا علی قاری در شرح بذیل قد فعلت فی اول الاسلام نوشتہ ای بطریق الوجوب
للتوافق الخ و بذیل کل صوم کان قبلہ نوشتہ ای کان واجبا کایام البیض و یوم عاشورا الخ
و بعد ختم روایت نوشتہ و فیہ ان الفرضیۃ اذا نسخت تبقی الفضیلۃ التی تترتب علیھا

المثوبة كصلوة الضحى وصوم عاشوراء وهي لا تنافي الاباحة التي لا ثواب فيها ولا عقاب وفي
البدائع ذكر محمد في الجامع الصغير ولا يعق عن الغلام ولا عن الجارية وانه اشارة الى الكراهة
لان العقيقة كان فضيلة ومتى نسخ الفضل لا يبقى الكراهة بخلاف الصوم والصدقة فانهما
كانتا من الفرائض فاذا نسخت الفرضية يجوز التنفل بهما قلت وفيه بحث لان الفضيلة اذا
نسخت تبقى الاباحة لان النسخ ما توجه الا الى زيادة الفضيلة فبقي اصل الاباحة وهذا
على تقدير انه كان فضيلة والا فالظاهر من ذكر جامع الصوم والصدقة انه اعلم في انهما
في كونها واجبة الى آخره وثانيا قائلين عدم بقاء جواز فضيلت بعد نسخ فرضيت هم تصريح فرموده اند
که این در صورتی نیست که شارع بر مجرد نسخ فرضیت اکتفا فرماید بلکه آنکه اشاره بجواز ومنع نماید یا
نص نسخ خود دلالت بر اباحت وجواز دارد پس بر این هیچگونه کلام ونزاع نیست وصوم عاشورا
از همین قبیل است چنانچه شارح مسلم الثبوت تحقیق آن صراحة فرموده اند بحر العلوم در شرح مسلم فرموده
مسئلة نسخ الوجوب على الحالة الاول نسخه بتصريح الاباحة والجواز كنسخ وجوب صوم عاشوراء
الثاني نسخه بالنهي عنه كالتوجه الى بيت المقدس فانه نهي عنه الثالث نسخه من غير اباحة
جواز ونهي ففي الاول الجواز بالنص الناسخ ثابت البتة وفي الثاني لا جواز اصلا بالاجماع
بقي الكلام في الثالث وفيه خلاف فعندنا لا يبقى وعند الشافعية يبقى واختاره المصنف الخ
وهمچنان بر بقاء فضیلت صوم عاشورا بعد نسخ فرضیت در روایات الاصول فخر الاسلام وغیره تصریح فرموده اند
باوجودیکه قول عدم بقاء جواز بعد نسخ فرضیت اختیار فرموده اند پس منشاء اعتراض فاضل بر کلام
حافظ عسقلانی وتبعین آن امام ربانی بجز جهالت وبیخبری از مطالب کتب متداوله دیگر چیست **قوله**
بر تقدیر تسلیم روزه گرفتن باید الخ **اقول** هرگاه از حدیث شریف اعاده شکر نعمت بعد مرور ازمان
ثابت گردیده پس بعد تسلیم آن این اعتراض بیجاست که از همین قدر وسوسه منکرین مردود گردیده اما
استحباب مجالس ان کار پس اول چه حاجت بقیاس دارد وثانیا همان حکم که در مقیس علیه بود یعنی صوم
عاشورا از جهت اعاده شکر نعمت در این هم موجود اما دیگر خصوصیات مثل عبادت صوم وقیمه
شکر نعمت نجات جناب موسی علیه السلام پس یافته شدن این خصوصیات چه ضرور است **قوله**
جای چون ماه وروز را اعتبار کنند الخ **اقول** کلامی ست مختل این قدر نفهمیده اند که چنانکه در اعاده

شکر نعمت نجات موسی علیه السلام بعد گذشتن زمانهٔ بسیار تاریخ و ماه را اعتبار ست و بواقع شدن
سوز معلوم دران تاریخ خصوصیت نداشته و در هر سال آنقدر تعیین را ملحوظ داشته اند این امر بعلماء
دین که در استحسان ادای شکر نعمت سابقه ولادت باکرامت تاریخ و ماه را اعتبار کرده اند گو روز
معین واقع نشود چه مضرت می رساند و چونکه اعتبار اینقدر تعیین هم محض بلحاظ ادراک برکت وجود
مناسبت ست پس این تعیین منعقد ساختن مجلس را در هر سال چگونه منع میگرداند **قوله** این چه جنون ست
الی قوله این مذهب قابل همین ست که سندش تا ابو لهب رسانیده شود بلکه تا ابلیس لعین الخ **اقول**
ای اهل اسلام انصاف فرمائید که اینچنین دینی ست که در شان ائمهٔ دین و اکابر محدثین اهلسنت مثل
صاحب حصن حصین و غیره همچو کلمات گستاخی بر زبان می رانند و خامت و وبال تبرا از اهل کمال
نمی دانند اولا میگوئیم که آن محدثین برای بیان شرف یوم ولادت شریف سند تخفیف فرمودن حق تعالی
در عذاب ابی لهب در آن یوم بطفیل و برکت آنحضرت و سرور فرحت نعمت ولادت از قول جناب
کریم عند الله و مکرم فی الناس حضرت سیدنا عباس رض گرفته اند که حضرت وی رض از رب کریم ذو الجلال
تا یکسال کشف حال ابولهب خواستند آخر حق تعالی باجابت دعای آنجناب پرداخته حالش بر آنحضرت
منکشف فرمود حجة الاسلام در احیاء علوم الدین در باب بیان منامات تکشف عن احوال الموتی
والاعمال النافعة فی الآخرة فرموده و روی عن العباس رض قال کنت مواخیا لابی لهب فلما مات
جزنت علیه واهمنی امره فسالت الله حولا ان یرینی ایاه فی المنام فرایته یلتهب نارا
فسالته عن حاله فقال صرت الی النار فی العذاب لا یخفف عنی ولا یروح الا لیلة الاثنین
فی کل الایام واللیالی قلت کیف ذلک قال ولد فی تلک اللیلة محمد صلی الله علیه وسلم فجاءتنی
امیمه فبشرتنی بولادته ففرحت به واعتقت ولیدة لی فرحا به فاثابنی الله بذلک ان
رفع عنی العذاب فی کل لیلة الاثنین الی آخره پس ذکر این تخفیف عذاب بی نقل مکاشفه آنجناب ضرورا
که مبادش در صحیح بخاری هم موجود ست موجب تجویز تفوه کلمات سب و شتم در شان اکابر محدثین
و ائمه دین ساختن و مذهب آن پیشوایان شرع شریف را بتهمت اتباع ابلیس لعین بی خوف خود
شیطان سیتم ملعون ساختن و بعد در نقل احادیث انداختن و به تضلیل ناقلان حادلین دین متین
چه قدر ست و ثانیا می گوئیم که اکابر محدثین تخفیف عذاب ابولهب را بطفیل حضرت رسول کریم

بفضل رب رحیم در هر یوم الاثنین که نظیر یوم خاص اصلی ولادت با برکت و مناسب [illegible] است از حدیث
شریف ثابت گردانیده اند پس گو نزد اسماعیلیه قول آنحضرات قابل اعتماد نباشد اما این [illegible]
در حق آن ملحدین چگونه جائز فهمیده اند محدث دهلوی علیه الرحمة در مدارج النبوة که سند [illegible]
رساله است فرموده اول کسیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را شیر داد ثویبه بود کنیز ابولهب و این
ثویبه آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم تولد شد بشارت رسانید به ابولهب ابولهب اورا
بمژدگانی آزاد کرد و امر کرد که اورا شیر دهد حق تعالی باین شادی سرور که ابولهب بولادت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم کرده در عذاب وی تخفیف کرد در روز دوشنبه چنانکه در حدیث آمده است در اینجا
سند است مر اهل موالید را که در شب میلاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم سرور کنند و بذل اموال الخ
الی آخره و دیگر محدثین هم تصحیح آن فرموده اند صاحب سیرت شامی از حافظ دمشقی نقل فرموده
قد صح ان ابالهب یخفف عنه فی کل یوم الاثنین لاعتاقه ثویبة سرورا بمیلاد النبی
صلی الله علیه وسلم الی آخره در اینجا باید دانست که بعض [illegible] اند و بعض [illegible]
آنها [illegible] اند و بر روایت تخفیف فرمودن حق تعالی در عذاب [illegible]
کتاب و سنت و اجماع و اتفاق جمیع اهل اسلام [illegible]
[illegible] فرمودن حق تعالی در عذاب
[illegible] بعض اوقات [illegible]
است [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] عبارت تفسیر عزیزی باید شنید در تفسیر سوره [illegible]
طعام المسکین الآیة نوشته حضرت امام شافعی [illegible] باین آیت تمسک کرده اند که کفار [illegible]
[illegible] مکلف و مخاطب باشند چنانچه ایمان و معرفت مکلف اند [illegible]
[illegible] میگویند که عذاب [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] گرفتار می گشت [illegible]
[illegible]
[illegible] و در تفسیر سوره [illegible] در جواب گفته [illegible]

از عذاب ابی لهب نیست اما اشارت تخفیف عذاب ست پس بعین آن فائده دارد الی آخره علامه خفاجی
در شرح شفا بعد نقل روایت تخفیف عذاب ابی لهب گفته و تخفیف عذابه بسبب ما ذکره لا ینافی
قوله تعالی فی اعمال الکفرة فجعلناه هباء منثورا لانه بعد الحشر و لانه لما یخص من الثواب
فکانه لم یصدر منهم اصلا الی آخره **قوله** گروه ابن تیمیه را مانند هر کردار خود حسن در حقیقت
همتای وی جل جلاله کرده است و نام نیک صافی نهادان قدسی سرشت را پاک برده اند همی جل جلاله
هر چند که بسجود انبیا و اولیا می آیند یا الغرض بوجود ایشان گردن می نهند و خون می ریزند و کفار فجار را باینهمه
سیه کاری پایه فرازی می نمایند الی آخره **اقول** اکابر محدثین که در فضیلت یوم ولادت باسعادت تخفیف
یافتن ابولهب در عذاب در آن یوم بطفیل برکت فرحت ولادت و امید حصول برکت برای مسلمانه بسبب
مقید بودن خود از محبت صرف بیان کنند و ایام ولادت شریف را مشرف دانند و کتب خود بیان فرموده اند
از این بیان کجا ثابت شد که این حضرات دعوی همتای خدای جل جلاله کرده اند و کی بر آنحضرات
لازم گشت که خون انبیا و اولیا ریزند این خرافات بی فلمون بقلم آوردن شیعه لیست از جنون بیدردگان
که کفار فجار قاتلین انبیای کرام و اولیای اخیار را پسندند را جاه تنها گاه در دنیای چند روزه جاه
عطا می سازد آخر باین حرکات شنیعه ابد الآباد در چاه جهنم می اندازد کجا این امر و کجا تخفیف از کسی
به برکت امری که از آن افعال کفریه و فسقیه ناراضی پروردگار ظاهر و آشکار است و این پسندیدگی
این احسان که آخر بفضل خود تفضلا از برکت آن کافر را هم محروم مطلق نداشته پیدا و هویدا است پس
صاحب رساله بمعنی لفظ اقتدا با فعال پروردگار توجه نسازد و نه بمقصد و مراد علمای اعلام و ائمه
اخیار نظر می اندازد و خواه مخواه از معادات محبوبان الهی با آنحضرات می آویزد و آبروی فهم و دین و علم
خود می ریزد **قوله** روایت اماده عقیقه باطل است اگر چه بیهقی روایت کرده زیرا که بیهقی هر قسم روایات
میکند الخ **اقول** اولا این چه خبط که کلام بی ربط است دعوی باطل بودن روایت کرده و در دلیل
روایت کردن بیهقی هر قسم روایت را آورده اینقدر نفهمید که از آوردن بیهقی هر قسم روایت از کجا لازم شد
که روایت بیهقی باطل می باشد و ثانیا خود از سفر السعادت آورده که در اسناد او ضعفی است پس از حکم بر
ضعف در اسناد حدیثی دعوی باطل بودن آن باطل میگردد و بالفرض اگر در منهج یا کتابی دیگر این حدیث را
صراحة باطل هم نوشته باشند مستلزم آن نیست که نزد مستدل بآن هم این حدیث موضوع باشد تا که

بنا بر موضوع و باطل گفتن دیگران این تجهیل و تضلیل صاحب رساله آن مستدل را بموقع باطل و همچنان که
اصول حنفیه برآمده مستدل با این حدیث که حافظ سیوطی شافعی است و نقلان کلام در بیکار یا این عمل
طریقه شرعی است یا نه الی غیر ذلک من التطویل همه بی موقع است قوله لا نسلم که مقصود آنجناب ذکر فاذا
یوم ولدت فیه بیان فضیلت یوم اثنین بود بلکه این ذکر اتفاقی است به تقریب مذکور الی آخره
اقول برای رد اقوال ائمه دین مستندین خود از طرف خود ارشاد آنحضرت را که موجب پیش صحیح و بیان
جواب سوال صوم آن یوم واقع است ذکر اتفاقی قرار دادن و از حصول شرف آن یوم بوجه ولادت
انکار ساختن قطع نظر از آنکه مخالف مستندین او است صریح منافی جواب ارشاد حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم است دیگر آنکه کلام ابن الحاج وغیره مستندین دیگر از کبراء طائفه باشند در مظاهر حق
بذیل این حدیث شریف گفته احتمال ہی کہ یوں کہا بسبب حضرت کے روزہ رکھنے کا پیر کو یا بسبب اس کے
روزہ کی مستحب ہونی کا پیر تقدیر پہلے کہا ہی کہ بڑی نعمت اوس دن کی کہ حضرت پیدا ہوئے اوس دن
اور تولد اوس کے شکرانہ میں رکھتی ہیں الی آخرہ قوله چنانکه قاضی در شرح مسلم و غیره خیر یوم طلعت فیه
الشمس یوم الجمعة فیه خلق آدم و گفته الخ اقول اولا که این قیاس سست که [illegible] حدیث
ذکر خلقت آدم علیه السلام جواب جهت فضیلت اتفاق نکرده و تصریح بجهت ذکر خروج آدم
علیه السلام از جنت و قیام قیامت هم است که بقول قاضی ظاهر از وجوه فضائل نیست آری اگر قاضی
در دلیل تصریح میفرمود که ولادت حضرت آدم هم وجه فضیلت یوم می تواند شد و را انصاف است اگر
حواله قاضی میداد گنجایش داشت افسوس که صاحب رساله دلیل قاضی ندیده و معنی تمام کلام
نرسیده و ثانیا دیگر محققین معتمدین در شرح حدیث جمعه هم تصریح فرموده و قول قاضی را بسبب
لزوم مخالفت ظاهر حدیث ترک نموده اند امام نووی در شرح صحیح مسلم بعد قول قاضی فرموده هذا
کلام القاضی و قال ابو بکر بن العربی فی کتابه الاحوذی الجمیع من الفضائل و خروج آدم
علیه السلام من الجنة هو سبب وجود الذریة و وجود الرسل و الانبیاء و الصلحاء و لم یخرج
من الجنة طردا بل لقضاء اوطار ثم یعود الیها و اما قیام الساعة فسبب لتعجیل جزاء الانبیاء
و الصدیقین و الاولیاء و غیرهم و اظهار کرامتهم و شیخ عبد الحق در شرح سفر السعادة بذیل
حدیث شریف ان من افضل ایامکم یوم الجمعة فیه خلق آدم و فیه قبض الحدیث نوشته بعض

از شراح گویند که مقصود از ذکر اینها بیان چیزی ست که واقع میشود دران روز از امور عظام و این هم
نوعی از فضیلت ست والا در حمل قبض آدم و قیام ساعت چه فضیلت باشد جوابش آنکه فضیلت قبض
آدم علیه السلام تقریب اوست بجوار قدس و رحمت و در قیام ساعت قرب زمان دخول جنت و لهذا
ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام اماتت و احیا را از نعم الهی شمرده الخ و قطع نظر ازین هم
باید دید که در مظاهر حق هم گفته روز جمعه مین جو حضرت آدم علیه السلام پیدا ہوئی اس مین فضیلت
اوسکی معلوم ہوئی یہ بات تو ظاہر ہی اور بہشت سی جو نکلی او سمین فضیلت جمعہ کی اسلیئی ہوئی کہ نکلنا انکا
سبب پیدایش انبیا و اولیا کا اور باعث ہوئی حسنات بیشمار کا اور سبب ہوا اور ایسی ہی موت حضرت آدم
علیه السلام کی سبب پہنچنی اونکی کا درگاہ رب العزت مین ہوئی الی آخره قوله مشتمل ست که مراد ازوی این باشد
که آن یوم الاثنین که دران آنسرور مبارک پیدا شده روزی ست که مرض و متولد شده ام شهر یوم الاثنین که این
محال ست الخ اقول سبحان الله معنی اثبات و نفی هم پیدا نبودی و بحث ست که ایجاد این احتمال درین کلام
و حمل سوال و جواب برین درام محض خیال خام ست و از برکت و شرف یوم الاثنین ست بودنش ظهر یوم ولادت
انکار نمودن و آنرا محال قرار دادن سودائی ست امام ملا علی قاری در مرقاة بذیل حدیث شریف آورده
فیه ان الزمان یتشرف بما یقع فیه وکذا المکان الی آخره و اگر در حدیث دیگر وجهی دیگر هم برای تفضیل
وارد ست کی مستلزم نیست که انچه صاف و صریح ایجا درین از مضمون یک حدیث صحیح ثابت فرموده باشد
و رد وی گفته که وجه هم فاسد ست پس منع برکت آن دعوی کاسد ست قوله و اینکه گفته که آنحضرت بجهت
مهربانی و شفقت که بر حال امت داشت درین ماه چیزی زیاده نکرد محض لا یعنی ست الخ اقول کسانی را
که این علما ... جهد تمام موافق خود ظاهری سازند و بموافقت ایشان می نازند و در شمار محققین معتمدین
واکابر آنها ... اولی و ... مخالفت ... تحقیق ایشان را لا یعنی و جهالت ... قرار
... ابن ... اتباع ... آمده ی فهم و دین خود ... ست ... و لا سیما ابن الحاج ...
این علما ... درین باب در قول مذکور گفته از شهادات صحابه کرام هم ثابت ست از انجمله جناب حضرت
صدیقه کبری رضی الله تعالی عنها فرموده ان کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لیدع العمل و هو یحب
ان یعمل به خشیة ان یعمل به الناس فیفرض علیهم الحدیث قوله این جواب موافق مثل مشهور ... الی آخره
... ست که ... در نفس ... ازینها ... الی آخره اقول خلافت ...

بیان پریشانش ازینجا بخوبی عیان ست اما قطع نظر از آنچه میگوییم که بر اہل فہم مخفی نخواہد بود که باوجودیکه حضرت
شارع در وجوہ فضائل جمعه ہم ولادت شریف حضرت آدم علیه السلام وہم وفات شریف آنجناب معدود
فرمودند اما بخیال وقوع واقعه غم حزن بادران روز شروع نفرمودند و ہمچنان یوم الاثنین که ہم یوم ولادت مبارک
وہم یوم وفات شریف ست معہذا از شرع شریف برای استحباب اعادۀ ادای شکر صوم دران یوم بثبوت
رسیده و حزن وفات شریف باوجودیکه وقوعش درہمان روز ست شایع بیان فرموده بودند مانع اظہار آن شکر و
سرور و اعادۀ آن نگردیده و ہرگاه صاحب رساله خود دعوی ہم اظہار تسلیم نمود که نفس حزن ممنوع نیست پس
مقصد حافظ سیوطی باحسن وجه بثبوت رسید و شبهۀ علامه فاکہانی مندفع گردید که لحوق حزن بر مصیبت
محرومی خود از شرف حضور و زیارت بجہت تشریف فرمائی آنحضرت بریاض جنت باوجود ثبوت حیات
حقیقی و بقای توجه بحال امت نه مانع از اعتقاد شرف و فضیلت آن ایام با کرامت ست و نه مستلزم تحریم
ادای شکر وجود سراپا رحمت ست که بعثت آنحضرت بمقتضای حیاتی خیر لکم و مماتی خیر لکم ہم
مصروف بشان شفقت بر حال امت ست و نیز حسب تصریح علمای دین تشریف بردن آنحضرت آنجناب را
باعث سرور وصال رب العزت ست پس نماند مگر نفس مصیبت محرومی ما از زیارت و نفس این
حزن والم محرومی چه مخالفت دارد باعتقاد شرف و برکت آن ایام با سعادت آری اگر اظہار و انشای
حزن و اعلان مصیبت مشروع می بود و استحباب اعادۀ ادای شکر در یوم الاثنین که ہم یوم ولادت مبارک که ہم یوم
وفات شریف ست از شرع شریف ثابت نمی بود البته مخالفت شکر نعمت دران یوم می نمود این ست که بقدر ضرورت
در ابطال اوہام برادر بزرگ درینجا برنگاشتم و اطالت کلام با بطال باقی گفتار پریشانش که حالش از رد
رساله برادر خورد نمایان ست اعادۀ قلیل الافاده انگاشتم والسلام علی من اتبع الهدی

فائده

رد رساله برادر خورد که در رد جواب مولوی سعد احمد صاحب بود

واضح باد که بعد تحریر کلمة الحق برادر خورد را که حوصلۀ رد رساله مولوی سعد احمد صاحب بسر افتاد
و نامش تنقید الجواب نهاد ہرچند که در بعض جا باعادۀ ہمان بیان پریشان پرداخته و بسیار جاہا
حواله آن ساخته و جواب تفصیلی آن در ماسبق تحریر یافته اما تعرض بیکدو قول به تجدید بار مناسب
معلوم گردید **قوله** این شیخ مجہول الحال ست ہیچکس از مشایخ و صوفیه و علمای کرام او را نمی شناسد

وسندش در کتابی خود نیاورده الخ **اقول** این افترائیست بحت اینکه در کتاب سیر شامی که مستند این طائفه است
صلاحیت و شهرت شیخ علیه الرحمه مذکور و استناد بوی مسطور باری اگر صاحب رساله را از حال آنجناب خبری نیست
قصور علمی وی است حضرت شیخ را چه قصور مقام تعجب آنکه معلوم را از جهت مخالفت مدعایش مجهول میگوید برای
اثبات مدعای باطله خود بی تکلف استناد بمجهول بلکه مجهول هم نماید چه کند که تائید باطل بغیر باطل امکان
ندارد و حق هرگز مؤید باطل شدن نمی تواند **قوله** پس این عمل از اعمال ملوک و سلاطین باشد نه از سیرت
و سنن سلف صالحین الخ قطع نظر از آنکه سلطان عادل اسلام اشاعت و اهتمام این فعل باقتدار صلحاء
مشهور امت خیر الانام علیه السلام نموده و علماء و صلحای عصر حاضر شدند و انکار نکردند و مقتدایان
دین و اهل شرع از لاحقین در کتب دینیه باعث برکت و موجب ثواب و نفس تحقیق فرموده اند چنانچه صاحب سیر
شامی بسط و تفصیل آن فرموده و در دیگر کتب هم مسطور پس اینهمه ائمه کبار و علمای اخیار و صلحای دیانت دار
و پیشوایان شرع حضرت سید ابرار را در دین و دنیا طلب گفتن و تبرا نمودن سفاهت است خصوصاً که
آنحضرات داخل سلسله دین جامع محدثین لاحقین بلکه شیوخ جماعه مبتدعین هم باشند و طرفه اینکه خود صاحب
رساله نیز بآنحضرات استناد میکند **قوله** اگر پادشاه مذکور بانقدر اموال خطیر تفقد مساکین و ابناء السبیل
و یتامی و دیگر وجوه خیرات و مبرات که شرع بدان مامور ساخته میکرد چه مقدار ثواب و اجر نیک برای خود
فراهم می نمود و لکن الشیطان زین لهم الخ **اقول** هر چند این بیان پریشان تزئین شیطان است اما
چون صاحب رساله که بی حاجت مجیبه و ضرورت داعیه سب و شتم سلاطین اسلام که در جهاد و امداد دین
عمر بالسر برده اند شیوه خود گردانیده لاجرم چیزی مختصر از سیرت این طائفه نقل نمودن مناسب معلوم گردید
قاضی القضاة ابن خلکان در تاریخ خود که حالش بطول نوشته ملتقطش آنکه شهد مظفر الدین مع صلاح الدین مواقف
کثیرة وابان فیها عن نجدة وقوة وثبت فی مواضع لم یثبت فیها غیره وشهرة ذلک تغنی عن
الاطالة ولو لم یکن الا وقعة حطین لکفته فانه وقف هو وتقی الدین وانکسر العسکر باسره ثم لما سمعوا بوقوفهما
تراجعوا حتی کانت النصرة للمسلمین واما سیرته فقد کان له فی فعل الخیر غرائب لم یسمع ان احدا فعل فی
ذلک ما فعله لم یکن شیء فی الدنیا احب الیه من الصدقة کان له کل یوم قناطیر مقنطرة من الخبز
یفرقها علی المحاویج فی عدة مواضع من البلد وکان قد بنی اربع خانقاهات للزمنی والعمیان
وقرر لهم ما یحتاجون الیه کل یوم وکان یأتیهم بنفسه فی کل اثنین وخمیس ویسأل عن الحال ویباسطهم

ويجلس فلو كثر بنى دارا للصغار الايتام ويدخل اليهم كل وقت ويتفقدهم وكان يدخل الى البيمارستان
وكان له دار مضيف يدخل اليها كل قادم على البلد من فقيه او فقير او غيرهما وبنى مدرسة رتب
فيها فقهاء الفريقين من الشافعية والحنفية ويعمل السماع ولم يكن له لذة سوى السماع فانه كان
لا يتعاطى المنكر وكان يسير كل سنة دفعتين جماعة الى بلاد الساحل ومعهم جملة كثيرة من المال
يفتك بها اسارى المسلمين من ايدي الكفار وكان يقيم كل سنة سبيلا للحاج ويسير اليها خمسة
آلاف دينار ينفقها بالحرمين وله بمكة حرسها الله تعالى آثار جميلة وبعضها باق الى الآن وهو اول
من اجرى الماء الى جبل عرفات ليلة الوقوف الى آخره ملخصا و در آخر گفته ولو استقصيت في تعداد
محاسنه لطال الكتاب وفي شهرة معروفه غنية عن الاطالة انتهى پس ظاهرست عبارت را اخفا نموده
ولكن الشيطان زين لهم دين مقام خواندن از تعصب غلو باطل است سه چشم بد اندیش که بر کنده باد
عیب نماید هنرش در نظر باقیماند اینکه بخدمات بخدمت علماء اعلام و صوفیه کرام صرف اموال بر ختن
و جنود اسلام را مورد معلات ساختن داخل تبذیر و اسراف است پس این ادعا محض اعتساف است
غایت الجهد امثال صاحب رساله بناء جزم تفسیق قطعی شاه مذکور بران نهاده اند آنکه جواز استماع
سماع و غنا و سعی مشاهده لهو و لعب جنود بآلات طبول و غیره ملاهی بر تاریخ ابن خلکان
وغیره داده اند جوابش اینکه غناء لشکر و افواج مجاهدین و لهو لعب اهل لشکر از احادیث هم ثابت
می توان شد و این در حقیقت لهو لعب نیست اظهار قوت و شوکت جمعیت لشکر اسلام است و حال غنا
اینکه ملا علی قاری در مرقاة نوشته قال النووي اجازت الصحابة غناء العرب الذي فيه انشاد
و ترنم والحداء و فعلوه بحضرته صلى الله عليه وسلم ومثله ليس بحرام حتى عند القائلين
بحرمة الغنا الخ و حال رقص هم در احیاء العلوم وغیره باید دید و قطع نظر ازینهم مقلد مذهبی عمل
امر که در مذهبش جانب آن ثابت باشد جائز نیست نه آنکه در مسائل فرعیه علی الاطلاق حتم تفسیق
و تضلیل دیگران نموده آید قوله الحق با در منع این عمل باید گفت هیچ اختلاف نیست الخ اقول قطع نظر
ازانکه جماعت محققین از ائمه الحق استحسان این عمل فرموده اند حال این ادعا اینکه قول صاحب
مائة المسائل هم خود این قول را مردود می گردانند مگر اینکه صاحب رساله از فرط تعصب اکابر ائمه دین
و فقها و محدثین را که استحسان و تجویز فرموده اند اگرچه مستندین سلسله و بنیه این طائفه هم باشند

ضلالی بی شبهه و جای گمراهی است پس جمع البش یعنی قدر بس است که لعنة الله علی الکاذبین **قوله** شیعیان که

ماتم حسین علیه السلام در ایام شهادت شان بجا می آرند چه جای اعتراض و ملامت است غایت آنکه بدعتی اختراع

نموده اند **اقول** ایشان این جهالت خود امثال تجدید ماتم حسین می دانند پس چنان بطور اگر کسی ماه ربیع الاول را

و هر یوم الاثنین را تعیین خاص ولادت گمان کند و نفس احکام خاصه آن وقت را بجا آرد البته گمان اش خطا

و قولش خلاف سنت اهل سنت است و این مجوزین بدعت سیئه اند زیرا که احکام نفس آن روز را بجا می آرند

صرف قابل یاد شرف و برکت ایام ولادت و مجوزین احسان اند و ادای شکر نعمت بانواع عبادت اند پس هیچ ضرر

نیست مستحق اعتراض و ملامت اند و اگر کسی گمان فاسد شیعیان را در خیال داده بروز عاشورا صرف تصور و تذکر ایام

شهادت جناب امام و احوال تکالیف و صبر شریف آنحضرت نموده استرجاع شروع کند و ثواب یابد

که ما هی امر محرم و ممنوع اهل سنت باشد و از اظهار تکلف مذهب نیاحت پرهیز دارد چگونه یا وجه عدم تحریم

شارع ماخوذ خواهد بود حالانکه مستندین صاحب رساله انچه فرموده اند چیزی است که سیکنم مثلاً ابن حجر

در صواعق محرقه میفرماید اعلم ان ما اصیب به الحسین فی یوم عاشورا کما سیأتی بسط قصته انما

هو الشهادة الدالة علی مزید حظوته و رفعة درجته عند ربه فمن ذکر ذلک الیوم مصابه

لم ینبغ ان یشتغل الا بالاسترجاع امتثالا للامر و احرازا لما رتبه تعالی علیه بقوله اولئک علیهم

صلوات من ربهم و اولئک هم المهتدون و لا یشتغل ذلک الیوم الا بذلک و نحوه من عظائم

الطاعات کالصوم و ایاه ثم ایاه ان یشتغل ببدع الرافضة و نحوهم من الندب و النیاحة الخ

قوله و نیز باید که ترک و زینت و اظهار حزن و ملال در ایام شهادت قصد می سازند **اقول** جواب این سهو در رد تعلیقات

بدیهیه گسستن نعمی باید چه مقام حیرت است که آن چه گاه و جه بلکه آنجا بوده نخست اقرار فرموده این حضرت در مجالس خود

نموده اند یعنی از تمام ماه ربیع الاول شریف جناب سرور کائنات که فی الحقیقت صرف شده محرومی یا از نعمت

دیانت و دنیویه از آنجناب موجب دوری وصال بالعزت و در حق امت هم موجب ارشاد مبارک خود

نعمت عظمی است چه اقسام حزن را حقا فضیلت برکت و شرف آن ایام با سعادت و استحباب ادای شکر

آن نعمت ظهور نمی شود با وجود آنکه این مفارقت هیچگونه خللی در برکت آن نعمت نیفتاد و هیچگونه مانع نعمت

آنکه شیعیان چیزی دینی و دنیوی و باشد و صرف وقت ادای شکر حصول آن نعمت این حزن و الم

بمجلس شده شتافته اهل عشاق آن محبوب ذو الجلال بماند و این حزن و الم مفارقت که فی الحقیقت

آنهم موجب خیریت هست مانع ادای شکر نعم الهیه و منافی سرور بامور خیریه دینیه و دنیاویه نیست آری چیزیکه
منافی و مانع استحباب شکران نعمت و سرور ایام بابرکت بلکه مانع اظهار شکر و سرور بهر نعمت و بهر وقت
می تواند بود مشروعیت تکلف و اظهار حزن و نیاحت و ملال بخیال آن مفارقت بغایت قصوی
رسانیدن است اگر مشروع می بود حالانکه این خلاف مقاصد شرع شریف است ندانی که بموجب عمل و ارشاد
شارع یوم الاثنین هم یوم نعمت ولادت و هم یوم مصیبت مفارقت است پس استحباب شکران نعمت
دران یوم باداء عبادت مشروع فرموده اند و باظهار تحزن برای آن مصیبت در آن اشاره هم نموده اند
فافهم ولا تغفل **قوله** جواب فاکهانی که در خور قبول باشد هیچکس لا اجمالا و لا تفصیلا بیان نموده الخ **اقول**
امام حلبی در انسان العیون فی سیرة الامین المامون [illegible] و علامه ابن حجر قول فاکهانی را
تحریر فرموده و در سیرت شامیه هم تفصیلی آن نقل نموده **قوله** اگر یکی از روایات کاسده فاسده
آورده علمای حق پرست تتبع و تفحص چنانکه باید کرده اند الخ **اقول** این [illegible] قابل [illegible] کرده که علمای
ابن حجر و امام سیوطی و ملا علی قاری و غیرهم از کسانیکه در علم و دیانت و صحت عقیده و اعتقاد و شهرت [illegible]
بران کرام می داشتند نقل صحیح مشهور نموده [illegible] بلکه مشهور [illegible] زبان [illegible]
آورده **قوله** جواب تحریر بقدر فهم بوده الخ **اقول** اگر [illegible] مخالف شرع و عقل [illegible]
بر وهم فاسد و خیال کاسد بود جناب فاروق رضی الله تعالی عنه چرا با آن [illegible] قوت و شوکت اسلام
تنبیه و تادیب و ابطال آن وهم فاسد نمی فرمود [illegible] شراح [illegible] مثل امام نووی و صاحب خیر
جاری و غیرهما از سوء فهم خود مردود گردانیدن [illegible] بعظمت جناب فاروق رسانیدن
سفاهت است و بس **قوله** عطر بروز و صفت در مصحف مجید نقر بود الخ **اقول** اولا [illegible]
صفت شجره در مصحف مجید غیر مسلم است ذکر فعلی چیزی بکردن و صفت چیزی دیگر و ثانیا آن شجره
شهادت صحابه کرام غائب شده بود و ثالثا اگر بجهت قرب زمان اسلام و عدم [illegible] احکام [illegible]
غلط اعراب عوام که عادت بعبادت [illegible] داشتند این امر [illegible] لیکن [illegible]
حرام نمی تواند شد که [illegible] **قوله** اگر [illegible]
لیکن این [illegible] نیست بلکه [illegible]
اقول [illegible]

و صدم ذکر و ثبوت [illegible] منصوص نیست چنانکه کبرای طائفه گفته اند پس اولا برین تقدیر لازم است که
احکامی که از کتاب ثابت نیستند و کتاب از آن ساکت است اما از سنت ثابت اند همه را معاذ الله
مخالف کتاب گفته آید و همچنان اموریکه نه از کتاب ثابت اند و نه از سنت و آن هر دو از آن ساکت
اما از اجماع ثابت آنها را مخالف کتاب و سنت گفته آید و همچنان اموریکه نه از کتاب و سنت ثابت شده اند
و نه از اجماع و این هر سه از آن ساکت اما از آثار ثابت باشد آنرا هم مخالف کتاب و هم مخالف سنت و هم مخالف
اجماع گفته آید و ثانیا برین تقدیر همه بدعات حسنه بدعت سیئه گردیده چراکه کتاب و سنت از آن ساکت
پس مخالف کتاب و سنت شدند حالانکه این بیان بعد فرض و تسلیم انقسام بدعت بسوی حسنه و سیئه
باید دانست که اصل این وسوسه هم از روافض است که طعن بر حضرت صدیق اکبر رضی می نمایند که تنصیص
عمر بخلافت برای چنانکه فاروق نموده بود با وجودیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترک این امر فرموده
بودند پس مخالفت رسول [illegible] لازم گردید و باوجودیکه اهل سنت قول ایشان را مردود
ساخته اند [illegible] و طعن مخالفت کتاب و سنت بر ائمه امت می نهند شیعه
مقاصد [illegible] صدیق اکبر نقل کرده منها انه خالف رسول الله صلی الله
علیه وسلم [illegible] حیث جعل عمر خلیفة له والرسول صلی الله علیه وسلم مع انه [illegible]
بالمصالح [illegible] لم یستخلف احدا الی قوله فاستخلافه مخالفة
الرسول علیه السلام [illegible] فعل ما لم یفعله النبی علیه السلام
مخالفة [illegible] اذا فعل ما نهی عنه او ترک ما امر به انتهی در تحفه اثنا عشریه
گفته [illegible] دیگر مخالفت وقتی می‌شود که منع
استخلاف [illegible] دیگر نه آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم استخلاف نکرد و ابوبکر رضی الله
[illegible] گفته تحسین آن نموده کردن امری است بس عجب که غیر از حسن فهم
[illegible] منقوده [illegible] اول شود [illegible] عالم دیندار قرار داده تیر تشنیع در حق صحابه کرام
[illegible] که غیر از قلت علم و فساد مذهب منقوده [illegible]
[illegible] پیش کسی سنجیده اند تا هیچ کلمات تضلیل و تجهیل
اکابر [illegible] اعلام با وجود اطلاق بدعت حکم [illegible]

وحسن و بسیاری از امور در کتب دینیه مذکور و معروف و مشهور ست که قدری از ان سابقا مسطور ست
بالجمله بدعت هم بمعنی سنت نه بر مجرد تلفظ این لفظ آری چیزی را بدعت بان معنی مصطلح که جز
مذموم نباشد گفته باز قائل حسن آن گردیدن درست نیست لیکن درینجا فائده دیگر هم شنیدنی
وآن اینکه امام سبکی در رد خرافات ابن تیمیه فرموده **قوله** واذا سافر لاعتقاده انه طاعة
كان ذلك محرما بالاجماع الخ هذا فاسد لانا لو سلمنا ان السفر ليس طاعة وسافر شخص
معتقدا انه طاعة كيف يكون سفره محرما بالاجماع فان من فعل مباحا باعتقاد انه
لا يوصف ذلك بكونه محرما بل ان كان اعتقاده ذلك لظن دليل و بذل وسعه كان مثابا
بمقتضى ظنه والا كان جهلا لا اثم عليه ولا اجر في فعله ... فيبقى على الاباحة نعم اذا جعل
احد المباح عبادة داخلة في الدين مع اعتقاده انه ليس منه فيا ثم به لانه تقرب
الى الله تعالى بما ليس قربة لا في الواقع ولا في ظنه وهذا حكم سائر البدع فمن ادخل في
الدين ما ليس منه فعليه اثم ابتداعه اما من فعله فان كان ذلك من الفقهاء ... ع
فيه بالتقليد واختلاف العلماء وفعله معتقدا انه من الدين ... فهو انه
مما لا يسوغ فيه التقليد كالا تسول الله او صفة من الدين فعليه كذا البتة انتهى **قوله**
انتهی تقرير ... شکر ... سلم نیست الی آخره عجیب ... اشکال ... سیوطی
که با آنهمه ... در حفظ حديث ... تشریح ... و ... آخره **اقول**
سوای حافظ سیوطی دیگر ائمه محققین هم مانند تور پشتی وغیره ... در حقیقه برای شکر سرور ... تسمیه
فرموده اند و احادیث را ... نقل فرموده لهذا بیرنهایت عجیب ست که صاحب رساله با اینهمه
تبحر همه واقف از کتب دینیه شده اند هم غفلت ورزیده درپی طعن و تشنیع حافظ سیوطی گردیده
قوله سخن در مطلق سرور ولادت بلا انضمام قیود معلومه نیست الی قوله درینجا مجیب طرفه معنی
بکار برده که در اختتام سخن هنگام اثبات مجلس سرور ولادت از قیود مجلس و لوازم آن گریز کرده حکم
مستحب بودن بر سرور ولادت نافذ فرموده فریقین را بزعم خود راضی نموده الخ **اقول** آری لا در نافذ
فرمودن حکم مستحب بودن سرور ولادت مطلقا گریز از کجا فهمید عجیب ست در کلام سابق که شکر
ایام ولادت با سعادت و بودن صوم یوم اثنین برای شکر آن ... و ... انعقاد مجلس مبارکه

که محتوی بر بیان حالات و معجزات و اطعام طعام و دیگر خیرات و مبرات و خالی از ممنوعات و منهیات
باشد و تقسیم بدعت بسوی حسنه و سیئه از ائمه معتمدین مشهورین و علمای اعلام محققین و متدینین نقل
نموده دلیلی دیگر بران افزوده حاصلش اینکه در استحباب سرور ولادت سرور عالم صلی الله علیه
وسلم شکی و ارتیابی نیست این یک فرد آن با وجود عدم تحریم شارع حکم حرمت و ضلالت نمودن
و مجوزین آنرا سبب شتم و تضلیل و تفسیق نمودن تشریع جدید و نسخ احکام شارع و تحریم بهوای
نفس ست و چون صاحب رساله رضامندی فریق خود باستحباب مطلق سرور ولادت درینمقام
ظاهر می نماید پس چیزیکه حضرت شارع آنرا مطلق ازین قیود گذاشته مشروط بوجود یا عدم
این قیود ندانسته و برای آن هیئت مخصوصه صورت توقیفیه معین نکرده پس بموجب اقرار صاحب
ایضاح و مولوی خرم علی و غیرهما از مستندین طائفه برای استحباب کدامی فرد خاص حاجت دلیلی
دیگر نیست فتدبر و ثانیا صاحب رساله که حسب اقرار اینجا سخن در مطلق سرور ولادت ندارد مخالفت
فریق خود میکند و ثالثا صاحب رساله درین مقام طرفه مسکیدی برای تغلیط عوام پیش نموده
و آن اینکه از شروع کلام برای تجهیل و تضلیل و تحمیق و تفسیق محققین مشهورین از اکابر مشهورین
اهلسنت انواع انواع سخنها در سرور ولادت سرور عالم صلی الله علیه وسلم که بر تقدیر تسلیم
آن مطلق سرور ولادت از قبیل ضلالت و جهالت باشد بیان نموده گاهی اولا بینا اظهار حزن
و گاهی بدعت بودن فرحت ولادت و گاهی سفاهت بودن خوشی کردن بتصور روز ولادت
بعد انقضای صدها سال الی غیر ذلک من انواع الکلام و المقال تحریر ساخته چون نوبت باختتام
سخن رسید برای پرده داری بیهودن سخن در مطلق سرور ولادت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم تصریح فرموده سخن و بحث را راجع بچند قیود معلومه مخصوصه نموده یا وندانسته که فریق او
چه نوشته اند و خود او چه برنگاشته **قوله** آنچه در خفتن دیده شود خواب و خیال است
الی قوله چه غلام آفتابم همه از آفتاب گویم نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم الی آخره
اقول برای تائید امریکه استحباب آن مندرج عمومات مسند و بامر شارع است و آنکه دین
استحسان آن فرموده اند آنچه اکابر اولیا و مشاهیر صلحا و اتقیای امت محمدیه و برویای
صالحه از جانب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدان ملهم شده اند ذکر نموده تا چه تسلیم نقشبندیه

کہ ہنوز ذکر آن بنا قلش تہمت شب پرستی نمودہ آید بلکہ در کتب فقہیہ صدہا جا توان یافت
کہ ائمہ حفظا لہم الہام و مشائخ صلحاء کرام برای استیناس شمردہ اند پس بموجب قول حضرات
رسالہ ہمہ شب پرست باشند بنا بر این رسالہ کہ بر اختصار است و نیز اسکات صاحب رسالہ
در کار بدین جہت بریک عبارت اکتفا می رود در سرور المحزون در بیان وفات شریف گفتہ
واختلاف کردند اصحاب در آنکہ در حال غسل جامہا از تن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کشند
یا با جامہا غسل دہند پس خدا تعالی بریشان خواب را مسلط کرد و گویندہ گفت نمی دانستند
کہ کیست گفت غسل دہید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را در جامہای آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
پس بیدار شدند و ہمچنان کردند الخ و تفصیل این در جواب رسالہ کلمۃ الحق گذشتہ ولنعم
ما قیل ؎ ز آفتاب پرست و ز شب پرست بگو ٭ حدیث حق ز رای الحق ز حق پرست بجو ٭
آری امری کہ مزاحمت و مخالفت امور محدودہ شارع دارد در تائید عمل بدان ذکر خواب
نمودن بیجاست اما آنچہ ائمہ دین را از علماء کاملین و اولیاء صالحین بجہت مستحب ہمیشہ دید
شمردن این عمل شریف مبغوض ترین مردم نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قرار دادہ پس
منشاء این سفاہت ضلالت و جہالت ست ولیس کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خود ارشاد
واجازت فرمودہ اند من سن سنۃ حسنۃ فلہ اجرہا واجر من عمل بہا و شرح این حدیث
از ائمہ دین بالتمام قوم گردیدہ واللہ الموفق والمعین وصلی اللہ تعالی وسلم علی سید المرسلین وشفیع
المذنبین سیدنا ومولانا محمد حبیب رب العالمین وعلی آلہ واصحابہ واحبابہ اجمعین

تمت

خاتمة الطبع

الحمد للہ علی احسانہ والشکر علی نعمائہ کہ درین زمان سعادت توامان رسالہ عجیبہ عجالہ
غریبہ مسمی بہ **حق الیقین فی مولد اعلی النبیین** از تصانیف عالم باعمل
فاضل اوحد مولوی **سید عبد الصمد** صاحب سہسوانی من تلامذۃ
جامع الفضل والفضائل حضرت مولانا محمد **عبد القادر** صاحب البدایونی مسکنا والحنفی
مذہبا والقادری مشربا ادام اللہ فیوضہم و دام برکاتہم حسب فرمائش رئیس پاک نہاد

امیر والانزاد صاحب المروۃ والامتنان منبع الفضل والاحسان جناب معلی القاب
حضرت مولوی محمد واحد علی خان صاحب بہادر خلف الصدق والاحفاد
جناب غفران مآب حکیم محمد سعادت علی خان صاحب بہادر مبرور
رئیس اعظم آنولہ ضلع بریلے موفت جناب مولوی سید محمد
عزیز الدین حسن صاحب و مولوی محمد انعام حسن
صاحب سہسوانی عم مجدہم بتصحیح تمام و صحت مالاکلام
مطابق نسخہ مکتوبہ مصنف ممدوح الشان النقل
کالاصل بتاریخ ۲۵ دسمبر ۱۸۸۱ء
در شہر لکھنؤ بمطبع علوی محمد
علی بخش خان صاحب
از حلیہ طبع محلی گردیدہ
اریکہ آرای شہود
گردید
فقط

تمت

واسطے سند اس امر کے کہ یہ کتاب چھپی ہوئی مطبع علوی کی ہے
مہر مطبع ثبت کی گئی

